

بررسی‌ای از عهدجدید- انجیل مرقس

سخت‌کوش باشید

وارن دبلیو. ویرزبی

سختکوش باشید

وارن دبیو. ویرزبی

این کتاب ترجمه‌ای است از کتاب

Be Diligent

By: Warren W. Wiersbe

که با اجازه رسمی ناشر متن انگلیسی منتشر می‌گردد

مترجم: محسن نامور

ویراستار: آرمان رشدی

Published by

Cook communications ministries International

4050 Lane Vance View, Colorado Spring,

Colorado 80918

Copyright 2004 by cook communications

Translated into Persian by: Mohsen Namvar

Edited by: Arman Roshdi

All right reserved

حق چاپ محفوظ است

فهرست مطالب

- پیشگفتار ۵
- ۱- خادم خدا در اینجاست! ۷
(مرقس ۱)
- ۲- آنچه خادم به شما عرضه می‌دارد ۲۵
(مرقس ۱:۲-۳:۱۲)
- ۳- خادم، مردم و ملکوت ۴۱
(مرقس ۳:۱۳-۴:۳۴)
- ۴- خادم پیروزمند و فاتح! ۵۷
(مرقس ۴:۳۵-۵:۴۳)
- ۵- آیا کسی به خادم خدا اعتماد خواهد کرد؟ ۷۵
(مرقس ۶:۱-۵۶)
- ۶- خادم - معلم ۹۱
(مرقس ۷:۱-۸:۲۶)
- ۷- اسرار خادم ۱۰۹
(مرقس ۸:۲۷-۹:۵۰)
- ۸- گفته‌های متناقض‌نمای خادم ۱۲۷
(مرقس ۱۰)
- ۹- خادم در اورشلیم ۱۴۳
(مرقس ۱۱:۱-۱۲:۴۴)
- ۱۰- خادم از آینده می‌گوید ۱۶۳
(مرقس ۱۳)

۱۷۹

۱۱- رنج‌های خادم

(مرقس ۱:۱۴-۲۰:۱۵)

۱۹۷

۱۲- خادم کار خود را به کمال می‌رساند

(مرقس ۲۱:۱۵-۲۰:۱۶)

پیشگفتار

انجیل مرقس کتابی است ویژه برای آندسته از افرادی که در عین مشغله‌های فراوان خود می‌خواهند از هر فرصتی برای خدمت خدا استفاده کنند. در این کتاب خداوند ما "پیوسته در حرکت" است و به تمام نیازهای جسمانی و روحانی نوع بشر توجه دارد. مرقس او را به‌عنوان خادم رنجکش خدا به تصویر کشیده است که آمد نه برای اینکه به او خدمت کنند بلکه تا به دیگران خدمت کند، حتی تا جایی که زندگی خود را به خاطر ما بر صلیب فدا کرد.

دنیای ما مملو از انسان‌های آسیب‌دیده‌ای است که به خدمات ما احتیاج دارند. عیسی کلیسای خود را بر زمین مستقر نمود و بنابراین ما باید ادامه‌دهندگان خدمتی باشیم که او آغاز کرد. در کلیساهای ما امروزه شمار تماشاگران بسیار بیشتر از اعضا می‌باشد؛ ما مراسم و شعایر فراوانی داریم و خادمینی اندک.

چنانچه وقت شما در بررسی انجیل مرقس طی مطالب این کتاب موجب ترغیب شما به فعالیت و سخت‌کوشی در خدمت به دیگران بشود، در اینصورت وقت خود را ضایع نکرده‌اید. باشد که خداوند ما را قوت بخشد تا خادمینی برای جلال نام او باشیم!

وارن ویرزبی

طرح کلی پیشنهادی برای مطالعه انجیل مرقس

مضمون اصلی: عیسی مسیح به عنوان خادم

آیه کلیدی: مرقس ۱۰: ۴۵

واژه کلیدی: بی‌تامل، بی‌درنگ

۱- معرفی خادم: ۱: ۱-۱۳

۲- عملکرد خادم در جلیل: ۱: ۱۴-۹: ۵۰

الف) دوران محبوبیت، ۱: ۱۴-۶: ۲۹

ب) دوران کنارگیری، ۶: ۳۰-۹: ۳۲

ج) دوران کمال، ۹: ۳۳-۵۰

۳- سفر خادم بسوی اورشلیم، فصل ۱۰

۴- خدمات خادم در اورشلیم، فصل‌های ۱۱-۱۶

الف) تعالیم عمومی و مشاجرات، ۱۱: ۱-۱۲: ۴۴

ب) تعالیم خصوصی و خدمت، ۱۳: ۱-۱۴: ۳۱

پ) دستگیری، محاکمه و تصلیب، ۱۴: ۱-۳۲: ۱۵: ۴۷

ج) قیام و صعود، ۱۶

خادم خدا در اینجاست!

مرقس ۱

دکتر پاول. اس. ریس گفته است: ”انجیل نه یک مذاکره است و نه یک مجادله، بلکه یک اعلانیه است!“

مرقس در اعلان این خبر به هیچ عنوان وقت را هدر نداده است، و این امر در مقدمه کتاب او به خوبی مشهود است. متی که انجیل خود را در ابتدا خطاب به یهودیان نگاشته است، پیام خود را با ذکر نسب‌نامه عیسی آغاز کرده است، چرا که او می‌خواست به مخاطبین خود ثابت کند که عیسی مسیح همان وارث راستین تخت داود است. لوقا به طور خاص بر خدمت دلسوزانه و همدردی پسر انسان تاکید دارد؛ فصول ابتدایی کتاب او به شرح روایت تولد نجات‌دهنده اختصاص یافته است. لوقا بر جنبه انسانیت عیسی تاکید دارد چرا که خوبی می‌دانست مخاطبین یونانی زبان او با طفلی که رشد کرده و به انسانی کامل مبدل شده است بیشتر احساس قرابت خواهند کرد.

انجیل یوحنا با جنبه جاودانگی و الوهیت عیسی آغاز می‌شود. چرا؟ به این دلیل که یوحنا می‌خواست به جهانیان ثابت کند که عیسی مسیح ناصری، پسر خداست (یوحنا ۲۰: ۳۱). موضوع اصلی در کتاب یوحنا الوهیت کامل عیسی مسیح است و هدف او این بود که خوانندگان کتاب خود را ترغیب کند تا به این نجات‌دهنده ایمان بیاورند و موهبت حیات جاودان را بیابند.

انجیل مرقس چه جایگاهی دارد؟ مخاطبین اصلی مرقس در ابتدا رومیان بوده‌اند، و درونمایه اصلی پیام او این است: عیسی مسیح

خادم. اگر بخواهیم آیه‌ای را به‌عنوان آیه کلیدی در انجیل مرقس مشخص کنیم، می‌توان به ۱۰: ۴۵ اشاره کرد که می‌فرماید: ”زیرا که پسر انسان نیز نیامده تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و جان خود را فدای بسیاری کند.“

این حقیقت که مرقس کتاب خود را برای مخاطبین رومی نوشته است، به ما کمک می‌کند تا رویکرد و سبک او را بهتر بشناسیم. در این انجیل تاکید عمده بر *فعالیت* است. مرقس شرح می‌دهد که عیسی فعالانه از مکانی به مکان دیگر در حرکت بود و با احتیاجات گوناگون مردم برخورد می‌کرد. یکی از عبارات مورد علاقه و محبوب مرقس ”بی‌تامل“ یا ”بی‌درنگ“ می‌باشد. او از این عبارت چهل و یکبار در کتاب خود استفاده کرده است. مرقس بسیاری از بیانات و موعظه‌های خداوند ما را ثبت نکرده چون بیشتر از آنچه که بر گفته‌های عیسی تاکید داشته باشد، بر آنچه او انجام داده تکیه می‌کند. او عیسی را به‌عنوان خادم خدا معرفی می‌کند که آمد تا رنج‌دیدگان را خدمت کند و بخاطر گناهان تمامی بشر بمیرد. مرقس گزارشی از چگونگی تولد عیسی و تبار نامه او بدست نمی‌دهد چرا که این امور را در ارتباط با نقش عیسی به‌عنوان خادم ضروری ندانسته است. مرقس در نخستین فصل کتاب خود سه حقیقت را در مورد خادم خدا آشکار کرده است.

۱- هویت خادم (۱: ۱-۱۱)

مرقس چه تمهیدی در معرفی این خادم اندیشیده است؟ او شهادت چندین شاهد قابل اعتماد را ثبت کرده است تا به خوانندگان خود اطمینان دهد که عیسی همان شخصی است که ادعا می‌کرد.

یوحنا ملقب به مرقس نویسنده کتاب، نخستین شاهد است (۱:۱) که با شهادت و اطمینان تمام اعلام می‌دارد که عیسی مسیح، پسر خداست. از قرار معلوم مرقس شاهد عینی برخی از وقایعی بوده که در کتاب خود ثبت کرده است. او به همراه مادر خود مریم، در اورشلیم زندگی می‌کرد و منزل آنان مکان تجمع ایمانداران شهر بوده است (اعمال ۱۲: ۱-۱۹). برخی از محققین اعتقاد دارند که مرقس همان جوانی است که در انجیل مرقس ۱۴: ۵۱-۵۲ از او یاد شده است. از آنجا که پطرس او را با عنوان "پسر من" خطاب کرده است (۱ پطرس ۵: ۱۳)، بسیار احتمال دارد که پطرس او را بسوی ایمان به عیسی مسیح هدایت کرده باشد. سنت کلیسا، مرقس را "شارح و روایت‌گر پطرس" دانسته است و انجیل او را انعکاس تجارب شخصی و شهادت‌های پطرس می‌داند.

لغت *انجیل* بسادگی یعنی "خبر خوش". برای رومیان که مخاطبین اصلی و مخصوص مرقس بوده‌اند، لغت انجیل به معنای "خبر مسرت‌بخش در خصوص امپراتور" بوده است. "انجیل عیسی مسیح" خبر مسرت‌بخشی است که می‌گوید پسر خدا به این جهان آمد و بخاطر گناهان ما کشته شد. این واقعا خبر بسیار خوشایندی است که گناهان ما اکنون می‌توانند آمرزیده شوند و ما نیز می‌توانیم به خانواده خدا ملحق شویم و یکروز نیز برای همیشه با خدا در ملکوت آسمان زندگی خواهیم کرد. انجیل، مژده پیروزی بر گناه و مرگ و دوزخ است (۱ قرن‌تیان ۱۵: ۱ و ۸، ۵۱-۵۲؛ غلاطیان ۱: ۱-۹).

دومین شاهدان مورد استناد مرقس از *انبیای خدا* هستند (مرقس ۲: ۲-۳). مرقس از دو نبی عهد عتیق نقل قول کرده است: ملاکی ۱: ۳ و اشعیا ۴۰: ۳ (همچنین به خروج ۲۳: ۲۰ نگاه کنید). کلمات *رسول* و *صدای نداکننده* به یحیی تعمیددهنده اشاره دارند. او آن نبی

بود که خدا فرستاد تا راه را برای پسر خدا مهیا سازد (متی ۳؛ لوقا ۳: ۱-۱۸؛ یوحنا ۱: ۱۹-۳۴). در دوران باستان پیش از آنکه پادشاهی به بازدید بخش‌هایی از قلمرو خود بپردازد، فرستاده‌ای گسیل می‌شد تا راه را برای ورود پادشاه آماده سازد. این کار شامل تسطیح راه و آماده کردن مردم منطقه می‌شد. یحیی با دعوت کردن مردم به توبه، راه را برای ورود عیسی مسیح مهیا می‌کرد. اشعیا و ملاکی، یکصدا اعلام داشته‌اند که عیسی مسیح همان یهوه خداوند است.

سومین شاهد، یحیی تعمیددهنده است (مرقس ۱: ۴-۸) که عیسی از او به‌عنوان بزرگترین نبی یاد کرده است (متی ۱۱: ۱-۱۵). نوع لباس، سبک زندگی و پیامی که موعظه می‌کرد، یادآور ایلیا نبی می‌باشد (۲ پادشاهان ۱: ۸؛ ملاکی ۴: ۵؛ متی ۱۷: ۱۰-۱۳؛ لوقا ۱: ۱۳-۱۷). ”بیابان“ جایی که یحیی خدمت خود را آغاز کرد، زمین بایر و ناهمواری در کرانه غربی دریای مرده است و بطور نمادین برای قوم این پیغام را داشت که به لحاظ روحانی در ”بیابان“ بودند که به مراتب ناخوشایندتر از بیابان متعارفی بود که اجدادشان به مدت چهل سال در آن سرگردان بودند. یحیی مردم را دعوت می‌کرد که بیابان روحانی را ترک کنند و با اعتماد به ”یوشع“ زمان یعنی عیسی، وارد میراث آرامی خود بشوند.

یحیی بدنبال نشان دادن عظمت عیسی بود نه خودش (یوحنا ۳: ۲۵-۳۰). او گناهکاران نادم را به آب تعمید می‌داد اما ”آن کسی که قرار بود بیاید“ ایشان را به روح‌القدس تعمید خواهد داد (اعمال ۱: ۴-۵). البته این بدان معنا نیست که تعمید یحیی غیر مجاز بوده است (متی ۲۱: ۲۳-۲۷)، یا اینکه تعمید در آب قرار بود یکروز جای خود را به تعمید با روح‌القدس واگذار کند (متی ۲۸: ۱۹-۲۰). بلکه

تعمید یحیی و پیام او مرحله آماده سازی بود تا قوم مهبیای ملاقات و اعتماد کردن به مسیح موعود، عیسی مسیح بشوند. تردیدی نیست که رسولان خداوند ما نیز بدست یحیی تعمید یافته بودند (یوحنا ۴: ۱-۲؛ اعمال ۱: ۲۱-۲۶).

آخرین شاهد مرقس در معرفی خادم خدا شهادت پدر آسمانی و روح القدس است (مرقس ۱: ۹-۱۱). زمانی که عیسی در آب تعمید گرفت، روح خدا در شباهت کبوتری بر وی نازل شد و پدر از آسمان تکلم فرموده و پسر یگانه و محبوب خویش را تایید کرد. مردمی که در آنجا حضور داشتند، نه کبوتری دیدند و نه صدایی شنیدند، بلکه تنها عیسی و یحیی توانستند ببینند و بشنوند (یوحنا ۱: ۲۹-۳۴). واژه حبیب نه تنها معرف محبت و علاقه می‌باشد بلکه همچنین مفهوم "یگانگی و منحصر بفرد بودن پسر" را دارد. ندای پدر آسمانی تداعی‌گر مزمور ۷: ۲ و اشعیا ۱: ۴۲ می‌باشد.

مراجعه به قسمت‌هایی از انجیل مرقس که در آنها مقام عیسی به عنوان پسر خدا تصریح شده است شایان توجه می‌باشد: ۱: ۱ و ۱۱؛ ۳: ۱۱؛ ۵: ۷؛ ۹: ۷؛ ۱۲: ۱-۱۱؛ ۱۳: ۳۲؛ ۱۴: ۶۱-۶۲؛ ۱۵: ۳۹). این بخش‌ها معرف این حقیقت هستند که مرقس کتاب خود را صرفاً در مورد یک خادم یهودی ننوشته است، بلکه روایت او در خصوص پسر یگانه خدا می‌باشد که از آسمان آمد تا فدیة گناهان بشر گردد.

آری عیسی خادم است، اما خادمی به غایت متفاوت. بطور معمول این خادم است که راه را برای دیگران آماده کرده و ورود آنان را اطلاع می‌دهد. اما در مورد عیسی، این سائیرین بودند که راه را برای او مهیا ساخته و ورود او را اعلام داشتند! حتی سماویان بر او نظر داشتند! این خادم در حقیقت همان خدای پسر است.

۲- اقتدار خادم (مرقس ۱: ۱۲-۲۸)

ما انتظار داریم که یک خادم فرمانبردار قدرت باشد و دستور بگیرد. لیکن این خادم، صاحب اقتدار و آمر فرمان است - حتی در برابر ارواح شریر - و فرامین او بایست اطاعت شوند. در این قسمت، مرقس با به تصویر کشیدن سه صحنه متفاوت، اقتدار خداوند ما عیسی را در مقام خادم خدا آشکار کرده است.

صحنه اول - آزمایش او (مرقس ۱: ۱۲-۱۳). مرقس گزارش کاملی از آزمایش‌های عیسی چنانکه متی (۴: ۱-۱۱) و لوقا (۴: ۱-۱۳) روایت کرده‌اند نقل نمی‌کند. یوحنا نیز جزییاتی را ثبت کرده است که سایرین از قلم انداخته‌اند. روح "او را به بیابان می‌برد". به عبارتی او را به سمت بیابان "بیرون راند". این یک عبارت قوی در نظر مرقس است که یازده مرتبه از آن در رابطه با بیرون راندن ارواح شریر استفاده کرده است. عبارت مذکور را نباید اینگونه تلقی کرد که گویا عیسی تمایلی به رفتن نداشته و یا از رویارویی با ابلیس هراس داشته است. بلکه این روش مرقس در بیان اهمیت و جدیت آن تجربه است. در حد فاصل صدای پر جلال آسمانی و نزول روح القدس تا عزیمت عیسی، هیچگونه اتلاف وقتی صورت نگرفته بود. خادم وظیفه‌ای داشت که بایست انجام می‌داد؛ پس بی‌درنگ بسوی آن شتافت.

مرقس دو تصویر نمادین را به گونه‌ای موجز در مقابل چشمان ما قرار داده است. **چهل روز** ایام روزه‌داری عیسی، نمادی از **چهل سال** سرگردانی اسراییل در بیابان است. اسراییل در آزمون الهی شکست خورد، اما خداوند ما با جلال پیروز شد. اکنون عیسی پس از غلبه بر شریر می‌توانست قوم جدید خود را وارد میراث روحانی

ایشان گرداند. نام عیسی در متن یونانی بر گرفته از "یوشع" عبری می‌باشد و ما می‌توانیم تشابه موجود میان این دو شخصیت را بخوبی ببینیم.

دومین تصویر مربوط به آدم آخر است (۱ قرن‌تیاں ۱۵: ۴۵). آدم نخستین در فضای زیبای باغ آزموده و مردود شد، لیکن آدم آخر (عیسی) در محیط خطرناک بیابان تحت آزمایش قرار گرفت و پیروز گردید. آدم بخاطر گناه خود، "اقتدار و حکمرانی" بر مخلوقات را (پیدا ۱: ۲۸؛ مزمور ۸) از دست داد؛ اما در مسیح، آن اقتدار برای کسانی که بر او توکل و اعتماد دارند دوباره احیا و دست‌یافتنی شد (عبر ۲: ۶-۸). عیسی در میان وحوش صحرا بود اما هیچیک به او آسیبی وارد نکردند. او نمایی از آینده و صلح و عدالت در زمان بازگشت و استقرار ملکوت خود را نشان داد (اشعیا ۱۱: ۹ و ۳۵: ۹). براستی که او خادمی با اقتدار بود!

صحنه دوم - موعظه‌های او (مرقس ۱: ۱۴-۲۲). اگر انسانی

توانسته باشد حقایق الهی را با قدرت اعلام کند، همانا عیسی مسیح بوده است (متی ۷: ۲۸-۲۹). گفته شده است که کاتبان/از جانب مرجع قدرت سخن می‌گفتند، اما عیسی چون صاحب قدرت تکلم می‌کرد. مرقس در اینجا اشاره‌ای به شروع خدمت خداوند ما نکرده است، در حالی که او قبلاً خدمت خود را در مناطق دیگر شروع کرده بود (یوحنا ۱: ۳۵ - ۴: ۴). مرقس به ما می‌گوید که چرا عیسی از یهودیه به جلیل رفت: هیرودیس پادشاه یحیی تعمیددهنده را به زندان انداخته بود و عقل حکم می‌کرد که عیسی تغییر مکان بدهد. به هر حال در خلال این سفر بود که عیسی با زن سامری گفتگو کرد (یوحنا ۴: ۱-۴۵).

پیام خداوند ما چنانکه در قسمت‌های مختلف می‌خوانیم مژده پادشاهی خدا یا "انجیل خدا" بود. تردیدی نیست که یهودیان از عبارت "ملکوت خدا" تصور یک "انقلاب سیاسی" را داشتند. اما این چیزی نبود که عیسی در سر داشت. ملکوت او با سلطنت وی در قلب کسانی که بدو ایمان می‌آوردند برقرار می‌شد و با قلمرو روحانی در ارتباط بود نه با ساختاری سیاسی. تنها راه برای وارد شدن به ملکوت خدا، ایمان آوردن به انجیل و تولد تازه است (یوحنا ۳: ۱-۷).

انجیل را به‌عنوان "انجیل خدا" نامیده‌اند چون از جانب خدا می‌آید و ما را بسوی او هدایت می‌کند. انجیل را "انجیل ملکوت" خطاب می‌کنند چون ایمان شما به نجات‌دهنده موجب دخول در ملکوت اوست. انجیل همچنین "انجیل عیسی مسیح" است چون مسیح، قلب انجیل است.

بدون زندگی، مرگ و قیام شکوهمند او هیچ مژده مسرت‌بخشی وجود نمی‌داشت. پولس به "بشارت (انجیل) فیض خدا" اشاره کرده است (اعمال ۲۰: ۲۴) چرا که جدا از فیض خدا هیچ نجات و رستگاری وجود ندارد (افسیان ۲: ۸-۹). تنها یک انجیل وجود دارد (غلاطیان ۱: ۱-۹) و بر محور آنچه عیسی مسیح به خاطر ما بر صلیب انجام داد استوار است.

عیسی مردم را به توبه (تغییر فکر) و ایمان موعظه می‌کرد (اعمال ۲۰: ۲۱). با وجودیکه خدا انتظار دارد ایمانداران از گناهان خود رویگردان باشند، اما توبه صرفاً نمی‌تواند عامل نجات و رستگاری باشد، بلکه لازمست ایمانی مثبت به عیسی مسیح داشته باشیم و بر وعده نجات او توکل و اعتماد کنیم. توبه بدون ایمان فقط نشانگر احساس ندامت و پشیمانی است و حس ندامت می‌تواند

متلاشی‌کننده زندگی کسی باشد که بار سنگین تقصیرات خود را بر دوش می‌کشد (۲ قرن‌تین ۷: ۸-۱۰؛ متی ۲۷: ۳-۵).

از آنجا که عیسی با اقتدار موعظه می‌کرد، قادر بود افراد مختلف را به رها کردن مشاغل عادی و پذیرفتن شاگردی خود دعوت کند. چه شخص دیگری قادر بود چهار ماهیگیر را به پیروی از خود فرا خواند و آنها با طیب خاطر تورهایشان را رها کرده، از پی او روان شوند؟ چند ماه قبل عیسی با پطرس، اندریاس، یعقوب و یوحنا ملاقات کرده بود و آنها به اعتماد بر او گردن نهاده بودند (یوحنا ۱: ۳۵-۴۹).

روایت مرقس در وهله اول، حاکی از دعوت عیسی از آن اشخاص برای توبه و نجات نیست، بلکه دعوت او از ایشان برای پیروی و شاگردی می‌باشد. در واقع، زبدي در نظر داشته که چند نفر را استخدام کند چرا که در شغل خود فردی موفق و متمول بوده است و این مساله به ما اطمینان می‌دهد که یعقوب و یوحنا با پذیرش دعوت عیسی نسبت به پدر خود بی‌حرمتی نکرده و موجب آزار او نشده بودند. زبدي با کمک کارگزارانش هنوز هم می‌توانست به کار خود ادامه بدهد.

عیسی لقب "صیاد مردم" را همانروز از خود ابداع نکرده بود. در آن روزگار بسیاری از فلاسفه و معلمین برای جلب نظر مردم و "مسحور کردن اذهان آنان" از چنین القابی در سخنرانی‌ها و تعالیم خود استفاده می‌کردند. آنها با "طعمه زدن" بر قلاب آموزه‌های خود، "شاگرد" صید می‌کردند. عیسی لقب مناسبی را به کار برده بود چون هفت تن از شاگردان او ماهیگیر بودند (یوحنا ۲۱: ۱-۳). بطور حتم قابلیت و توانایی‌هایی نظیر شهامت، کار گروهی، شکیبایی، نیرو، بنیه و توان جسمانی، ایمان، پشتکار، و سماجت این

ماهیگیران نقش موثری برای موفقیت در ماموریت دشوار صید جان‌ها داشته است. صیادان حرفه‌ای بسادگی میدان را خالی نکرده و لب به اعتراض نمی‌گشودند.

عیسی نه تنها در محیط‌های باز، بلکه در کنایس نیز خدمت خود را دنبال می‌کرد. کنایس یهود در خلال دوران تبعید قوم به بابل و بعد از ویرانی کامل هیکل شکل گرفته بود. هر جا که ده مرد یهودی بالاتر از دوازده سال جمع می‌شدند، یک کنیسه شکل می‌گرفت. در کنایس آیین قربانی‌ها انجام نمی‌شد چرا که این مراسم می‌بایست تنها در هیکل برگزار شود. اما قرائت متون مقدس، نیایش به درگاه خدا و پرستیدن او در کنایس مجاز بود. امور مرتبط با هر کنیسه نه توسط کاهنان، بلکه به وسیله مردم عادی انجام می‌شد. کسانی که در کنیسه خدمت می‌کردند زیر نظر گروهی از مشایخ قرار داشتند که آنان نیز به نوبه خود تحت نظر یک «رییس کنیسه» بودند (مرقس ۵: ۲۲). مرسوم بود که از رابی‌های تازه وارد دعوت می‌شد تا بخشی از متون مقدس را برای حاضران بخوانند و سپس تعلیم دهند. با توجه به این مساله، اکنون می‌توان درک کرد که چگونه عیسی می‌توانست آزادانه در کنایس یهود تعلیم بدهد. پولس نیز از این مزیت به نحو احسن استفاده کرد (اعمال ۱۳: ۱۴-۱۶ و ۱۴: ۱ و ۱۷: ۱-۴).

خداوند ما استاد خود را در کفر ناحوم و احتمالاً نزدیک منزل پطرس مستقر کرد (مرقس ۱: ۲۹). اگر امروزه سفری به ارض مقدس داشته باشید می‌توانید کنیسه کفر ناحوم را مشاهده کنید. البته دیگر به آن صورتی که در زمان عیسی بود باقی نمانده است. مردم در روزهای شنبه (سبت) و نیز دوشنبه و چهارشنبه برای انجام اعمال مذهبی در کنایس جمع می‌شدند. عیسی نیز به‌عنوان یک

یهودی وفادار و مطیع، با رعایت حرمت سبت به کنیسه می‌رفت و زمانی که به تعلیم لب می‌گشود، مردم مبهوت اقتدار او می‌شدند. زمانی که انجیل مرقس را مطالعه می‌کنید، در می‌یابید که او سعی دارد واکنش‌های عاطفی مردم را در روایت خود ثبت کند. جماعت حاضر در کنیسه از شنیدن سخنان عیسی و مشاهده قدرت شفابخش او "متعجب" و "حیران" بودند (مرقس ۱: ۲۷؛ ۲: ۱۲؛ ۵: ۲۰ و ۴۲؛ ۶: ۲ و ۵۱؛ ۷: ۳۷؛ ۱۰: ۲۶؛ ۱۱: ۱۸). حتی در این انجیل شما شاهد تحیر خداوند ما از مواجه شدن با بی‌ایمانی مردم ناصره هستید (۶: ۶). بطور حتم هیچ نکته یکنواخت و کسالت‌باری در این روایات وجود ندارد.

صحنه سوم - فرامین او (مرقس ۱: ۲۳-۲۸). جای بسی تعجب

است که آن مرد چگونه در مراسم کنیسه شرکت می‌کرده بی آنکه کسی متوجه شده باشد که او دیوزده است! تنها حضور پسر خدا لازم بود تا روح شریر اخراج شود و عیسی نه تنها او را اخراج کرد بلکه به او فرمان داد تا سکوت کرده و در مورد هویت قدوس پسر خدا اعتراف نکند و از وجود آن مرد دور شود. نجات‌دهنده ما هیچ تمایلی نداشت که ارواح شیطانی هویت او را در حضور مردم اقرار کنند و هرگز نیز چنین اجازه‌ای به آنها نداد (اعمال ۱۶: ۱۶-۲۴). روح شریر کاملاً می‌دانست که عیسی کیست (نگاه کنید به اعمال ۱۹: ۱۳-۱۷). و نیز به خوبی آگاه بود که هیچ سلطه‌ای بر پسر خدا ندارد. اینکه روح شریر از ضمیر جمع "ما" استفاده کرده، نشان می‌دهد وجود آن مردی را که توسط دهان او صحبت می‌کرد کاملاً در تسخیر خود داشته است. روح شریر ماهیت انسانی عیسی ("ای عیسی ناصری") را به موازات طبیعت الهی او ("ای قدوس خدا") اعتراف می‌کند. امروزه نیز افرادی مانند این دیوزده وجود دارند که در یک

محفل مذهبی قادرند بگویند که عیسی کیست و حتی از وحشت داوری بر خود بلرزند، لیکن هنوز در زمره گمشدگان باشند (یعقوب ۲: ۱۹).
”خاموش شو“ بصورت تحت‌اللفظی یعنی ”ساکت باش!“ و عیسی از همین عبارت در فرو نشانیدن توفان دریا استفاده کرده است (متی ۴: ۳۹). روح شریر با یک حمله تشنج‌زا آخرین حربه خود را به کار برد اما هیچ راهی جز تسلیم شدن در برابر اقتدار خادم خدا و ترک کردن وجود آن مرد نداشت. جماعت شاهد در کنیسه بهت زده و حیران بودند. آنها درک می‌کردند که با یک رویداد جدید مواجه هستند، یک آموزه و قدرتی جدید. سخنان و اعمال خداوند ما همواره در کنار یکدیگر قرار داشتند (یوحنا ۳: ۲). جماعت در مورد سخنان و آنچه عیسی انجام داده بود با یکدیگر صحبت می‌کردند و نام او بسرعت در آن منطقه شهرت یافت. خداوند ما هرگز مشوق اینگونه هیجان‌ات عمومی نبود چرا که دست کم می‌توانستند مشکلاتی را از جانب یهودیان و رومیان بوجود بیاورند. در اینصورت، یهودیان به این دلیل بدنبال او روان می‌شدند که او می‌توانست دردها و امراض ایشان را شفا بخشد و رومیان نیز تصور می‌کردند که او یک یهودی شورشی است که قصد براندازی آنها را دارد. شاید این یکی از دلایلی باشد که اغلب عیسی از مردم می‌خواست که در مورد او با کسی صحبت نکنند (مرقس ۱: ۴۴؛ ۱۲: ۳؛ ۴۳: ۵؛ ۷: ۳۶-۳۷؛ ۸: ۲۶ و ۳۰؛ ۹: ۹). اما آنها از خواسته عیسی نااطاعتی کرده، مشکلاتی برای او پدید می‌آوردند.

۳- دلسوزی و ابراز همدردی خادم (مرقس ۱: ۲۹-۴۵)

دو معجزه شفا در این قسمت از انجیل مرقس نقل شده که در هر دو شاهد شفقت و دلسوزی نجات‌دهنده برای دردمندان هستیم. در

واقع او محبت عظیمی نسبت به دردمندان و محتاجان داشت چنانکه نجات‌دهنده پس از پایان سبت و در ساعاتی که مردم مجاز بودند تا برای کمک گرفتن به نزد او بروند جماعت انبوهی از ایشان را پذیرفت و خدمت کرد. این مساله آشکار می‌کند که خادم خدا کاملاً مطیع و گوش به فرمان خدا بود و هر قشری از مردم از جمله دیوزدگان و جذامیان را با محبت تمام خدمت می‌کرد.

عیسی بعد از خارج شدن از کنیسه، به همراه چهار تن از شاگردان خود به سوی منزل پطرس و اندریاس رفتند تا شام سبت را در آنجا صرف کنند. شاید پطرس اندکی شرمنده شده باشد چون همسرش به خاطر مراقبت از مادر بیمار او بطور شایسته قادر به پذیرایی از میهمانان نبود. در خصوص سایر شاگردان اطلاع دقیقی نداریم اما می‌دانیم که پطرس متاهل بوده است (مرقس ۱: ۳۰).

پطرس و اندریاس پس از پایان مراسم کنیسه، نه تنها دوستان خود یعنی یعقوب و یوحنا را به منزل دعوت کرده بودند، بلکه خداوند را نیز با خود به خانه برده بودند. این الگوی خوبی است که می‌توانیم از آن نمونه بگیریم و همچنان عمل کنیم: عیسی را در کلیسا رها نکنید، او را با خود به خانه ببرید و بگذارید شما را برکت دهد و در بارهای زندگی با شما سهیم شود.

امتیاز بسیار بزرگی برای پطرس و خانواده او بود که پسر یگانه خدا در منزل محقر ایشان میهمان باشد. اما دیری نپایید که میهمان به میزبان مبدل شد. درست مانند آنروزی که چون یک مسافر به قایق پطرس در آمد و خیلی زود ناخدای آن قایق شد (لوقا ۵: ۱-۱۱).

پطرس و اندریاس با عیسی در مورد آن زن بیمار صحبت کردند. تردیدی نیست که آنها ایمان داشتند که عیسی می‌تواند بیمار را شفا دهد و این دقیقاً همان کاری بود که او انجام داد! تب بلافاصله

قطع شد و آن زن قوت یافته، به پذیرایی از ایشان مشغول شد. اگر شما قبلا به شدت تب کرده باشید به خوبی آگاه هستید که چقدر رنج آور و مشقت بار است و اینکه بعد از برطرف شدن آن مدتی طول می‌کشد تا نیروی از دست رفته خود را باز یابید. اما در این مورد خاص چنین نبود! آن زن بلافاصله بر خاست و به خدمتگزاری ایشان مشغول شد. آیا خدمت کردن به خداوند بهترین طریق ابراز قدردانی به سبب تمام آنچه که برای ما انجام داده است نمی‌باشد؟ زمانی که سبت با غروب آفتاب به پایان رسید، تمام سکنه شهر نزد خانه پطرس ازدحام کردند! آنان بیماران رنجور و دردمند خود را به همراه آورده بودند و خداوند (که بی‌شک خسته بود) آنها را شفا می‌بخشید. در متن یونانی، فعل بکار رفته حالت اسنمراری دارد یعنی مردم "پیوسته در حال آوردن" بیماران بودند. بنابر این او باید آنشب تا دیر وقت بیدار مانده باشد. با توجه به ۱:۳۲ می‌بینیم که مرقس تمایز آشکاری میان بیماران و افراد دیورده قایل شده است. اگر چه شیطان می‌تواند عامل ایجاد بیماری باشد اما تمام شقوق بیماری‌ها توسط ارواح شریر بوجود نمی‌آیند.

ساعات شلوغ و پرمشغله شب گذشته مانع از رفتن عیسی به حضور پدر آسمانی در پگاه روز بعد نشد. اشعیا ۴:۵۰ را بخوانید که توصیفی نبوتی از خادم راستین خداست که هر بامداد با خدا ملاقات می‌کند. و این یک نمونه عالی و عبرت آموزی برای ما است که از آن پیروی کنیم! از آنجا که موضوع دعا در زندگی عیسی امری بسیار منضبط بود، جای تعجب نیست که از چنان اقتدار شکوهمندی برخوردار بوده باشد (مرقس ۹: ۲۸-۲۹؛ ۶: ۴۶؛ ۱۴: ۳۲-۳۸).

مردم بار دیگر خواستار ملاقات با عیسی بودند، اما نه برای شنیدن کلام او، بلکه به جهت شفای بیماران خود و دیدن معجزات بیشتر از دستان او. پطرس متعجب بود که عیسی برای دیدار با مردم هیچ عجله‌ای نداشت بلکه برعکس از آنجا روانه شد تا در سایر شهرهای آن نواحی انجیل را موعظه کند. پطرس قادر نبود که سطحی بودن اشتیاق مردم، ناباوری ایشان و فقدان تمایل واقعی برای کلام خدا را در آنان تشخیص بدهد. عیسی گفت که اعلام پیام انجیل برای او بسیار مهمتر از توقف در آن شهر و شفا دادن بیماران است. او اجازه نداد که شهرت و محبوبیت وی و ابراز احساسات مردم نسبت به او تغییری در اولویت‌هایش ایجاد کند.

شاید برای ما توجه عیسی به مادر زن پطرس و شفا دادن او قابل درک باشد، اما لمس کردن یک جذامی فراتر از نیروی ادراک است. ابرسان همواره می‌بایست فاصله خود را با مردم عادی حفظ کرده، عبور خود را از یک مسیر اطلاع می‌دادند، تا مبادا سایرین نیز مبتلا گردند (لاویان ۱۳: ۴۵-۴۶). این جذامی می‌دانست که عیسی قدرت دارد که او را شفا دهد اما اطمینان نداشت که عیسی نیز مایل به شفا دادن او باشد. گناهکاران گمشده امروز نیز چنین تصور اشتباهی دارند، در حالی که خدا بوضوح اعلام کرده است که هرگز خواستار هلاک شدن هیچ گناهکاری نیست (۲ پطرس ۳: ۹)^۱ بلکه می‌خواهد همگان نجات یابند (۱ تیمو ۲: ۴).

هنگامی که «معاینات» مربوط به جذام را در فصل ۱۳ کتاب لاویان می‌خوانید، می‌توانید تصویری از گناه را در این بیماری

^۱ همچنین در حزقیال ۱۱: ۳۳ م.

ببینید: جذام نیز مانند گناه، عمیقتر از سطح پوست است^۲ (لاویان ۱۳: ۳)، و گسترش می‌یابد و پهن می‌شود (لاویان ۱۳: ۵-۸)؛ همچنین مخرب و عفونت‌زا است (لاویان ۱۳: ۴۴-۴۶). هر چیزی را که بدان آلوده شود، باید به آتش بسوزانند (لاویان ۱۳: ۴۷-۴۹). کسی که هرگز به نجات‌دهنده ایمان نداشته است به لحاظ روحانی در موقعیت وخیم‌تری نسبت به وضعیت ظاهری یک جذامی قرار دارد. عیسی بر آن ابرص شفقت فرمود (توجه کنید به مرقس ۶: ۳۴ و ۸: ۲ و ۹: ۲۲) و او را شفا داد. عیسی این معجزه را با لمس کردن جذامی و با کلام خود انجام داد. بدون شک این نخستین تماس محبت‌آمیزی بود که آن جذامی بعد از مدت‌ها تجربه می‌کرد. آنچه در مورد برطرف شدن تب انجام شده بود در اینجا نیز تکرار شد: جذام بلافاصله برطرف شده بود!

بنا بر دلایلی که قبلاً ذکر شد، عیسی به آن مرد دستور داد که با هیچکس از آن ماجرا سخن نگوید. او ابتدا باید به نزد کاهن رفته، مطابق دستورات فصل ۱۴ لاویان عمل می‌کرد تا به‌عنوان تطهیر شده اعلام می‌شد و بعد از آن می‌توانست آزادانه به آغوش خانواده و جامعه باز گردد و زندگی عادی و آداب مذهبی خود را از سر بگیرد. اما او از فرمان عیسی سرپیچی کرد و به جای سکوت گذاشتن ماجرا، به هر جا که رفت با همه در مورد آن صحبت کرد. اکنون که عیسی به ما فرمان داده تا با همگان در باره مزده نجات صحبت کنیم، ما سکوت کرده‌ایم! مردمی که برای دریافت کمک بسوی عیسی آمده بودند، یک مشکل جدی برای او فراهم کردند، به

^۲ شاید منظور نویسنده را اینچنین بتوان معنا کرد که گناه یک پدیده ظاهری و سطحی نیست بلکه ریشه در عمق وجود انسان دارد. م

نحوی که احتمالاً مانع از تعلیم کلام خدا که عیسی قصد آن را داشت (مرقس ۱: ۳۸) شده بودند.

آنچه در فصل ۱۴ کتاب لاویان آمده است، تصویر زیبایی از عمل فدیہ را شامل می‌باشد. دو پرنده، نمادی از ابعاد دوگانه خدمت خداوند ما می‌باشند: ابتدا جنبه تجسد و مرگ (آن پرنده که ابتدا در ظرف سفالین قرار می‌گرفت و سپس کشته می‌شد) و دوم قیام و صعود او (آن پرنده که به اندکی خون آغشته و سپس رها می‌شد). قسمت‌هایی از بدن شخصی را که از جدام تطهیر شده بود با اندکی از خون قربانی گناه علامت‌گذاری می‌کردند، گوش راست (کلام خدا)، شست دست راست (کار خدا)، شست پای راست (راه خدا). و بعد مقدار اندکی روغن را بر آن قسمت‌ها می‌مالیدند که نمادی از روح‌القدس می‌باشد. روح خدا نمی‌تواند بر کسی افاضه گردد مگر آنکه آن فرد ابتدا به خون مسیح تطهیر شده باشد.

در این فصل از کتاب مرقس چند درس روحانی مهم وجود دارد. ابتدا اینکه پسر خدا به‌عنوان یک خادم مسیحی به این جهان آمد. بنابراین خدمت کردن به نام یک خادم، والاترین دعوت‌ها است. ما هیچگاه نمی‌توانیم شبیه خداوند خود باشیم مگر زمانی که دیگران را خدمت می‌کنیم. دوم، خدا خادمینش را در اقتدار خود سهیم می‌سازد. تنها کسانی که مطیع قدرت هستند حق استفاده از قدرت را دارند. و سرانجام، اگر می‌خواهید خادم باشید در وهله نخست باید اطمینان حاصل کنید که قلبی پر از شفقت و مهر دارید. مردم بسوی شما می‌آیند تا کمک دریافت کنند و درخواست خود را بندرت در اوقات مناسب مطرح می‌کنند!

چه موهبت و امتیاز بزرگی است که در اثر قدم‌های عیسی حرکت کنیم و به نام یک خادم دلسوز خدا با نیازهای مردم روبرو شویم.

آنچه خادم به شما عرضه می‌دارد

مرقس ۲: ۱-۳: ۱۲

با سرعت حیرت‌آوری این خبر به کفرناحوم رسید که معلم معجزه‌گر وارد آن شهر شده است. در هر مکانی که خداوند ما قدم می‌گذاشت، جماعت انبوهی در اطراف او گرد می‌آمدند. آنان می‌خواستند شاهد شفا یافتن بیماران و اخراج ارواح شریر باشند. اگر آنها برآستی مشتاق پیغام انجیل بودند، بدون شک باعث دلگرمی و تشویق عیسی می‌شدند. اما او می‌دانست که اکثر آنها چقدر سطحی فکر می‌کردند و نسبت به نیاز واقعی خود تا چه اندازه نابینا بودند. بسیاری از اوقات عیسی لازم می‌دید که از شهر خارج شده و از مردم دوری گزیند تا در مکانی خلوت به دعا بپردازد (لوقا ۵: ۱۵-۱۶). هر کسی که خادم خداست باید از الگوی او پیروی کند و زمانی را جدا از مردم برای کسب نیروی تازه در دعا به حضور پدر آسمانی اختصاص بدهد.

اکنون زمان آن رسیده بود که عیسی ماهیت ماموریت خود را بر همگان آشکار کند. او برای انجام کاری بسیار فراتر از شفا دادن امراض یا بیرون راندن ارواح شریر آمده بود. معجزات او در جای خود بسیار عالی و شکوهمند بود، اما پیغامی به مراتب بزرگتر وجود داشت که مردم باید از آن آگاه می‌شدند: آنها می‌توانستند وارد ملکوت خدا بشوند! لازم بود که مردم مفاهیم روحانی موجود در ورای ظاهر معجزات را درک کنند.

در این بخش، خداوند اعلام می‌کند که آمده است تا بر تمام کسانی که به او ایمان می‌آورند، سه موهبت عظیم و عالی ارزانی دارد:

آمرزش گناهان (مرقس ۲: ۱-۱۲)، آرامش و رضایت خاطر (مرقس ۲: ۱۳-۲۲)، و آزادی (مرقس ۲: ۲۳-۱۲:۳).

۱- آمرزش گناهان (مرقس ۲: ۱-۱۲)

کاملاً مشخص نیست که واقعه مذکور در منزل عیسی رخ داد یا در خانه پطرس. از آنجا که مهمان‌نوازی از محاسن عمده مشرق‌زمین است، مردم کفرناحوم منتظر دعوت نامانده و شماری انبوه به آن منزل وارد شده بودند. به دلیل ازدحام زیاد مردم، برخی از کسانی که واقعا به عیسی نیاز داشتند، نمی‌توانستند به او دسترسی پیدا کنند. به هر حال چهار نفر از دوستان مرد افلیح تصمیم گرفتند که از راه پشت بام، بیمار خود را به عیسی برسانند با این اعتماد که عیسی به ایشان کمک خواهد کرد. و البته عیسی این کار را انجام داد. آن معجزه فرصت خوبی در اختیار عیسی قرار داد تا درس مهمی در خصوص آمرزش گناهان به حضار بدهد.

اجاز بدهید این صحنه را از دید عیسی خداوند نگاه کنیم. زمانی که او به بالا نگاه کرد، چهار نفر را به همراه دوست افلیح‌شان بر پشت بام دید. بام منازل، مسطح بود و دسترسی به آنجا از طریق راه پله‌ای که در خارج ساختمان قرار داشت بسادگی میسر می‌شد. برداشتن سفال‌ها و تخته‌ها و توفالی که پوشش بام را تشکیل می‌دادند به اندازه‌ای که بتوانند دوست خود را به پایین بفرستند چندان وقت‌گیر و دشوار نبود.

نمی‌توان از تحسین برخی خصوصیات این مردان چشم‌پوشی کرد، خصوصیتی که باید نشانه و علامت ما به عنوان "صیاد مردم" باشند. به یک دلیل آنها توجه عمیقی به دوست افلیح خود داشتند و به کمک او شتافته بودند. آنها ایمان داشتند که عیسی می‌تواند و

می‌خواهد نیاز ایشان را برطرف سازد. آنها در مورد دوست خود فقط به ”دعا“ اکتفا نکردند بلکه در مسیر دعای خود گام برداشتند و اجازه ندادند که شرایط دشوار و نامناسبی که پیش روی خود داشتند موجب دل‌سردی و یاس آنان شود. این مردان در کنار یکدیگر شهادت انجام کاری متفاوت را داشتند و عیسی پاداش تلاش و کوشش آنها را به ایشان داد. چقدر برای آنها ساده بود که بگویند: ”خوب، امروز به نتیجه نمی‌رسیم. به هیچ وجه نمی‌توان به عیسی دسترسی پیدا کرد. بهتر است برگردیم و فردا بیاییم.“

هنگامی که خداوند به پایین نگاه کرد، مرد افلیجی را دید که بر بستر خود خوابیده بود. عیسی بی‌درنگ مشکل اصلی او را نشانه رفت — گناه. البته نمی‌توان هر بیماری را به وجود گناه در شخص نسبت داد (یوحنا ۹: ۱-۳). اما در این مورد کاملاً مشخص بود که شرایط دشوار آن مرد در نتیجه ناطاعتی از خدا بوده است. حتی پیش از آنکه عیسی بیماری جسمانی او را شفا دهد، به قلب آن مرد نگرست و اعلان نمود که گناهان او بخشوده شده‌اند! آمرزش گناهان والاترین معجزه‌ای است که عیسی انجام می‌دهد. این معجزه پاسخی به برترین نیاز ما است که بزرگترین بها را می‌طلبد و بهترین برکات جاودانی را به ارمغان می‌آورد.

سپس عیسی به اطرافیان خود نگاه کرد و عیبجویانی را دید که به جاسوسی او آمده بودند (لوقا ۵: ۱۷). رهبران مذهبی بطور حتم حق داشتند که در خصوص این معلم جدید تحقیق کنند چرا که آنان ناظر بر حیات مذهبی قوم خود بودند (تثنیه ۱۳). اما لازم بود که با قلب و ذهن باز، حقیقت را جستجو می‌کردند، نه اینکه با افکاری بسته و عیبجویانه بدنبال بدعت باشند. افکار نکوهیده و نگرش‌های منفی مردم یهودیه (یوحنا ۴: ۱-۴) اکنون به جلیل نیز راه یافته بود.

و این سرآغاز شکل‌گیری مخالفت‌های مقامات مذهبی بود که سرانجام به دستگیری و مرگ خداوند ما منتهی شد. اما در آن موقعیت عیسی بقدری محبوبیت داشت که سران حاضر در آن خانه نتوانسته بودند وجود او را نادیده بگیرند. در واقع آنها باید صبح زود به آنجا آمده باشند چرا که در ردیف اول و نزدیک عیسی حضور داشتند! و یا شاید عیسی بزرگوارانه آنها را از میان انبوه جمعیت به ریف جلو دعوت کرده باشد.

وقتی عیسی به درون قلب‌های آنها نگاه کرد، روح انتقاد و ستیزه جویی را مشاهده کرد و می‌دانست که قصد دارند او را به کفرگویی متهم کنند. چرا که به هر حال، تنها خدا بود که می‌توانست گناه را بیامرزد؛ و عیسی نیز دقیقاً به آن افلیح گفته بود که گناهانش بخشوده شده‌اند. بنابراین عیسی ادعا کرده بود که خدا است!

اما عیسی با بیان صریح آنچه در قلب و ذهن ایشان می‌گذشت، الوهیت خود را نشان داده بود (یوحنا ۲: ۲۵؛ عبرانیان ۳: ۱۳). در حالی که آنها بدنبال "دلیل و برهان" برای هر رخدادی بودند، عیسی با بیانات خود ایشان را به تامل و تعمق واداشت: "کدام سهل‌تر است؟ مفلوج را گفتن گناهان تو آمرزیده شد یا گفتن برخیز و بستر خود را برداشته بخرام؟". کاملاً واضح است که گفتن "گناهان تو آمرزیده شد" خیلی ساده‌تر است چرا که هیچکس نمی‌تواند ثابت کند که محض گفتن این جمله آیا واقعاً آمرزش اتفاق افتاده است یا نه! بنابراین عیسی به‌منظور تأیید کلام خود، بلادرنگ آن افلیح را شفا داد و روانه ساخت. شفای جسمانی آن مرد دلیل محکمی بر حقیقت شفای روحانی او بود (مزمور ۱۰۳: ۳). کاتبان و فریسیان نه قادر بودند او را شفا دهند و نه گناهانش را ببخشایند، بنابراین در دامی که خودشان نهاده بودند گرفتار و به خاطر افکارشان ملامت شدند.

عیسی الوهیت خود را نه تنها با آمرزیدن گناهان آن مرد و شفای جسم او، بلکه همچنین با خطاب کردن خود به عنوان "پسر انسان" مورد تاکید قرار داد. این عنوان چهارده بار در انجیل مرقس استفاده شده است. دوازده مورد آن بعد از ۸:۲۹ زمانی که پطرس عیسی را به‌عنوان مسیح خدا اعتراف کرد دیده می‌شود (۲: ۱۰ و ۲۸؛ ۸: ۳۱ و ۳۳؛ ۹: ۹ و ۱۲ و ۳۱؛ ۱۰: ۳۳ و ۴۵؛ ۱۳: ۲۶؛ ۱۴: ۲۱ و ۴۱). این عنوان بطور قطع و یقین یک عنوان مسیحایی بود (دانیال ۷: ۱۳-۱۴) و یهودیان نیز آن را با همین دید تفسیر می‌کردند. در تمام انجیل حدود هشتاد بار از این عنوان در اشاره به عیسی استفاده شده است.

اگر فرض کنیم رهبران مذهبی در آن روز قلب خود را بر روی حقیقت می‌گشودند، اما چه چیزی را از آن حقیقت می‌توانستند بیاموزند؟ آنها می‌توانستند بیاموزند که گناه مانند بیماری و مرض است و آمرزش به مثابه شفا و بازیافت سلامتی. این حقیقتی خلق‌الساعه و جدید نبود چرا که در متون مقدس عهد عتیق نیز موارد مشابه یافت می‌شد (اشعیا ۱: ۵-۶ و ۱۶-۲۰؛ مزمو ۱۰۳: ۳). اما اکنون در مقابل چشم آنان این حقیقت جامه عمل پوشیده بود. آنها همچنین می‌توانستند بیاموزند که عیسی مسیح ناصری برآستی نجات‌دهنده‌ای با قدرت آمرزیدن گناهان است و می‌توانست گناهان ایشان را نیز بیامزد! وقتی که به جای قلبی توبه‌کار با روح منازعه واکنش نشان دادند، چه فرصت بزرگی را از دست دادند!

۲- آرامش و رضایت خاطر (مرقس ۲: ۱۳-۲۲)

به زودی بر همگان آشکار شد که عیسی آگاهانه و تعمداً مطرودین جامعه یهود را با آغوش باز می‌پذیرفت. او حتی یک

مامور جمع‌آوری مالیات را به عنوان شاگرد خود برگزید! ما نمی‌دانیم که این لاوی مانند اکثر ماموران مالیات در آن زمان فرد بدنامی بوده است یا خیر، لیکن همین اندازه که او برای هرود انتیپاس و حکام رومی کار می‌کرده، دلیل موجهی است که مورد تنفر یهودیان عوام بوده باشد. به هر حال وقتی عیسی او را دعوت کرد، لاوی لحظه‌ای درنگ نکرد. او بر خاست و بدنبال عیسی روان شد با وجودیکه می‌دانست رومیان دیگر او را در شغل خود ابقا نخواهند کرد. لاوی پل بازگشت خود را خراب کرد (”در حال همه چیز را ترک کرده...“ لوقا ۵: ۲۸)، و نامی جدید یافت (”متی“ یعنی هدیه خدا)، و با اشتیاقی پر شور تعدادی از دوستان ”گناهکار“ خود را دعوت کرد تا با خداوند عیسی ملاقات کنند. فراوان اشخاصی مانند او در میان یهود بودند که از شریعت اطاعت نکرده و از هر چیزی که رنگ و بوی مذهبی داشت رویگردان بودند. و آنها دقیقاً همان اقشاری بودند که عیسی می‌خواست ایشان را دریابد.

البته عیب‌جویان نیز در آنجا حضور داشتند اما خداوند از پرسش آنها استفاده کرد تا درسی در باره خود و کار روحانی که آمده بود تا به انجام برساند به میهمانان بدهد. او ماموریت خود را با استفاده از سه تشبیه زیبا برای آنان شرح داد:

طیب (۲: ۱۷). عیسی آن میهمانان را به چشم افرادی ”مطرود“ نگاه نمی‌کرد، حتی با وجود اینکه از سوی رهبران مذهبی تکفیر می‌شدند. دوستان متی ”مريضانی“ بودند که به طیب نیاز داشتند. ما قبلاً دیدیم که گناه را می‌توان به بیماری، و آمرزش را به کسب سلامتی تشبیه کرد. و اکنون می‌بینیم که نجات‌دهنده ما می‌تواند همانند یک طیب باشد: در لحظه‌ای که به او نیاز داریم به نزد ما می‌آید، با دقت کامل بیماری را تشخیص می‌دهد، بطور قطعی و

نهایی درمان می‌کند و بهای آن را نیز خودش می‌پردازد! وه که چه طبیبی است!

اما سه گروه "مریض" وجود دارد که عیسی نمی‌تواند آنان را از بیماری گناهانشان برهاند: (۱) کسانی که او را نمی‌شناسند؛ (۲) کسانی که در مورد او آگاهی دارند اما از ایمان داشتن به او امتناع می‌ورزند؛ (۳) کسانی که نیاز خود را به او قبول ندارند. کاتبان و فریسیان در طبقه سوم قرار داشتند درست مانند گناهکاران امروزی که خود را عادل و نیک می‌پندارند. مادامی که گناهکار بودن خود را تصدیق نکنیم، و نپذیریم که مستحق داوری خدا هستیم، نجات نخواهیم یافت. عیسی فقط گناهکاران را نجات می‌دهد (لوقا ۱۹: ۱۰). در روزگار عیسی نیز، مانند دوران انبیا، کسانی بودند که ادعا داشتند می‌توانند شفای روحانی برای قوم بیاورند، اما علاج آنها به هیچ وجه موثر نبود. ارمیا بشدت کاهنان و انبیای دروغین را در دوره خود توبیخ کرد چرا که آنان طبیبانی نالایق بودند که جز امیدهای واهی و دروغین، پیامی برای مردم نداشتند. "و جراحات قوم مرا اندک شفایی دادند چونکه می‌گویند سلامتی است، سلامتی است؛ با آنکه سلامتی نیست" (ارمیا ۶: ۱۴ و ۸: ۱۱). داروهای ضعیف آنها فقط برای علایم ظاهری بیماری بود و هیچ فایده‌ای برای ریشه بیماری - قلب گناهکار - نداشت (ارمیا ۱۷: ۹). ما باید نسبت به وجود چنین طبیبان نالایق در این دوره هوشیار باشیم.

داماد (۲: ۱۸-۲۰). اولین سؤال عیبجویان در باره افرادی بود که در آن ضیافت گرد عیسی نشسته بودند و اکنون سؤال می‌کردند که چرا عیسی وقت خود را به شادی با آن مردم در میهمانی می‌گذراند. پاسخ عیسی به آنان در نگاه اول شاید چندان مرتبط به سؤال بنظر نرسد. یحیی تعمیددهنده فردی بشدت پرهیزگار و پارسا

و تا اندازه‌ای گوشه‌گیر و عزلت‌نشین بود، اما عیسی، در میهمانی‌ها حضور می‌یافت، با کودکان همبازی می‌شد و از بودن در میان مردم خرسند بود (متی ۱۱: ۱۶-۱۹). تردیدی نیست که برخورد شاگردان یحیی با عیسی بخاطر حضور او در آن ضیافت اندکی اهانت‌آمیز بود و مریدان متظاهر فریسیان (متی ۲۳: ۱۵) نیز بسرعت با آنان همصدا شدند.

عیسی پیش از آن آشکارا اعلام کرده بود که آمده است تا گناهکاران را به توبه دعوت کند، نه کسانی که خود را عادل و پرهیزگار می‌دانستند. اکنون به همگان می‌گفت که آمده تا شادی و سُرور و نه غم و اندوه را به مردم ارزانی کند. به خاطر وجود کاتبان و فریسیانی که از احکام و قوانین سوءاستفاده می‌کردند، مذهب یهود به باری طاقت فرسا تبدیل شده بود. مردم

نگون‌بخت زیر فشار قوانین و مقررات تحمیلی، کمر خم کرده بودند (متی ۲۳: ۴). عیسی در پاسخ خود تلویحا به این حقیقت اشاره کرد که ”زندگی، مراسم سوگواری نیست. خدا می‌خواهد که زندگی انسان مانند جشن عروسی باشد! من داماد هستم و این اشخاص میهمانان من در ضیافت عروسی می‌باشند. آیا شرکت کنندگان در جشن نباید وقت خود را به شادمانی بگذرانند؟“.

یهودیان می‌دانستند که از دواج در عهدعتیق تصویری از مشارکت قوم با خداوند بود. اسرائیل، عروس یهوه بود و فقط به او تعلق داشت (اشعیا ۵۴: ۵؛ ارمیا ۳۱: ۳۲). زمانی که بدنبال خدایان غیر می‌رفتند - که غالبا چنین می‌کردند - مرتکب ”زنای روحانی“ می‌شدند. آنها به ”شوهر“ خود خیانت کرده و می‌بایست مجازات می‌شدند. مضمون اصلی در کتاب هوشع، محبت خدا نسبت به قوم

”زناکار“ خود و علاقه او به بازگردانیدن مجدد قوم بسوی خود و احیای رابطه محبت‌آمیز و متقابل است.

یحیی تعمیددهنده نیز یک بار اعلام کرده بود که عیسی، داماد است (یوحنا ۳: ۲۹) و خداوند ما نخستین معجزه خود را در یک جشن عروسی انجام داده بود (یوحنا ۲: ۱-۱۱). اکنون او همگان را دعوت می‌کرد که به جشن عروسی بیایند! مسیحی بودن بی شباهت به رابطه زناشویی نیست (رومیان ۴: ۷ – ”تا خود را به دیگری پیوندید...“).

زن و مرد تا زمانی که شناختی از یکدیگر نداشته و یا احساس علاقه نداشته باشند، ازدواج نمی‌کنند. برای انجام مراسم ازدواج، آن دو باید با یکدیگر عهد ببندند و این عهد بایست در حضور شاهدان منعقد گردد. در بسیاری از جوامع، زن و مرد در مقابل شهود و میهمانان حاضر در مراسم با صدای بلند و با گفتن ”بله“ عهد خود را تصدیق و تحکیم می‌کنند.

رستگاری از گناه مستلزم چیزی بسیار بیشتر از کسب ”شناختی“ راجع به عیسی و یا داشتن یک ”احساس خوب“ نسبت به او است. نجات زمانی میسر می‌شود که فرد خویشتن را به مسیح تقدیم کرده و با گفتن ”بله“ عهد خود را با او محکم می‌کند، و حال که ایمان آورده است بی‌درنگ وارد یک ارتباط روحانی متقابل می‌شود مانند آنچه در مراسم عقد رخ می‌دهد: نام خداوند را بر خود می‌گیرد، در ثروت و قدرت او سهیم می‌شود، از محبت و حمایت او برخوردار می‌گردد، و یکروز در منزل جاودانی او در ملکوت زندگی خواهد کرد. زمانی که شما ”به عقد مسیح“ در می‌آیید، زندگی به رغم مشکلات و موانع خود، مملو از شادی یک جشن عروسی خواهد بود.

آیه ۲۰ اشاره پیشاپیش عیسی به مرگ، قیام و صعود خویش به آسمان است. بسیار بعید است که شاگردان او در آن موقعیت که مراحل اولیه آموزش‌های ایشان بود، توانسته باشند مفهوم این سخن عیسی را درک کرده باشند. به هر حال سخن عیسی بدین معنا نبود که با پایان زندگی زمینی او و صعودش به آسمان، پیروانش باید جشن عروسی را به عزا تبدیل کنند! او فقط به این نکته اشاره کرد که جشن عروسی واقعی در زمان آینده خواهد بود، لیکن شادی و سُرور باید تجربه معمول ایمانداران باشد.

جامه و مشک شراب (۲: ۲۱-۲۲). تا اینجا عیسی دو درس مهم راجع به خدمت خود را با ما در میان نهاده است: (۱) او آمده تا گناهکاران را نجات بخشد و نه کسانی که خود را عادل و درستکار می‌دانند؛ (۲) او آمده تا شادمانی را جایگزین ماتم و اندوه کند. و اکنون سومین درس او این است: عیسی آمده تا چیزی کاملاً جدید را معرفی کند نه آنکه بر کهنه‌ها وصله بزند.

رهبران مذهبی تحت تاثیر تعالیم عیسی قرار گرفته بودند و شاید با خود می‌اندیشیدند که می‌توانند از برخی آموزه‌های او را در سنن مذهبی خود استفاده کنند. آنان امیدوار بودند که میان آنچه مسیح تعلیم می‌داد و آنچه که به نفع فریسیان بود، به نوعی مصالحه و توافق وجود داشته باشد. اما عیسی بسرعت بر تفکر ناصحیح آنان خط بطلان کشید. تفکر آنها درست مانند آن بود که تکه‌هایی از یک لباس نو را بریده و بر جامه‌ای کهنه بدوزند. این کار نه تنها جامه نو را خراب و غیر قابل استفاده می‌کرد بلکه وقتی جامه کهنه شسته می‌شد، وصله‌ها از آن جدا شده و آن جامه نیز از بین می‌رفت (لوقا ۵: ۳۶-۳۹). و یا مانند آن بود که شراب تازه را در مشک‌هایی کهنه

و شکننده بریزند. به محض آنکه شراب تازه شروع به تخمیر شدن می‌کرد، مشک‌ها پاره شده و هر دو تلف می‌شدند.

عیسی چیزی نو و جدید را آورده بود که نمی‌توانست در قالب کهنه جای بگیرد. عهد موسی، کهنه و مندرس شده بود و زمان آن رسیده بود که به کناری گذاشته شود (عبرانیان ۸: ۱۳). عیسی آمده بود تا عهدی جدید را در خون خود بنیان گذارد (لوقا ۲۲: ۱۹-۲۰). شریعت جدید بر قلب مردم حک می‌شد و نه بر سنگ (عبرانیان ۱۰: ۱۵-۱۸؛ ۲: ۱۳-۱۴)؛ و نیز نزول و سکونت روح القدس، قوم خدا را قادر می‌ساخت تا مطالبات عادلانه شریعت را به کمال رسانند (رومیان ۸: ۱-۴).

عیسی با استفاده از این تمثیل، یکبار و برای همیشه هر نوع مصالحه و سازش با "دنیای مذهب" را مردود اعلام کرد. برخی از رهبران سرشناس اما نابینای روحانی در عالم مسیحیت چنین نظریه‌ای را پیشنهاد کرده‌اند که ما می‌توانیم "بهترین‌های" هر مذهب را جدا کنیم و با "بهترین‌های" ایمان مسیحی تلفیق نماییم و در نتیجه یک ایمان نظام‌مند را بوجود آوریم که برای همگان قابل پذیرش باشد. اما ایمان مسیحی در ماهیت خود کاملاً منحصر بفرد است. ایمان مسیحی نمی‌تواند سایر باورها را هم‌تراز یا مکمل خود بداند. "زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان ما باید نجات یابیم" (اعمال ۴: ۱۲).

نجات وصله‌ای بر ردای زندگی انسان نیست بلکه ردای کاملاً جدیدی در عدالت و راستی است (اشعیا ۶۱: ۱۰؛ ۲: ۱۰-۱۱). زندگی مسیحی آمیزه‌ای از کهنه و نو نیست بلکه تحقق کامل کهنه در نو است. به دو طریق می‌توان چیزی را بکلی نابود کرد: می‌توانید آن را در هم بشکنید و یا بگذارید که نقطه پایان خود برسد. به‌عنوان

مثال، دانه بلوط را می‌توان با استفاده از چکش خرد کرد و یا می‌توان آنرا در زمین مناسب کاشت تا رویده و به درخت بلوط مبدل شود. در هر دو صورت، بلوط مزبور از میان رفته است. اما در حالت دوم این نابودی در به بار نشستن یک ثمره جدید انجام شده است.

عیسی تحقق کامل نبوت‌ها و مطالبات شریعت موسی بود. حاکمیت شریعت در جلجتا، زمانی که قربانی کامل یکبار و برای همیشه جهت گناهان جهان انجام شد (عبرانیان ۸-۱۰)، به پایان رسید. زمانی که به عیسی ایمان آورده و بر او توکل و اعتماد می‌کنید، شما خلقتی جدید می‌شوید (۲ قرننیاں ۵:۱۷)، و همواره در تجارب نوینی از فیض و جلال سهیم خواهید بود. چه غم‌انگیز و دردناک است که مردم به سنن مرده مذهبی تکیه می‌کنند حال آنکه می‌توانند به حقایق زنده روحانی اعتماد و تکیه داشته باشند. چرا سایه‌ها را در ذهن پیروانیم وقتی که صورت واقعی آنها آمده است (عبرانیان ۱۰:۱)؟ در عیسی مسیح تمام وعده‌های خدا بطور کامل تحقق یافته‌اند (۲ قرننیاں ۱:۲۰).

۳- آزادی (مرقس ۲: ۲۳ - ۳: ۱۲)

سبت به‌عنوان یک عرف مقدس مورد احترام یهود بود. خدا قانون سبت را بعد از خروج قوم از مصر بر ایشان فرض قرار داد (خروج ۲۰: ۸-۱۱؛ نحمیا ۹: ۱۴). سبت علامتی ویژه میان اسرائیل و یهود بود (خروج ۳۱: ۱۳-۱۷). هیچ گزارشی در کتاب مقدس مبنی بر اینکه خدا قانون سبت را به ملل دیگر داده باشد وجود ندارد. بنابراین زمانی که عیسی سنن حاشیه‌ای سبت را آشکارا نقض می‌کرد، عملکرد او به مثابه اعلان جنگ به تمام تشکیلات مذهبی یهود بود. او مبارزه خود را با شفا دادن مردی که سی و هشت سال

از بیماری او می‌گذشت آغاز کرد (یوحنا ۵)؛ و سپس با ادامه وقایعی که در این قسمت از انجیل مرقس ثبت شده‌اند به کار خود ادامه داد.

در سنت مذهبی یهودیان انجام سی و نه عمل مختلف در سبت اکیدا ممنوع بود. موسی کار کردن در روز سبت را منع کرده بود اما جزییات دقیق امر را مسکوت گذشته بود (۱۰:۲۰). افروختن آتش برای طبخ غذا (خرو ۳:۳۵)، جمع آوری هیزم (اعد ۳۲:۱۵)، حمل بار (ارمیا ۱۷:۱۱)، و داد و ستد (نحمیا ۱۰:۳۱ و ۱۳:۱۵ و ۱۹) در سبت ممنوع بود. اما سنت یهود دامنه جزییات را گسترده کرده و حتی مسافتی را که هر شخص می‌توانست در روز سبت طی کند مشخص کرده بود (مطابق با یوشع ۴:۳). خلاصه مطلب آنکه سبت مبدل به باری طاقت‌فرسا شده بود، نمادی از اسارت خفت بار مذهبی که تمام قوم را در پنجه خود گرفتار کرده بود.

بعد از شفای آن مرد بیمار در کنار حوض بیت حسدا، عیسی با عبور از میان مزارع گندم در روز سبت و دادن اجازه خوشه‌چینی به شاگردان خویش به "سبت‌ستیزی سنتی" خود ادامه داد. البته سد جوع کردن گرسنگان از محصول باغ یا مزرعه همسایگان امری نامتعارف یا غیر قانونی نبود مشروط بر آنکه ظرف یا داس به همراه نداشته باشد (تثنیه ۲۳: ۲۴-۲۵). اما این چیزی نبود که موجبات اعتراض فریسیان را فراهم کرده باشد. آنها اعتراض داشتند که چرا شاگردان عیسی در روز سبت کار کرده‌اند!

زمانی که روایت متی از این واقعه را می‌خوانید، متوجه می‌شوید که عیسی در حمایت از شاگردان خود به سه نکته اشاره کرده است: آنچه داود انجام داده بود (متی ۱۲: ۳-۴)؛ آنچه کاهن انجام می‌دهد (۱۲: ۵-۶)؛ و آنچه هوشع در نبوت خود گفته است (۱۲: ۷-۸). اما

انبیای عهد عتیق و کاهنان یهود برای مخاطبین رومی مرقس جذابیت نداشتند. به همین دلیل مرقس بر داود تکیه کرده است چرا که رومیان او را به‌عنوان یک قهرمان و پادشاه می‌شناختند. استدلال عیسی کاملاً معقول و موجه بود: اگر پادشاه و همراهان گرسنه او اجازه داشتند که از نان تقدیس شده مذبح برای خوراک استفاده کنند (۱ سموئیل ۲۱: ۱-۶)، بنابراین خداوند و مالک سبت نیز حق داشت به شاگردان خود اجازه بدهد که از گندم مزرعه بخورند. داود حکم صریح شریعت موسی را نقض کرده بود چرا که فقط کاهنان حق داشتند از نان تقدیمه بخورند (لاویان ۲۴: ۵-۹)، در حالی که شاگردان عیسی صرفاً از سنت ساخته شده بدست انسان تخطی کرده بودند. بدون شک، خدا بیش از آنچه که نگران سنت‌های مذهبی ساخت انسان باشد، به رفع نیازهای مردمان توجه دارد. فریسیان در تعیین اولویت‌های خود دچار سردرگمی بودند.

آیا زمانی که عیسی از ابیاتار به عنوان ربیبس کهنه (کاهن اعظم) یاد کرد، دچار اشتباه شده بود؟ در کتاب اول سموئیل فصل ۲۱ از اخیملک پدر ابیاتار (۱ سموئیل ۲۲: ۲۰) به‌عنوان کاهن اعظم یاد شده است. بنابراین سخن خداوند ما در ظاهر دارای تناقض است. اما در واقع چنین نیست. احتمال دارد که پدر و پسر اسامی یکسانی داشته‌اند (۱ تواریخ ۱۸: ۶ و ۶: ۲۴؛ ۱ سموئیل ۲۲: ۲۰؛ ۲ سموئیل ۸: ۱۷). همچنین ممکن است خداوند ما از اسم "ابیاتار" برای اشاره به یک متن مشخص در عهد عتیق استفاده کرده است نه یک فرد خاص. این روشی بود که یهودیان برای ارجاع دادن به قسمت‌هایی از عهد عتیق استفاده می‌کردند چرا که در آن روزگار کتاب مقدس مانند امروز دارای فصول و آیات شماره‌گذاری شده نبود (مرقس ۱۲: ۲۶).

در یک سبت دیگر، عیسی در مراسم پرستشی کنیسه حضور داشت. در آن روز، او به عمد مردی را شفا داد. بدون تردید می‌توانست صبر کند تا در روزی دیگر غیر از سبت کار خود را انجام بدهد. اما او یکبار دیگر با سنت قانون پرستانه فریسیان به ضدیت برخاست. آنروز فریسیان منتظر بودند تا او کسی را شفا بدهد (لوقا ۶: ۷)، بنابراین مرقب او بودند. سؤال خداوند ما از فریسیان در مرقس ۳: ۴ هرگز پاسخ داده نشد. در حالی که شریب همه روزه از جمله در ایام سبت مشغول فعالیت است، چرا انیکوی مطلق نبایست کار خود را انجام می‌داد؟ مرگ همواره در کار است، لیکن این امر نباید مانع از این شود که به نجات یک زندگی اقدام کنیم.

عیسی قادر بود "سنگدلی" ایشان را ببیند، و گناه آنان خشم او را برانگیخت. خداوند ما هیچگاه بر گناهکاران خشم نمی‌گرفت اما نسبت به فریسیان ظاهر سازی که خود را عادل جلوه می‌دادند غضبناک می‌شد (متی ۲۳). آنها ترجیح می‌دادند رسوم خود را حفظ کنند تا اینکه شفا یافتن انسان دردمندی را شاهد باشند! آن مرد، چیزی از این جدال روحانی نمی‌دانست بلکه بسادگی از فرمان خداوند اطاعت کرد، دست خود را دراز کرد و در همان لحظه کاملاً شفا یافت.

فریسیان خشمگین از عملکرد عیسی با هیرودیان متحد شده، تصمیم به طرح نقشه‌ای برای دستگیری و از میان بردن او گرفتند. هیرودیان گروهی مذهبی نبودند بلکه متحدان هیرودیس پادشاه بودند که بر حسن اجرای دستورات او نظارت می‌کردند. اکثر یهودیان از هیرودیس ناراضی بودند و از روی اکراه و اجبار فرامین او را اطاعت می‌کردند. بنابراین جای بسی شگفتی بود که فریسیان – طیف متعصب یهود – با این دولتمردانی که از نظر ایشان عهد شکن

و خائن به یهود بودند متحد شوند. اما نکته اینجاست که آنان دشمن مشترکی داشتند - عیسی ناصری - که موجب اتحاد ایشان می‌شد. عیسی در واکنش نسبت به این موقعیت، بسادگی از آن مکان بیرون رفت لیکن نتوانست مانع جماعت انبوهی شود که بدنبال وی روان شده بودند. جماعت مذکور می‌توانستند او را در موقعیت خطرناکی قرار بدهند، چرا که انگیزه و محرک آنان در پیروی از عیسی، روحانی نبود، و مقامات یهود می‌توانستند او را متهم کنند که قصد راه‌اندازی شورشی بر علیه رومیان را دارد. با وجود این، عیسی از آنان استقبال کرد، بیماران را شفا داد و دیوزدگان را آزاد کرد. یکبار دیگر به ارواح شریر فرماند داد که از اقرار به هویت او خودداری کنند (مرقس ۱: ۲۳-۲۶).

خداوند ما اکنون وارد مرحله بحران در خدمت خود شده بود. جماعتی انبوه بدنبال او بودند، لیکن اشتیاق آنان امور روحانی نبود. رهبران مذهبی یهود قصد نابودی او را داشتند و حتی برخی از هواداران هیروودیس را با خود همدستان کرده بودند. گام‌های بعدی او این‌چنین خواهند بود: یکشب را تا طلوع فجر در دعا بماند (لوقا ۶: ۱۲)؛ دوازده نفر را برگزیند تا رسولان او باشند؛ و در موعظه بالای کوه، اصول روحانی ملکوت خود را اعلام کند.

او برای مردم هدایای گرانبهای آمرزش، آرامش و آزادی را آورده بود اما آنها از قبول هدایای او امتناع کردند.

آیا شما هدایای عیسی را پذیرفته‌اید؟

خادم، مردم و ملکوت

مرقس ۳: ۱۳ - ۴: ۳۴

این خادم خدا به هر مکانی که قدم می‌گذاشت، با انبوه جمعیت روبرو می‌شد (مرقس ۳: ۷-۹ و ۲۰ و ۳۲ و ۴: ۱). اگر عیسی یک فرد "شهرت‌طلب" بود، و نه یک خادم، سعی می‌کرد مردم را راضی نگاه دارد (ر.ک. متی ۱۱: ۷-۱۵). لیکن می‌بینیم که او از جماعت کناره‌گیری می‌کند تا به طور خاص شاگردانش را خدمت کند. عیسی می‌دانست که اکثر آن جماعتی که بر او ازدحام می‌کردند، افرادی سطحی‌نگر و خالی از صداقت بودند، اما شاگردان از این حقیقت آگاه نبودند. برای آنکه مبادا شاگردان این "موفقیت" را جدی بگیرند، عیسی باید حقایقی را در خصوص مردم و ملکوت به ایشان تعلیم می‌داد. در این قسمت با سه واکنش خداوند در قبال فشار جماعت روبرو هستیم.

۱- او ملتی جدید را پایه‌ریزی کرد (مرقس ۳: ۱۳-۱۹)

تعداد شاگردان بر اساس دوازده سبط اسرائیل تعیین شده بود. در پیدایش، خدا کار خود را با دوازده پسر یعقوب شروع کرد، و طی رویداد خروج، از نسل آنان ملتی بزرگ را بوجود آورد. اسرائیل برگزیده شد تا مسیحای موعود از طریق آن قدم به جهان ما بگذارد و بواسطه او تمام ملت‌های عالم برکت بیابند (پیدایش ۱۲: ۱-۳). اما اسرائیل دچار انحطاط روحانی شده و اکنون مصمم به طرد مسیحای خود بود. خدا می‌بایست یک "امت مقدس، و قومی که ملک خاص"

او باشند (۱ پطرس ۲: ۹) را بوجود می‌آورد. و دوازده رسول، کانون مرکزی این قوم "روحانی" جدید بودند (متی ۲۱: ۴۳).

عیسی پیش از گزینش دوازده رسول خود، تمامی شب را در دعا گذرانید (لوقا ۶: ۱۲). وقتی آنان را انتخاب می‌کرد، سه هدف را در ذهن داشت: (۱) با او همراه باشند تا از شخص او و تعالیمش سرمشق بگیرند؛ (۲) ایشان را برای موعظه کردن انجیل بفرستد؛ (۳) به آنان قوت بخشد تا بیماران را شفا دهند و ارواح شریر را اخراج کنند (ر.ک. مرقس ۱: ۱۴-۱۵ و ۳۸-۳۹ و ۶: ۷-۱۳). بدین نحو دوازده رسول می‌بایست تداوم‌بخش کار او بعد از رجعت وی به نزد پدر باشند و همچنین قابلیت آموزش دادن افراد دیگر را برای عهده دار شدن خدمت بعد از خود داشته باشند (۲ تیموتائوس ۲: ۲).

در عهد جدید شما سه فهرست دیگر از اسامی رسولان را در متی ۱۰: ۲-۴، لوقا ۶: ۱۴-۱۶، و اعمال ۱: ۱۳ مشاهده می‌کنید. لوقا می‌گوید که عیسی آنها را "رسولان" لقب داد. شاگرد کسی است که در حین کار، یاد می‌گیرد، و معادل امروزی آن می‌تواند "کارآموز" باشد. "رسول" کسی است که برای انجام یک ماموریت مخصوص به جایی فرستاده می‌شود. عیسی شاگردان فراوانی داشت اما تنها دوازده رسول، "سفیران" مخصوص او بودند.

وقتی این فهرست‌ها را با یکدیگر مقایسه می‌کنید، متوجه می‌شوید که اسامی از یک ضرب‌آهنگ زوجی برخوردار هستند: پطرس و اندریاس، یعقوب و یوحنا، فیلیپس و برتولما (نتتاییل). [یوحنا ۵: ۴۱]، توما و متی (لاوی)، یعقوب بن حلفی و تدی (یهودا فرزند یعقوب [یوحنا ۱۴: ۲۲])، شمعون غیور و یهودا اسخریوطی. از آنجا که عیسی شاگردان خود را دو به دو به ماموریت می‌فرستاد، کاملاً منطقی است که اسامی آنها با این ترتیب ثبت شده باشد (مرقس ۶: ۷).

نام شمعون به پطرس یعنی "صخره" (یوحنا ۱: ۴۲)، و لاوی به متی یعنی "هدیه خدا" و یعقوب و یوحنا به بو-انرجیس، یعنی "پسران رعد" تغییر داده شد. اسم یوحنا معمولاً رسول محبت را برای ما تداعی می‌کند، اما نه او و نه برادرش از ابتدا چنین شهرت نیکفرجامی نداشتند (مرقس ۹: ۳۸-۴۱ و ۱۰: ۳۵-۳۹؛ لوقا ۹: ۵۴-۵۵). وقتی می‌بینیم که عیسی چگونه توانست با این گروه نامتوازن و ضعیف، کار کند و از آنان خادمین برجسته‌ای بسازد، احساس دلگرمی می‌کنیم. پس برای ما نیز امیدی وجود دارد!

مرقس از واژه عبری "بو-انرجیس" استفاده کرده است چرا که خوانندگان او رومی بوده‌اند. مرقس در انجیل خود به دفعات از این "عناوین خاص" استفاده کرده است (مرقس ۵: ۴۱ و ۷: ۱۱ و ۳۴ و ۱۱: ۹ و ۱۴: ۳۶ و ۱۵: ۲۲ و ۲۴). پسوند *قانونی* در ۱۸: ۳ هیچ ارتباطی با ملیت یا نژاد خاصی ندارد. این واژه بر گرفته از لغت عبری "قنایی" می‌باشد، به معنای "غیور و خلل‌ناپذیر". غیوران گروهی از یهودیان بودند که با هدف براندازی حکام رومی در یهودیه سازماندهی شده بودند و برای رسیدن به هدف خود، هر شیوه‌ای از جمله قتل و کشتار را به کار می‌بردند. یوسفوس مورخ از آنان با عنوان "مردان صاحب خنجر" یاد کرده است. بسیار جالب می‌شد اگر می‌توانستیم بفهمیم که شمعون غیور در اولین برخورد خود با متی که مامور سابق وصول مالیات برای رومیان بود چه واکنشی نشان داده است.

اگر اناجیل را بطور موازی بررسی کنید، متوجه خواهید شد که بین آیات ۳: ۱۹ و ۲۰ انجیل مرقس فاصله‌ای وجود دارد که در آن عیسی موعظه مشهور خود در متی را ایراد کرده (متی ۵-۷) و رخدادهای مذکور در لوقا ۷: ۱ الی ۸: ۳ را پشت سر گذاشته است.

گزارش مرقس فاقد آن موعظه مشهور است چرا که تمرکز او بیشتر بر اعمال عیسی است تا تعالیم شفاهی او.

۲- او خانواده‌ای جدید را بنا کرد (مرقس ۳: ۲۰-۲۱ و ۳۱-۳۵)

خویشاوندان عیسی تقریباً اطمینان داشتند که او دچار اختلال مشاعر شده است! جماعت انبوهی که به دنبال او روان بودند و اخبار متناقضی که در مورد او می‌شنیدند، آنان را متقاعد کرده بود که او به کمک ایشان احتیاج دارد، چرا که به هر حال عیسی یک زندگی ساده و معمولی نداشت. بنابراین خویشان او به کفرناحوم آمدند تا "او را بر دارند". سپس مادر و برادران او (مرقس ۶: ۳) از ناصره به کفرناحوم آمدند که او را به خانه بازگردانند تا اندکی استراحت کند، اما به سبب ازدحام جمعیت نتوانستند به او نزدیک بشوند. در انجیل مرقس این تنها صحنه‌ای است که مریم مادر عیسی در آن دیده می‌شود. عملکرد جسارت‌آمیز او یک اشتباه بود.

تاریخ نشان می‌دهد که خادمین خدا معمولاً از سوی معاصرین و حتی خانواده‌های خود مورد کژ-فهمی و قضاوت نادرست قرار گرفته‌اند. مردم شیکاگو به دی. ال. مودی لقب "مودی دیوانه" داده بودند. حتی رسول بزرگی چون پولس نیز دیوانه خطاب شد (اعمال ۲۴: ۲۶-۲۵). عدم ملاقات عیسی با خانواده خود به معنای سبک شمردن ایشان نبود. خداوند ما به خوبی می‌دانست که انگیزه آنها درست است لیکن هدفشان به کلی اشتباه بود. اگر عیسی تسلیم خواست آنان می‌شد، در واقع میدان را در اختیار مخالفین خود قرار داده بود. رهبران مذهبی می‌توانستند به مردم بگویند: "ببینید، حق با خانواده‌اش بود او به کمک نیاز دارد. پس این عیسای ناصری را

چندان جدی نگیرید!“ اما عیسی از موقعیتی که پیش آمده بود، استفاده کرد تا یک درس روحانی به حاضران بدهد: ”خانواده“ او متشکل از تمام کسانی بود که اراده خدا را اطاعت می‌کردند. برادران ناتنی عیسی به او ایمان نداشتند (یوحنا ۷: ۱-۵) و عیسی با گناهکاران و مطرودین که به او ایمان داشتند بیشتر احساس قرابت می‌کرد تا با یعقوب و یوشا و یهودا و شمعون (مرقس ۳: ۶).

سخنان عیسی به این معنا نبود که ایمانداران به خاطر خدمت خدا باید خانواده خود را نادیده بگیرند، بلکه آنها می‌بایست انجام اراده خدا را در اولویت نخست قرار بدهند.

عشق و محبت ما نسبت به خدا باید فراتر از علاقه به خانواده و یا هر چیز دیگری باشد (لوقا ۱۴: ۲۶). تردیدی نیست که خدا می‌خواهد ما از خانواده خود مراقبت بکنیم و نسبت به احتیاجات آنها بی تفاوت نباشیم (۱ تیموتائوس ۵: ۸). اما هرگز نباید اجازه بدهیم که حتی عزیزترین فرد در نظر ما، مانعی بین ما و اطاعت از اراده خدا باشد. وقتی به اهمیت خانواده در جامعه امروز یهود توجه کنید، می‌توانید تصور کنید که سخنان عیسی چه بازتاب گسترده‌ای در جمع حاضران داشته است.

چگونه می‌توان وارد خانواده خدا شد؟ فقط از راه تولد تازه، تولدی روحانی که از بالا می‌آید (یوحنا ۳: ۱-۷؛ ۱ پطرس ۱: ۲۲-۲۵). زمانی که یک گناهکار به عیسی مسیح به عنوان نجات‌دهنده خود ایمان می‌آورد، این تولد تازه را تجربه می‌کند و وارد خانواده الهی می‌شود. او در طبیعت الهی سهیم می‌گردد (۲ پطرس ۱: ۳-۴). آنگاه می‌تواند خدا را ”پدر“ خطاب کند (رومیان ۸: ۱۵-۱۶). تولد تازه چیزی نیست که با قدرت و توان خود بتوانیم بدست آوریم و هیچ مرجع انسانی دیگری نیز نمی‌تواند این کار را انجام بدهد.

(یوحنا ۱: ۱۱-۱۳). تولد تازه، عمل فیض خداست. تنها کاری که ما می‌توانیم انجام دهیم این است که ایمان بیاوریم و وعده را بباییم (افسیان ۲: ۸-۹).

۳- او یک ملکوت جدید را اعلام کرد (مرقس ۳: ۲۲-۳۰ و ۴: ۱-۳۴)

مردم امیدوار بودند که عیسی با مغلوب ساختن فاتحان رومی، ملت خود را نجات بدهد. اما او دوازده انسان عادی را برگزید و یک "ملت جدید" را پی ریزی کرد، ملتی روحانی که اسامی هموطنان آن در دفتر آسمان ثبت شده بود (لوقا ۱۰: ۲۰؛ فیلیپیان ۳: ۲۰).

مردم انتظار داشتند که عیسی مانند یک یهودی متعهد عمل کرده و خانواده خود را تکریم کند. اما او یک "خانواده جدید" تاسیس کرد، خانواده‌ای متشکل از تمام کسانی که به او ایمان داشتند و از اراده خدا اطاعت می‌کردند. مردم همچنین توقع داشتند که او حکومت زمینی اسرائیل را برقرار سازد و آن شکوه و عظمت گذشته را به ملت باز گرداند. اما او "ملکوت جدیدی" را معرفی کرد، ملکوتی روحانی.

"ملکوت" یک واژه کلیدی در این قسمت است (مرقس ۳: ۲۴ - ۴: ۱۱ و ۲۶ و ۳۰). یحیی تعمید دهنده اعلام کرده بود که ورود پادشاه نزدیک است و مردم باید خود را مهیای ملاقات با او بکنند (مرقس ۱: ۱-۸). عیسی، پیام یحیی را نقطه آغاز کلام خود قرار داد و مژده ملکوت خدا و ضرورت توبه و ایمان آوردن گناهکاران را موعظه کرد (مرقس ۱: ۱۴-۱۵). اما این ملکوت چگونه است؟ اگر عیسی به دنبال استقرار یک نظام سیاسی و احیای حکومت اسرائیل نبود، پس قصد تاسیس چه ملکوتی را داشت؟

در این قسمت، مرقس واژه جدیدی را به کار برده است: مثلاًها (مرقس ۳: ۲۳-۴: ۲ و ۱۰-۱۱ و ۱۳ و ۳۳-۳۴). عیسی ملکوت خود را در یک سخنرانی الهیاتی تشریح نکرد، بلکه تصاویری را در ذهن مردم ترسیم کرد که توجه آنان را بر انگیزد و ایشان را وادار سازد که در مورد سخنان او فکر کنند. کلمه مثل در زبان انگلیسی Parable است که از دو لغت یونانی به معنای ”حرکت کردن به موازات یکدیگر“ گرفته شده است. (Para یعنی در کنار هم، دوشادوش، و به موازات یکدیگر، و ballo به معنای حرکت کردن، توصیف نمودن و شکل دادن). مثل، داستانی است که به موازات تعلیم، برای انتقال معنا و کمک به درک بهتر آن استفاده می‌شود. مثل، بیش از یک ”داستان زمینی با مفهوم آسمانی“ است و به طور حتم شباهتی با آنچه یک واعظ برای ”روشنگری“ در موعظه خود به کار می‌برد ندارد. یک مثل واقعی، ذهن شنوندگان را عمیقاً درگیر می‌سازد و آنان را به اتخاذ تصمیم شخصی در قبال خدا ترغیب می‌کند. بنابراین، مثلاًها، نافذ، هوشمندانه و شخصی هستند چنانکه سران مذهبی یهود بعد از شنیدن چند مثل، تصمیم به قتل عیسی گرفتند (متی ۲۱: ۴۵-۴۶)!

مثل با یک تجسم ذهنی آغاز می‌شود که توجه و علاقه ما را بر می‌انگیزاند. وقتی روی آن تجسم ذهنی بررسی می‌کنیم، ناگهان مبدل به آینه‌ای می‌شود که تصویر خود را در آن خواهیم دید. و اگر با ایمان به آن آینه نگاه کنیم، پنجره‌ای در مقابل دیدگان ما گشوده می‌شود که از طریق آن می‌توانیم خدا و حقیقت او را مشاهده کنیم. چگونگی واکنش ما در قبال این حقیقت، مشخص می‌کند که خدا چه حقایق بیشتری را به ما تعلیم خواهد داد.

چرا عیسی در تعالیم خود از مثل استفاده می‌کرد؟ شاگردان نیز چنین پرسشی را مطرح کرده بودند (مرقس ۴: ۱۰-۱۲؛ متی ۱۳: ۱۰-۱۷). مطالعه دقیق پاسخ او نشان می‌دهد که عیسی به دو منظور از مثل استفاده کرده است: پنهان کردن حقیقت از مردم و آشکار ساختن آن. مردم بر مثلها داوری نمی‌کردند، این مثلها بودند که بر مردم داوری می‌کردند. یک شنونده بی دقت که تصور می‌کرد همه چیز را می‌داند فقط داستانی را می‌شنید و واقعیت آن را درک نمی‌کرد. در نتیجه زندگی او مورد داوری قرار می‌گرفت (متی ۱۱: ۲۵-۳۰). یک شنونده صدیق قصور خود را در می‌یافت، به خداوند تسلیم می‌شد و سپس شروع به آموختن آن درس روحانی می‌کرد که عیسی می‌خواست بازگو کند.

عیسی بر شنیدن کلام خدا تاکید بسیاری داشت. اشکال گوناگون شنیدن سیزده بار در مرقس ۴: ۱-۳۴ به کار رفته است. پرواضح است که خداوند ما در خصوص شنیدن با گوش جسمانی صحبت نمی‌کرد بلکه منظور او شنیدن به گوش جان و بصیرت روحانی بود. ”شنیدن“ کلام خدا یعنی درک کردن و اطاعت نمودن از آن (یعقوب ۱: ۲۲-۲۵).

خداوند ما از چندین مثل استفاده کرد تا به مردم (و از جمله شاگردان خود) کمک کند تا درک درستی از ماهیت ملکوت او بدست بیاورند.

مرد زورآور (۳: ۲۲-۳۰). عیسی مرد دیورده‌ای را که کور و گنگ بود شفا داد (متی ۱۲: ۲۲-۲۴). کاتبان و فریسیان از این فرصت برای حمله بر علیه او استفاده کردند. مردم می‌گفتند: ”شاید این مرد برآستی پسر داود - مسیحای موعود - باشد.“ اما سران

مذهبی پاسخ دادند: ”خیر، چنین نیست. او از یاران بعزبول است! این قدرت از جانب شیطان است که در او کار می‌کند، نه قدرت خدا.“

”بعزبول“ نام یک روح اهریمنی است که به معنای ”صاحب خانه“ می‌باشد. عیسی بر اساس این معنا، مثلی در مورد مرد قدرتمندی که از خانه خود حفاظت می‌کند برای ایشان بازگو کرد. کسی که می‌خواست خانه را غارت کند ابتدا باید بر آن مرد زور آور غلبه می‌کرد.

عیسی در این مثل، انحراف الهیاتی و منطق نادرست ایشان را آشکار کرد. چه اگر کسی می‌توانست با قدرت شیطان، ارواح شریر را بیرون کند پس در واقع شیطان عملاً بر ضد خود وارد جنگ شده بود! و این یعنی اینکه حکومت شیطان دچار انشقاق شده و در مرز فروپاشی قرار گرفته بود؛ در حالی که شیطان از سلطه خود بر وجود آن مرد به طور کامل دفاع می‌کرد چون ارواح شریر نمی‌خواهند هیچ بخشی از قلمرو خود را از دست بدهند. این حقیقت که عیسی آن مرد را رهانید، اثبات می‌کرد که او قدرتی مافوق ابلیس دارد و ارواح شریر قادر نبودند مانع او بشوند.

عیسی در پاسخ خود به نکاتی فراتر از اتهام کذب و موهن آنان اشاره کرد. او عمق وخامت گفتار آنان را آشکار ساخت. سخنان ما افشاکننده مکنونات قلبی ما هستند (متی ۱۲: ۳۵). و آنچه در قلب داریم معرف شخصیت، منش و عاقبت ما است. گاهی اوقات می‌گوییم ”حرف که ارزشی ندارد!“ اما در حقیقت سخنان ما می‌توانند بسیار گران باشند. عیسی به رهبران مذهبی یهود هشدار داد که آنها در خطر ارتکاب گناهی نابخشودنی و جاودان هستند (متی ۱۲: ۳۲).

وقتی از مردم سؤال می‌کنید که ”گناه نابخشودنی چیست؟“ به طور معمول پاسخ می‌دهند ”کفر به روح‌القدس“ و یا ”نسبت دادن اعمال شیطانی به روح‌القدس“. این عبارات درست هستند اما پاسخ کاملی برای سؤال مذکور به حساب نمی‌آیند. /مروزه کفر گفتن به روح‌القدس چه معنایی دارد؟ روح‌القدس /مروزه چه معجزاتی انجام می‌دهد که ممکن است به طور سهوی یا حتی آگاهانه به شیطان نسبت داده شود؟ آیا شخص حتما باید شاهد معجزه‌ای باشد تا مرتکب این گناه هولناک بشود؟

عیسی تصریح فرمود که خدا هر نوع کفر و گناه را خواهد آمرزید حتی کفر بر علیه پسر خدا / را (متی ۱۲: ۳۲). آیا می‌توان از این سخن چنین استنباط کرد که پسر خدا در مرتبتی کمتر از روح‌القدس قرار دارد؟ چرا هر گناه بر ضد خدای پسر آمرزیده می‌شود، اما هر که به ضد روح‌القدس کفر گوید هرگز آمرزیده نخواهد شد؟

پاسخ را باید در طبیعت خدا و بردباری او نسبت به قوم اسرائیل جستجو کرد. خدای پدر، یحیی تعمید دهنده را فرستاد تا قوم اسرائیل را برای ورود مسیحای موعود آماده کند. شمار زیادی از مردم عادی به دعوت او پاسخ مثبت دادند (متی ۲۱: ۳۲)، اما سران مذهبی یهود /جازه /داند که یحیی دستگیر و اعدام شود. خدای پسر طبق وعده خود آمد، و قوم را به ایمان بر خود دعوت کرد. لیکن همان رهبران مذهبی /اصرار /کردند که عیسی کشته شود. خداوند ما بر روی صلیب دعا کرد که ”ای پدر، اینها را بیامرز زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند“ (لوقا ۲۳: ۳۴).

روح‌القدس در روز پنطیکاست نزول فرمود و قدرت خدا را به روش‌های مختلف نشان داد. آن رهبران مذهبی چه واکنشی

می‌توانستند داشته باشند؟ رسولان را بازداشت کردند، به آنها دستور اکید دادند که در مورد عیسی صحبت نکنند و سپس خودشان *استیفان* را به شهادت رسانیدند! استیفان به آنان گفته بود که گناهشان چیست: ”شما پیوسته با روح القدس مقاومت می‌کنید“ (اعمال ۷: ۵۱). آنها بر ضد خدای پدر و پسر یگانه او مرتکب گناه شده، اما در فیض بی‌نهایت و بزرگواری خدا بخشوده شده بودند. اما وقتی بر علیه روح خدا گناه کردند، در حقیقت ”به آخر خط“ رسیده بودند. و دیگر جایی برای آمرزش باقی نبود.

مردم امروز، نمی‌توانند مرتکب ”گناه نابخشودنی“ به همان طریقی بشوند که رهبران مذهبی یهود در زمان حضور جسمانی عیسی بر زمین مرتکب شدند. امروزه رویگردانی از پسر خدا و انکار کردن او، تنها گناهی است که خدا نمی‌تواند آن را ببخشد (یوحنا ۳: ۱۶-۲۱ و ۳۱). وقتی روح خدا شخص گناهکار را متقاعد می‌سازد و نجات‌دهنده را بر او مکتوف می‌کند، او باز هم می‌تواند با روح خدا مقاومت کند و شهادت کلام خدا را نادیده بگیرد لیکن این بدان معنا نیست که فرصت نجات را به طور کامل از دست داده است. چنانچه توبه کرده و ایمان بیاورد، خدا هنوز هم قادر است تا او را ببخشد. حتی اگر یک گناهکار چنان سخت دل باشد که سرتاسر عمر خود با دعوت خدا مقاومت کند، هنوز هم برای او امیدی هست. تنها خدا می‌داند که ”مهلت مقرر“ هر شخص در چه زمان به پایان می‌رسد. من و شما هیچگاه نباید از توبه یک گناهکار، نا امید و دلسرد بشویم (۱ تیموتائوس ۲: ۴؛ ۲ پطرس ۳: ۹).

بزرگروزمین‌ها (مرقس ۴: ۱-۲۰). این مثل به شاگردان عیسی کمک می‌کرد تا متوجه شوند که به چه دلیل او تحت تاثیر انبوه مردمی که به دنبال وی بودند قرار نمی‌گرفت. عیسی می‌دانست

که زندگی اکثر آن افراد تغییر نخواهد کرد چون کلامی که به آنها می‌گفت مانند بذری بود که بر خاک نامرغوب افتاده است.

بذر، نماد کلام خدا است (لوقا ۸: ۱۱) و برزگر، خادم خدا است که این کلام را در دنیا منتشر می‌کند (۱ قرن‌تیان ۳: ۵-۹). قلب انسان مانند زمین است. پیش از آنکه بذر بتواند در زمین ریشه کند و ثمره ببار آورد، زمین باید آماده شده باشد. کلام خدا زنده است و می‌تواند ثمره روحانی تولید کند، اما لازم است که همانند بذر در زمین کاشته شود.

چنانکه در آن روزگار بود، امروزه نیز چهار نوع قلب وجود دارد که به چهار طریق متفاوت در قبال کلام خدا واکنش نشان می‌دهند. **قلب سخت** (مرقس ۴: ۴ و ۱۵) در برابر کلام خدا مقاومت می‌کند و این امکان را در اختیار ابلیس (مرغان هوا) قرار می‌دهد که بسادگی بذر کلام را بریابد. زمین هنگامی سخت می‌شود که مسیر تردد گام‌های زیادی باشد. کسانی که از روی غفلت قلب خود را بر روی همگان "می‌کشایند" و از هر چیزی تاثیر می‌پذیرند، در خطر سختدل شدن قرار دارند (امثال ۴: ۲۳). قلب‌های سخت پیش از دریافت بذر کلام باید "شخم" زده شوند و این می‌تواند دردناک باشد (ارمیا ۴: ۳؛ هوشع ۱۰: ۱۲).

قلب‌های کم عمق (مرقس ۴: ۵-۶ و ۱۶-۱۷). زمین سنگلاخ خاک کم عمقی دارد و این در فلسطین یک امر عادی و معمولی بود. از آنجا که خاک، عمقی ندارد، هیچ بذری در آن به ثمر نمی‌نشیند چون امکان ریشه کردن ندارد. این حالت نمایانگر "شنوندگان احساساتی" است که با شادی و هیجان، کلام خدا را می‌پذیرند اما واقعا درک نکرده‌اند که برای مبدل شدن به یک مسیحی صدیق و اصیل چه بهایی را باید بپردازند. ممکن است برای چند روز یا چند هفته، شوق

و ذوق خیلی زیادی داشته باشند اما زمانی که با دشواری‌ها و ناملایمات روبرو می‌شوند، شور و هیجان از میان می‌رود و شادی خود را از دست می‌دهند. طبیعت سقوط کرده انسان بسادگی "احساسات مذهبی بودن" را جعل می‌کند و می‌تواند یک حس اعتماد به نفس کاذب و دروغین در شخص ایجاد کند تا او خود را همچنان یک مسیحی محکم و دو آتش حساب کند.

قلب شلوغ و پُر هیاهو (مرقس ۴: ۷ و ۱۸-۱۹)، نشانگر فردی است که کلام خدا را می‌پذیرد اما توبه واقعی ندارد و "خارها" را از قلب خود دور نکرده است. در چنین قلبی، انواع بذرها کاشته شده‌اند - اندیشه‌های دنیوی، غرور دولت و هوس چیزهای دیگر - و بذر نیکوی کلام خدا مجال برای ریشه کردن و رویدن ندارد. در واقع چنین فردی می‌خواهد به‌طور همزمان در "مسیر فراخ" و "راه باریک" گام بردارد (متی ۷: ۱۳-۱۴). و البته این امکان پذیر نیست. *قلب پُر ثمر* (مرقس ۴: ۸ و ۲۰)، تصویری است از یک ایماندار راستین، چرا که ثمره - زندگی متحول شده - گواه مستدل و مدرک معتبر نجات واقعی است (۲ قرن‌تیا ۵: ۱۷؛ غلاطیان ۱۹: ۵-۲۳). سه وضعیت قلبی ثمره‌ای ندارند بنابراین می‌توان استدلال کرد که آن اشخاص هرگز تولد تازه نیافته‌اند. تمام ایمانداران واقعی به یک میزان واحد ثمر آفرین نیستند؛ اما در زندگی هر مسیحی راستین می‌توان انتظار ثمره روح را داشت.

قلب‌های تهی از ثمره روح، هر کدام تحت تأثیر دشمن متفاوتی هستند: قلب سخت - ابلیس رباینده بذر کلام است. قلب کم عمق - احساسات مذهبی بودن جعلی و دروغین. قلب شلوغ - اندیشه‌های دنیوی که بسادگی رشد می‌کنند و مانع کلام خدا می‌باشند. این سه، دشمنان بزرگ زندگی مسیحی هستند: شیطان، جسم و دنیا (افسیان ۲: ۱-۳).

چراغ (مرقس ۴: ۲۱-۲۵). در این مَثَل، خداوند ما از یک وسیله رایج (چراغ) و یک مکان آشنا (خانه) استفاده کرده است. چراغ، یک ظرف سفالی مملو از روغن بود که فتیله‌ای در داخل آن قرار داشت. به منظور تامین روشنایی برای مدت طولانی لازم بود که ظرف را همواره از روغن پر نگاه دارند. اگر چراغ را نمی‌افروختند و یا آنرا می‌پوشانیدند، روشنایی لازم برای منزل تامین نمی‌شد. رسولان مانند چراغ بودند: آنها ماموریت داشتند که انعکاس نور خدا و حقیقت او را بر مردم بتابانند. اما آنان نمی‌توانستند "بازتاب" داشته باشند مگر آنکه ابتدا "دریافت" می‌کردند و این هشداری است که در آیات ۲۴-۲۵ دیده می‌شود. هر چه بیشتر کلام خدا را دریافت کنیم، بهتر می‌توانیم آن را با دیگران در میان بگذاریم. زمانی که تصور کنیم همه چیز را می‌دانیم، آنگاه آنچه که فکر می‌کردیم می‌دانیم، از ما گرفته خواهد شد. باید نسبت به اینکه چه چیزی را می‌شنویم (آیه ۲۴) به همان اندازه که چطور می‌شنویم (لوقا ۸: ۱۸) توجه داشته باشیم. میزان شنوایی روحانی ما تعیین می‌کند که چقدر به دیگران خواهیم گفت. هیچ جایی برای "پنهانکاری" وجود ندارد چون یکروز خدا همه چیز را آشکار خواهد کرد.

رویش بذر (مرقس ۴: ۲۶-۳۴). این مَثَل خداوند به ما یادآور می‌شود که نمی‌توانیم بذر را برویانیم و در واقع نمی‌توانیم توضیح بدهیم که چگونه رشد می‌کند. رازی در فرایند رشد بذر و به ثمر رسیدن محصول نهفته است. کشاورز هم به ایمان نیاز دارد و هم به صبر و شکیبایی. در مَثَل برزگر، خداوند ما تذکر می‌دهد که بخش زیادتری از بذرها در زمین نامناسب می‌افتند. این حقیقت می‌توانست موجب دلسردی کارگران او بشود. به همین دلیل در این مَثَل به آنان

اطمینان می‌دهد که ”در موسم آن درو خواهیم کرد اگر ملول نشویم“ (غلاطیان ۶:۹).

دومین مثل هم جنبه هشداردهنده دارد و هم جنبه تشویق و دلگرمی. تشویق از این جهت که ملکوت خدا از یک نقطه بسیار کوچک شروع شده و هم در اندازه و هم در تاثیرگذاری رشد می‌کند. اگر چه دانه خردل کوچکترین بذر در جهان نیست اما به احتمال زیاد کوچکترین بذری بود که یهودیان برای کاشتن استفاده می‌کردند. دانه خردل نمادی سنتی از چیزهای خیلی کوچک بود. خداوند ما با دوازده نفر شروع کرد و بعد تعداد شاگردان او به پانصد نفر رسید (۱ قرنتیان ۱۵:۶). پطرس در روز پنطیکاست یک محصول ۳۰۰۰ نفری را برداشت کرد و این رقم را در خلال کتاب اعمال به طور مداوم در حال رشد و افزایش می‌بینیم (۴:۴ - ۵:۱۴ - ۶:۱ و ۷). علی‌رغم وجود گناه و ضعف در کلیسا، پیام انجیل به سایر ملت‌ها رسید و عاقبت روزی فرا خواهد رسید که مقدسین از هر قوم و ملت در برابر تخت او به پرستش بپردازند (مکاشفه ۵:۹).

رشد بذر، تنها یک قسمت از داستان است، ما باید پرندگان و شاخه‌ها را نیز به حساب آوریم. در مثل برزگر، مرغان هوا، نماد ابلیس هستند که بذر کلام را می‌ربایند (مرقس ۴:۱۵). اگر می‌خواهیم تفسیری منسجم داشته باشیم، باید دقت لازم را در هر دو مثل داشته باشیم، چرا که عیسی هر دو را همزمان در یکروز تعلیم داده است. رشد ملکوت خدا به معنای توبه و تحول تمامی جهانیان نخواهد بود. در حقیقت رشد و گسترش ملکوت، فرصتی برای شیطان خواهد بود تا وارد شده و به کار خود ادامه بدهد! یهودا اسخریوطی نیز در حلقه شاگردان قرار داشت، و حناتیا و سفیره هم با کلیسای اورشلیم مشارکت داشتند (اعمال ۵: ۱-۱۱). شمعون جادوگر نیز در جمع

ایمانداران سامره حضور داشت (اعمال ۸: ۱۴-۲۴)، و خادمین شیطان هم جسورانه کلیسای قرننتس را مورد حمله قرار داده بودند (۲ قرننتیان ۱۱: ۱۳-۱۵). تور هرچه بزرگتر باشد، تعداد بیشتری از ماهیان خوب و بد را در خود می‌گیرد (متی ۱۳: ۴۷-۵۰).

از طریق ایمان به عیسی مسیح است که شهروندان آسمان و فرزندان خدا و عضو خانواده الهی هستیم و مطیع شاه شاهان و رب الارباب می‌باشیم. چه امتیاز و موهبت عظیمی است شناختن خداوند عیسی مسیح!

خادم پیروزمند و فاتح!

مرقس ۴: ۳۵-۵: ۴۳

خادم خدا، عیسی مسیح، بر هر شرایطی تسلط کامل دارد و هر دشمنی را مغلوب می‌سازد. اگر به او ایمان و اعتماد داشته باشیم و از احکامش پیروی کنیم هرگز طعم شکست را نخواهیم چشید. پیروزی مضمون غالب در این قسمت است و این دو بخش طولانی انجیل مرقس را به یکدیگر پیوند می‌دهد. مرقس چهار معجزه عیسی را در اینجا ثبت کرده است که در هر یک از آنها شاهد مغلوب شدن دشمن هستیم و این پیام برای امروز ما نیز مصداق دارد.

۱- غلبه بر خطر (مرقس ۴: ۳۵-۴۱)

”در همان روز“ یعنی روزی که عیسی مَثلهای مرتبط با ”ملکوت“ را بیان کرده بود. او قبلاً کلام را به شاگردان خود تعلیم داده بود و اکنون آنان را در یک آزمون عملی قرار می‌داد تا مشخص شود که چه مقدار از تعالیم او را واقعاً فرا گرفته‌اند. به هر حال شنیدن کلام خدا موجد ایمان است (رومیان ۱۰: ۱۷). و ایمان همواره در کوره آزمایش قرار می‌گیرد. کافی نیست که ما صرفاً درسی را آموخته باشیم و یا بتوانیم تعلیمی را تکرار کنیم. بلکه باید آنچه را که خود آموخته‌ایم با ایمان در محک آزمایش قرار بدهیم، و این یکی از دلایلی است که خدا اجازه می‌دهد با دشواری‌ها و موانع در زندگی خود روبرو شویم.

آیا عیسی از وقوع توفان آگاهی داشت؟ البته که آگاهی داشته است! توفان، قسمتی از برنامه آموزشی آنروز بود. این ماجرا به

شاگردان کمک می‌کرد تا درسی را بیاموزند که تا آن روز حتی نیاز به آن را احساس نکرده بودند: در توفان‌های زندگی می‌توان به عیسی تکیه و اعتماد کرد. بسیاری از مردم تصور می‌کنند که تنها زمانی زندگی آنان دچار توفان می‌شود که نسبت به خدا نافرمانی کرده باشند، اما الزاما همیشه اینطور نیست. یونس با توفانی مهیب روبرو شد چون مرتکب ناطاعتی شده بود، اما شاگردان به خاطر اطاعت از خداوند با توفان مواجه شدند.

با موقعیت جغرافیایی خاصی که دریای جلیل دارد، وقوع توفان‌های ناگهانی، غیر معمول و به دور از انتظار نیست. من در یک بعد از ظهر تابستانی، در حالی که با قایق عرض دریای جلیل را طی می‌کردم، از راهنمای اسرائیلی خود پرسیدم که آیا با توفانی روبرو بوده است. او دستهای خود را به طرف آسمان بلند کرد و سر خود را تکان داد و گفت: ”البته! و آرزو می‌کنم تا روزی که زنده هستم دیگر هرگز با چنان توفانی روبرو نشوم!“

توفان مذکور در روایت مرقس باید واقعا سهمگین و شدید بوده باشد که توانسته بود ماهیگیران پر تجربه‌ای چون شاگردان عیسی را وحشتزده کند. سه دلیل خوب وجود داشت که آن مردان حتی با وجود آن شرایط وحشتناک نباید مضطرب و پریشان می‌شدند.

در وهله اول آنها وعده عیسی را پشتوانه خود داشتند که فرموده بود به آن سمت دریا خواهیم رفت (مرقس ۴: ۳۵). فرامین و احکام او همواره امکان‌پذیر و متحقق‌شونده هستند و هیچ قدرتی نمی‌تواند مانع اهداف او باشد. او یک سفر راحت و آسان را وعده نداده بود، بلکه رسیدن به پایان سفر را تضمین کرده بود.

دوم، خداوند شخصا همراه ایشان بود، بنابراین چه جایی برای ترس وجود داشت؟ شاگردان قدرت بلامنازع او را در معجزاتی که

انجام داده بود دیده بودند، و همین باید به ایشان اطمینان کامل می‌داد که او بر هر شرایطی تسلط دارد. اما به هر دلیل، شاگردان هنوز درک نکرده بودند که او بر هر شرایطی مسلط است.

و در نهایت، آنها می‌توانستند ببینند که عیسی حتی در بحیوحه توفان، آرمیده است. عیسی تسلیم اراده خدا بود و می‌دانست که او از وی محافظت خواهد کرد، بنابراین به آسودگی خفته بود. یونس با وجودی که می‌دانست از حضور خدا گریخته است، اما با یک احساس امنیت کاذب در آن توفان به خواب رفته بود. اما عیسی برآستی در اراده خدا از امنیت واقعی برخوردار بود. "به سلامتی می‌خسیم و به خواب هم می‌روم زیرا تو فقط ای خداوند مرا در اطمینان ساکن می‌سازی" (مزمور ۸:۴).

زمانی که با مشکلات و موانع روبرو شده‌ایم، چند مرتبه مانند شاگردان وحشت‌زده عیسی فریاد کرده‌ایم که "خداوندا آیا تو را باکی نیست که هلاک شویم؟" و البته که او نگران ما است! او برخاسته و توفان را نهیب داده و آرامش و سکون، زندگی ما را فرا گرفته است. عیسی به آرام کردن عناصر توفان‌زا اکتفا نکرد، چرا که خطر واقعی نه در امواج و باد، بلکه در قلب خالی از ایمان شاگردان بود. بزرگترین مشکلات ما در درون ما قرار دارند، نه در پیرامون ما. به همین دلیل است که عیسی آنان را به نرمی توبیخ کرد و ایشان را "کم ایمان" خطاب فرمود.

آنان کلام او را شنیده و معجزات او را دیده بودند، با وجود این، هنوز ایمان نداشتند. فقدان ایمان موجب وحشت و هراس آنها شده بود و وحشت ایشان باعث شد تا توجه و مراقبت عیسی را مورد تردید قرار داده، سؤال کنند که آیا او واقعا نگران سرنوشت ایشان هست؟ ما باید همواره نسبت به "دل شریر و بی‌ایمان" هوشیار و حساس باشیم.

این تنها یکی از درس‌هایی بود که عیسی در حومه دریای جلیل به شاگردان خود آموخت. و هر درس، حقیقتی عالی و جدید را در مورد خداوند عیسی برای آنها مکشوف می‌کرد. آنها قبلاً شاهد اقتدار او بر آمرزش گناهان، اخراج ارواح شریر و شفا دادن امراض بودند. و اکنون دریافته بودند که او بر باد و امواج نیز تسلط دارد. و این بدان معنا است که آنها هیچ دلیلی نداشتند که بار دیگر دچار وحشت و اضطراب بشوند چرا که خداوند ایشان احاطه کامل بر هر شرایط و موقعیتی را داشت.

۲- غلبه بر ارواح شریر (مرقس ۵: ۱-۲۰)

هنگامی که عیسی و شاگردان به آن سوی دریا رسیده و پا بر خشکی نهادند، با دو شخص دیورده مواجه شدند که یکی از آنها بسیار جار و جنجال بر پا می‌کرد (متی ۸: ۲۸). کلیت این صحنه شاید به نظر برخی که در عصر "تمدن نوین" زندگی می‌کنند چندان واقعی جلوه نکند اما در بسیاری از عرصه‌های خدمت، پدیده‌ای غیر معمول و ناآشنا نیست. در حقیقت برخی از معلمین کتاب مقدس بر این باور هستند که دیورده‌گی از تبعات بسیار رایج و متداول "جامعه نوین جهانی" است.

در این صحنه با سه قدرت متفاوت روبرو هستیم: شیطان، اجتماع و نجات‌دهنده. این سه نیرو هنوز هم در دنیای ما عمل می‌کنند، و سعی دارند زندگی مردم را تحت اختیار خود داشته باشند.

در ابتدا ببینیم که شیطان چه کاری برای مردم انجام می‌دهد. شیطان دزدی است که هدف غایی او کشتن و هلاک کردن است (یوحنا ۱۰: ۱۰؛ مکاشفه ۹: ۱۱). ما نمی‌دانیم که ارواح شریر چگونه وجود این دو مرد را تسخیر کرده بودند، لیکن به احتمال

قوی پیامد مداومت در گناه و تسلیم شدن در برابر آن بوده است. دیوها ارواحی "پلید و ناپاک" هستند که بسادگی جای پای خود را در زندگی کسانی که با گناه سرگرم می‌باشند باز می‌کنند. از آنجا که این دو نفر در قبال شیطان تسلیم و فرمانبردار بودند، "دزد" همه چیز آنان را ربوده بود. آنها خانه و خانواده، بستگان و خویشان و دوستان و آشنایان خود را از دست داده بودند. "دزد" حتی ضوابط اخلاقی ایشان را ربوده بود و آن دو عریان در میان قبرها به هر سو می‌دویدند. عزت نفس خویش را نیز از دست داده و مانند حیوانات وحشی در آن منطقه زندگی می‌کردند، فریاد می‌کشیدند، بدن‌های خود را مجروح می‌ساختند و به مردم عادی حمله می‌کردند. آنها سلامتی و آرامش و هدف خود را در زندگی گم کرده بودند و اگر عیسی از میان توفان به نجات آنان نیامده بود، در آن وضع اسفناک باقی می‌ماندند.

هیچگاه نیروی مخرب شیطان را دست کم نگیرید. او دشمن ما است و اگر می‌توانست، تمام نسل بشر را هلاک می‌کرد. او مانند شیر درنده‌ای است که در پی صید خود می‌گردد (۱ پطرس ۵: ۸-۹). شیطان در زندگی غیر ایمانداران و یا به تعبیر پولس "ابنای معصیت" (افسیان ۱: ۲-۳) عمل می‌کند. دو مردی که در محدوده گورستان زندگی می‌کردند، نمونه کاملی هستند از آنچه که شیطان با انسان انجام می‌دهد و همین برای ما کفایت تا با ابلیس مقاومت کنیم و تسلیم او نشویم.

دومین نیروی فعال در زندگی آن دو مرد، جامعه ایشان بود. اما کار زیادی از جامعه ساخته نبود. جز اینکه آنها را از خود طرد و منزوی کند و در نهایت دست و پای آنان را به زنجیر ببندد (مرقس ۵: ۴؛ لوقا ۸: ۲۹). اما دیوها قدرتی به آنان می‌دادند که زنجیرها را

پاره کنند و بگریزند. هر کوششی که برای آرام ساختن ایشان انجام داده بودند بی نتیجه بود. جامعه امروز علی رغم پیشرفت‌های چشمگیر و دستاوردهای عظیم علمی هنوز نمی‌تواند مشکلات ناشی از عملکرد شیطان و گناه را چاره کند. در حالی که خدا را شکر می‌کنیم که جامعه تا حدی می‌تواند امنیت ایجاد کند اما باید اعتراف کنیم که نمی‌تواند اینگونه مشکلات را برای همیشه حل کند و قربانیان وحشت‌زده شیطان را از کام او برهاند.

همین امر ما را متوجه حضور نیروی سوم یعنی نجات‌دهنده می‌کند. عیسی برای آن دو مرد چه کار کرد؟ او بزرگوارانه و با قلبی مملو از محبت بسوی ایشان رفت و برای این کار حتی از میان توفان عبور کرد. برخی تصور می‌کنند که وقوع توفان در اصل نتیجه عملکرد ابلیس بوده است چرا که عیسی برای آرام کردن توفان از واژه‌ای استفاده می‌کند که برای اخراج ارواح شریر از وجود آن دو بر زبان آورده است (مقایسه کنید مرقس ۱: ۲۵ را با ۴: ۳۹). شاید شیطان سعی داشته تا عیسی را از میان بردارد و یا حداقل مانع از رسیدن او به کسانی شود که محتاج حضورش بودند. لیکن خدا را شکر که هیچ چیز نمی‌توانست مانع ورود عیسی به آن منطقه و رهاندن آن مردان بشود.

عیسی نه تنها به نزد آنان رفت بلکه با ایشان صحبت کرد و اجازه داد که آنها نیز با او سخن بگویند. ساکنان آن محدوده از دیوزدگان گریزان بودند اما عیسی با محبت و احترام به آنها نزدیک شد. او آمده بود تا گمشده را بجوید و نجات بخشد (لوقا ۱۹: ۱۰). بسیار جالب توجه است که ارواح شریری که از دهان آن مرد صحبت می‌کردند، به ایمان خود اعتراف کردند. دیوها ایمان دارند و از هیبت آنچه بدان ایمان دارند بر خود می‌لرزند (یعقوب ۲: ۱۹).

اما نه ایمان و نه ترس آنها نمی‌تواند باعث نجات ایشان باشد. دیوها ایمان دارند که عیسی، پسر خدا است و بر آنها تسلط و قدرت دارد. آنها به واقعیت داوری خدا، ایمان دارند و می‌دانند که سرانجام به دوزخ خواهند افتاد (متی ۸: ۲۹). از قرار معلوم ایمان آنها از بسیاری افراد مذهبی امروزی بیشتر است!

در هیچ قسمتی از کتاب مقدس با شرحی در مورد روانشناسی و یا فیزیولوژی دیوزدگان روبرو نیستیم. مردی که با عیسی صحبت کرد تحت اختیار لژیون دیوها قرار داشت. یک لژیون رومی گاه شامل ۶۰۰۰ سرباز می‌شد! حتی تصور شکنجه و عذابی که آن مرد همه اوقات شبانه روز از هزاران روح پلید متحمل می‌شد، بسیار هولناک است. تردیدی نیست که مرد دیوزده همراه او نیز چنین تجربه دردآوری داشته است.

شیطان تلاش کرده بود که آن مردان را هلاک کند، اما عیسی آمده بود تا ایشان را برهاند. قدرت کلام او، دیوها را بیرون راند و آن مردان را رهایی بخشید. ارواح شریر به دعا نیز باورمند هستند چرا که ایشان با التماس و التجا از عیسی درخواست کردند که ایشان را به هاویه که مکان رنج و عذاب است (متی ۵: ۷؛ لوقا ۸: ۳۱) نفرستد. جای بسی دلگرمی است که دیوها نمی‌توانستند طرح و نقشه عیسی پیش‌بینی کنند. این نشان می‌دهد که شیطان تنها زمانی می‌تواند از نقشه خدا مطلع شود که خدا آن را مکشوف کرده باشد. در واقع هیچ نمونه‌ای در کلام خدا وجود ندارد که نشان بدهد شیطان قادر است افکار ایماندار را بخواند تا چه رسد به افکار خدا.

مرقس در این قسمت سه درخواست را گزارش کرده است: درخواست دیوها مبنی بر اجازه عیسی جهت وارد شدن به گله گرازها (۱۲: ۵)، درخواست مردم از عیسی که از آنجا دور شود (۱۷: ۵) و

درخواست یکی از آن دو مرد برای پیروی از عیسی (۱۸:۵). خداوند ما با دو درخواست موافقت کرد اما سومی را نپذیرفت.

آیا عیسی حق داشت که حدود دو هزار گراز را بدست دیوها بسپارد تا باعث هلاکت جمیع آنها و احتمالاً بیکار شدن خوک‌بانان بشوند؟ اگر خوک‌بانان یهودی بودند، پس اجازه پرورش خوک را که در شریعت منع شده است نداشته‌اند. اما ساکنین آن منطقه غیر یهودی بودند و احتمالاً خوک بانان نیز یهودی نبوده‌اند.

تردیدی نیست که عیسی می‌توانست دیوها را به هر جایی که مایل بود بفرستد - به هاویه یا درون گله خوک‌ها و یا هر مکان دیگری. پس به چه دلیل ایشان را به داخل گله خوک‌ها فرستاد؟ به یک دلیل، او با این کار به تمام ناظران صحنه اثبات کرد که معجزه اخراج ارواح به طور واقعی و کامل انجام شده است. هلاک شدن خوک‌ها به آن دو مرد نیز اثبات می‌کرد که روح‌های ناپاک عملاً از وجود آنها بیرون رفته‌اند. لیکن گذشته از همه چیز، واقعه مذکور یک درس آشکار برای مردمی بود که عیسی را از حدود خود طرد کردند و آن اینکه برای شیطان، انسان و خوک یکسان هستند! در حقیقت شیطان از دو انسان موجوداتی مانند خوک وحشی ساخته بود! خداوند در باره قدرت گناه و شیطان به آن مردم هشدار داد. این یک درس نمایشی و شگفت بود: "مزد گناه موت است!"

خوک‌بانان که نمی‌خواستند به خاطر از بین رفتن گله‌های خود مورد شماتت قرار بگیرند، بسرعت خود را به صاحبان گله رسانیده و ماجرا را برای آنها شرح دادند. وقتی مردم به صحنه رسیدند، از مشاهده تحول انکارناپذیر آن دو دیوزده بشدت هراسان شدند. آن دو بر خلاف همیشه که برهنه به هر سو می‌دویدند، اکنون لباس بر تن

کرده و آرام و معقول نشسته بودند. آنها اکنون خلقتی تازه بودند (۲)
قرنتیان ۵:۱۷)!

چرا مردم از عیسی درخواست کردند که از حدود ایشان دور بشود؟ چرا از او نخواستند که مدت بیشتری را در آنجا بماند و برای سایر کسانی که نیاز داشتند معجزات مشابه انجام بدهد؟ صاحبان گله‌ها تنها یک اندیشه در ذهن داشتند - کسب و کار - و نگران بودند که حضور عیسی در آنجا موجب وارد شدن "خسارات" بیشتری به اقتصاد محلی بشود! خداوند ما در جایی اقامت نمی‌کند که از او نخواستہ باشند، بنابراین آنجا را ترک کرد. شگفتا که آنان چه فرصتی را از دست دادند!

به چه دلیل عیسی با درخواست مردی که از اسارت ارواح پلید آزاد شده بود موافقت نکرد؟ تردیدی نیست که انگیزه آن مرد از درخواست خود، محبت قلبی نسبت به خداوند عیسی بوده است، و چه شهادت بزرگی می‌توانست داشته باشد! اما عیسی می‌دانست که آن مرد باید در موطن خود و بین خانواده خویش بماند، تا با محبتی که از عیسی به دل داشت در مورد نجات‌دهنده بر همگان شهادت بدهد. به عبارت دیگر، زندگی پرثمر یک مسیحی باید از خانه شروع شود، جایی که اطرافیان ما بهتر از هر شخص دیگری ما را می‌شناسند. اگر ما در آنجا خدا را تکریم کنیم، آنگاه می‌توانیم به خدمت در مناطق دیگر بیندیشیم. این مرد به یکی از پیشگامان بشارت در میان غیر یهودیان مبدل شد. عیسی از آنجا رفت لیکن آن مرد باقی ماند تا وفادارانہ در باره فیض و قدرت عیسی مسیح، شهادت بدهد. ما می‌توانیم اعتماد داشته باشیم که بسیاری از مردم آن منطقه بر حسب شهادت او ایمان آورده بودند.

۳- غلبه بر بیماری و مرض (مرقس ۵: ۲۱-۳۴)

در یکسو مردمی را می‌بینیم که در ساحل ایستاده و دور شدن عیسی را نظاره می‌کردند و از سوی دیگر شمار انبوهی را در آنطرف ساحل دریای جلیل می‌بینیم که مشتاقانه منتظر بازگشت عیسی به کفرناحوم بودند. در میان آنان دو نفر به طرز خاصی برای دیدن او لحظه شماری می‌کردند - یایروس بخاطر دخترش و زنی گمنام که سال‌های زیادی از بیماری لاعلاج خود در عذاب بود. در ابتدا یایروس به عیسی نزدیک شد، اما این زن گمنام بود که ابتدا از کمک عیسی بهره‌مند شد. به همین دلیل ما بررسی خود را با این زن آغاز می‌کنیم.

تمایز میان این دو شخصیت به نحو چشمگیری قابل توجه است و معرف گستره رحمت و محبت عیسی می‌باشد. یایروس یکی از مقامات کنیسه و سرشناس در میان مردم، و آن زن یک فرد گمنام بود که شاید هیچ "به حساب" نمی‌آمد؛ اما عیسی هر دو را با آغوش باز پذیرفت و به آنها کمک کرد. یایروس دختری داشت که دوازده بهار از عمر او گذشته بود و اکنون با مرگ دست و پنجه نرم می‌کرد (آیه ۴۲). و آن زن دوازده سال بود که از بیماری خود در عذاب و ناراحتی بود. یایروس به خاطر موقعیت اجتماعی خود بدون تردید مرد متمول و ثروتمندی بود اما ثروت او نمی‌توانست دخترش را از مرگ برهاند. اما آن زن تهیدست شده بود. او تمام اموال و دارایی خود را به طبیبان مختلف داده بود لیکن هیچیک نتوانسته بودند او را درمان کنند. یایروس و آن زن اکنون پاسخ نیازهای خود را تنها در عیسی می‌دیدند. آنها هر دو در برابر عیسی به خاک افتادند (آیات ۲۲ و ۳۳).

آن زن مبتلا به خونریزی بود و این بیماری لاعلاج، آرام‌آرام زندگی او را بسوی نابودی می‌کشانید. می‌توان تصور کرد که رنج و فشار روحی ناشی از این بیماری چگونه روز به روز قوای جسمانی او را به تحلیل برده بود. زمانی که به یاس و ناامیدی او از اطبا و فقری که دامنگیر وی شده بود توجه می‌کنیم، متعجب می‌شویم که او چگونه این همه سال تحمل کرده بود. افزون بر اینها، بار سنگین دیگری نیز بر شانه‌های نحیف او فشار می‌آورد: طبق احکام شریعت، آن زن کاملاً ناپاک محسوب می‌شد که این مساله بشدت زندگی مذهبی و اجتماعی او را با محدودیت مواجه می‌کرد (لاویان ۱۹:۱۵). واقعا چه زندگی دشوار و اسفانگیزی داشته است!

به هر حال او اجازه نداد که ازدحام جمعیت و یا هیچ مساله دیگری مانع میان او و عیسی باشد. به طور حتم آن زن می‌توانست دلایل زیادی برای نرفتن به سوی عیسی داشته باشد و خود را توجیه کند. مثلا به خود می‌گفت: ”من لیاقت ندارم که توجه و کمک عیسی را طلب کنم.“ یا ”ببین، او با یایروس همراه شده است و الآن زمان مناسبی نیست که مزاحم او بشوم.“ آن زن می‌توانست خود را مجاب کند که زحمات زیادی کشیده و نتیجه نگرفته است؛ پس چرا باید دوباره تجربه کند؟ همچنین ممکن بود چنین تصور کند که بعد از آن همه مراجعه به طبیبان مختلف، چرا بایست اکنون عیسی را به عنوان آخرین پناه خود بپذیرد؟ اما آن زن تمام توجیهات، و عذر و بهانه‌ها را کنار زد و با ایمان بسوی عیسی آمد.

ایمان این زن چگونه بود؟ ایمانی ضعیف و شاید تا حدی خرافی. لیکن پیوسته به خود گفته بود که اگر تنها لباس عیسی را لمس کند شفا خواهد یافت (ر.ک. مرقس ۳:۱۰ و ۶:۵۶). او مطالبی را در مورد سایر بیمارانی که بدست عیسی شفا یافته بودند، شنیده بود

(۲۷:۵) و به همین دلیل عزم خود را جزم کرده بود که به نزد نجات‌دهنده برود. او مایوس و تهیدست باز نگشت: عیسی او را احترام کرد، ایمان ضعیف او را پذیرفت و بیماری وی را شفا داد.

در این روایت درس مهمی برای هر یک از ما وجود دارد. همه ما از ایمان در یک درجه مساوی برخوردار نیستیم، اما عیسی به ایمان ما صرف‌نظر از ضعیف بودن آن پاسخ می‌دهد. زمانی که ایمان می‌آوریم، او قدرت خود را جاری خواهد کرد و چیزی در زندگی ما اتفاق خواهد افتاد. در آنجا افراد بسیار دیگری نزدیک عیسی بودند و حتی به خاطر ازدحام مردم با بدن او برخورد داشتند اما هیچ معجزه‌ای را تجربه نکردند. چرا؟ چون ایمان نداشتند. ازدحام کردن در اطراف او یک چیز است و توکل داشتن بر او چیزی است کاملاً متفاوت.

آن زن تصمیم داشت بی آنکه توجه کسی را جلب کند، آرام در میان مردم ناپدید شده و به راه خود برود. اما عیسی، به سوی او برگشت و وی ناچار شد بایستد. عیسی با مهربانی و عطوفت او را فرا خواند تا وی از آنچه خداوند برایش انجام داده بود شهادت بدهد. چرا عیسی در انظار مردم از او شهادت خواست؟ چرا اجازه نداد که او همچنان ناشناس بماند و به راه خود برود؟

به چند دلیل. عیسی برای خیریت آن زن اینچنین عمل کرد. او می‌خواست برای آن زن بیش از یک شفا دهنده باشد: عیسی مایل بود که نجات‌دهنده و دوست او باشد. عیسی همچنین می‌خواست آن زن به چشمانش نگاه کند و محبت خداوند را در کلام قوت بخش او لمس کند. هنگامی که سخنان عیسی به پایان رسید، آن زن احساس کرد که چیزی بیشتر از شفای جسمانی دریافت کرده است. عیسی او را "ای دختر" خطاب کرد و او را با دعای سلامتی و آرامی روانه

ساخت (آیه ۳۴). عبارت "رستگار باش" به عملی فوق از شفای بیماری جسم او اشاره دارد، عیسی روح او را نیز شفا داده بود! برخورد عیسی با آن زن در حضور مردم نه تنها برای خیریت او بود، بلکه همچنین برای خیریت یایروس. دختر او در آستانه مرگ قرار داشت و خودش به تسلی و قوت قلب نیازمند بود. وجود مردمی که ازدحام آنها موجب کند شدن حرکت ایشان می‌شد برای یایروس به حد کافی ناراحت‌کننده بود، اما اکنون این زن باعث شده بود که عیسی توقف کند! زمانی که یکی از دوستان یایروس از راه رسید و فوت دخترش را به او اطلاع داد، تردیدی نیست که همه چیز به نظر یایروس پایان یافته بود. سخن خداوند به آن زن در مورد ایمان و سلامتی باید قلب یایروس را بیش از آن زن تحت تاثیر قرار داده باشد.

و سرانجام به این دلیل از آن زن در انظار مردم شهادت خواست تا فرصتی به او داده باشد که در مورد جلال خداوند برای دیگران شهادت بدهد. "فدیه شدگان خداوند این را بگویند که ایشان را از دست دشمن فدیة داده است... کلام خود را فرستاده، ایشان را شفا بخشید... پس خداوند را به سبب رحمتش تشکر نمایید و به سبب کارهای عجیب او با بنی آدم" (مزمور ۱۰۷: ۲ و ۲۰-۲۱). به یقین برخی از افراد حاضر در آن میان که شهادت زندگی او را شنیده بودند، به نجات‌دهنده ایمان آوردند؛ و چون او به خانه خود رسید می‌دانست که مفهوم شهادت دادن برای عیسی چیست.

۴- غلبه بر مرگ (مرقس ۵: ۳۵-۴۳)

برای یایروس، استعانت از عیسی در انظار مردم کار ساده‌ای نبود. رهبران مذهبی و سایر مقامات کنیسه که مخالف عیسی بودند،

نمی‌توانستند با چنین کاری موافق باشند. آنچه که عیسی در کنایس انجام داده بود و تعالم او موجب برانگیخته شدن خشم کاتبان و فریسیان بود که برخی از آنها احتمالاً از دوستان یایروس بودند. اما یایروس کاملاً در مانده و نیازمند بود، مانند بسیاری از کسانی که وقتی به نزد عیسی می‌آیند چنین حالتی دارند. او حاضر بود که دوستانش را از دست بدهد اما دخترش را بدست آورد.

چقدر زیبا است وقتی می‌بینیم عیسی چگونه با یایروس رفتار کرد و چطور او را به سوی یک پیروزی مملو از شادی و سرور هدایت فرمود. در تمام این ماجرا آنچه که متفاوت به نظر می‌رسد، سخنان خداوند است. به سه جمله‌ای که او بر زبان آورد توجه کنید:

۱ - **کلام ایمان (۳۶:۵)**. در این مقطع یایروس می‌بایست به دوست یا خداوند خود ایمان می‌داشت. تردیدی نیست که او با شنیدن خبر درگذشت دخترش، بی اختیار متأثر و اندوهگین شده بود. اما عیسی به او اطمینان می‌دهد: "مترس، ایمان آور و بس." به عبارت دیگر، "وقتی به سوی من آمدی به حد کافی به من ایمان داشتی، و آنچه که برای آن زن انجام دادم به ایمان تو کمک کرد. پس حال عقب‌نشینی نکن! همچنان ایمان داشته باش!"

تا زمانی که دختر یایروس زنده بود و تا وقتی که عیسی به سوی منزل او در حرکت بود، اعتماد کردن به عیسی برای یایروس ساده‌تر می‌نمود. اما هنگامی که عیسی برای شفا دادن آن زن توقف کرد، و در همان وقت نیز دوستان او با خبر ناگوار به نزد وی آمدند، یایروس در آستانه مرگ ایمان خود قرار داشت. بنابراین نباید زیادی بر او سخت بگیریم! ما نیز احتمالاً وقتی در شرایطی قرار گرفته‌ایم که دچار احساس درماندگی و استیصال شده‌ایم، تردیدها و ناباوری‌ها به سراغمان آمده‌اند. گاهی اوقات خدا از دید ما تاخیر

کرده است و ما متحیر بوده‌ایم که چرا. در چنین زمان‌هایی است که به "کلام ایمان" از خداوند احتیاج داریم. و آن را دریافت خواهیم کرد اگر در کلام مکتوب او تعمق کنیم.

۲- کلام امید (۳۹:۵). وقتی عیسی و یایروس به خانه رسیدند، با جماعتی از سوگواران حرفه‌ای روبرو شدند که همواره در چنین مواقعی به عزاداری می‌پرداختند. بر طبق سنت، این جماعت با صدای بلند مرثیه‌سرایی می‌کردند، می‌گریستند و خانواده و بستگان متوفی را در سوگواری همراهی می‌کردند. حضور آن جماعت جای تردیدی باقی نمی‌گذاشت که دختر واقعا مرده بود. چه در غیر این صورت حتی اگر کوچکترین نشانه‌ای از حیات در آن دختر وجود داشت، خانواده او هرگز جماعت عزاداران را خبر نمی‌کردند.

کلام امید بخش خداوند برای یایروس و همسرش چنین بود: "دختر نمرده بلکه در خواب است." برای ایماندار، مرگ صرفاً یک خواب است، بدن تا لحظه قیام می‌آرمد و استراحت می‌کند (۱ تسالونیکیان ۴: ۱۳-۱۸). روح انسان به خواب نمی‌رود. روح ایماندار بدن او را ترک می‌کند (یعقوب ۲: ۲۶) و به حضور مسیح وارد می‌شود (فیلیپیان ۱: ۲۰-۲۳). این بدن است که به خواب می‌رود و در انتظار بازگشت خداوند و زمان قیام می‌ماند (۱ قرنتیان ۱۵: ۵۱-۵۸). این حقیقت برای همه ما که دوستان و عزیزان مسیحی راستین خود را از دست داده‌ایم، مایه دلگرمی و امید است. این کلام امید برای ما می‌باشد.

۳- کلام محبت و قوت (۴۱:۵). بی‌ایمانی به کلام خدا می‌خندد اما ایمان به آن اعتماد می‌کند و قدرت خدا را می‌چشد. عیسی اجازه نداد که مضحکه‌کنندگان شاهد این معجزه باشند. عیسی نسبت به

احساسات والدین دختر، دلسوز و از نگرش تحقیرآمیز عزاداران متأثر بود. عیسی دست دختر را گرفت و به او گفت: «*طلبیتا قومی*». این یک عبارت آرامی است به معنای «دختر کوچک، بیدار شو!» نکته مهم این است که عیسی به او فرمان داد. چرا که به قوت او بود که روح به جسم دختر بازگشت (لوقا ۸: ۵۵). عبارت مذکور فی نفسه قدرت سحرآمیزی ندارد که کسی تصور کند با ادای آن می‌تواند مرده را زنده کند.

آن دختر نه تنها دوباره به زندگی بازگشت، بلکه از بیماری خود نیز کاملاً شفا یافت، چرا که از بستر خویش برخاست و راه رفت. این پزشک محبوب - عیسی - به والدین دختر دستور داد که به او غذا بدهند زیرا به سبب بیماری خود نحیف شده بود. معجزات الهی هیچگاه جانشین مراقبت‌های عقلانی انسان نمی‌شوند. نگرشی غیر از این به معنای آزمایش کردن خدا است.

عیسی مانند آنچه در معجزات پیشین عمل کرده بود، از شهود صحنه خواست که ساکت بمانند (مرقس ۳: ۱۲)، شاید به این دلیل که عزاداران می‌توانستند شایع کنند که دختر واقعا نمرده بود بلکه «بیهوش» بوده است. و بنابراین به گفته آنها معجزه‌ای اتفاق نیفتاده بود، در حالی که آن معجزه دارای شهود عینی بود. مطابق تصریح شریعت، دو یا سه شاهد برای تصدیق یک امر کافی بودند (لاویان ۱۷: ۶ و ۱۹: ۱۵). اما در این معجزه پنج نفر شاهد بودند! اگر چه از این به بعد ذکری از یایروس و همسرش در اناجیل به میان نیامده، اما می‌توانیم نتیجه بگیریم که آنها به عیسی ایمان آورده بودند. سرتاسر زندگی آن دختر، بر قدرت عیسی مسیح شهادت می‌داد.

امروز هم خادم خدا، بر خطر، ارواح شریر، بیماری، و مرگ غلبه دارد. این سلسله معجزات نشانگر این حقیقت هستند که چگونه

عیسی با احتیاجات مردم مختلف، از شاگردان گرفته تا آن دو مرد دیوزده روبرو می‌شد و به یاری آنها می‌شتافت. و این خود به ما اطمینان می‌بخشد که او امروز هم قادر است تا ما را یاری فرماید.

البته نه بدین معنا که خدا همیشه قوم خود را از خطرهای می‌رهاند (اعمال ۱۲) و یا هر نوع مرض و بیماری ایشان را شفا می‌دهد (۲ قرن‌تینان ۱۲: ۱-۱۰)، بلکه چون تمامی قدرت در دستان او می‌باشد پس دیگر هرگز نیازی نیست که از چیزی هراسان باشیم. ”بلکه در همه این امور زیاده از حد نصرت یافتیم بوسیله او که ما را محبت نمود“ (رومیان ۸: ۳۷).

آیا کسی به خادم خدا اعتماد خواهد کرد؟

مرقس ۶: ۱-۵۶

چارلز داروین نوشت که *اعتقاد و باور*، "کاملترین وجه تمایز میان انسان و حیوانات بود." اگر این اظهار نظر درست باشد پس می‌توان گفت که انسان بی‌ایمان هم‌ردیف حیوانات قرار می‌گیرد! خطیب لادری، کال رابرت اینگرسُل، از زاویه‌ای متفاوت به این مساله نگاه کرده و یکبار در سخنرانی خود، ایماندار را به "پرنده‌ای خاموش در قفس" تشبیه کرده بود. شاید شما نیز موافق باشید که او توصیف بهتری از *بی‌ایمان* را بدست می‌دهد!

مضمون غالب در این قسمت از انجیل مرقس عبارت است از مردمی که با بی‌ایمانی به نزد خادم خدا آمده بودند. تمامی آنها دلایل کافی برای اعتماد کردن به عیسی مسیح را داشتند، لیکن در برداشتن این قدم، قصور کرده بودند و این حتی شامل خانواده او نیز می‌شد! همانطور که این فصل را مطالعه می‌کنید، بگذارید هشدار جدی و خطیر نویسنده عبرانیان در گوش شما طنین انداز باشد: "ای برادران با حذر باشید مبادا در یکی از شما دل شریر و بی‌ایمان باشد و از خدای حیّ مرتد شوید" (عبرانیان ۳: ۱۲). خدای بی‌ایمانی را خیلی جدی تلقی می‌کند، ما نیز بایست همچنین باشیم.

۱- بی‌ایمانی آشنایان او (مرقس ۶: ۱-۶)

عیسی به ناصره بازگشته بود، جایی که یکسال قبل از آن وی را از کنیسه بیرون رانده و طرد کرده بودند (لوقا ۴: ۱۶-۳۰). به یقین عیسی در اثر فیض بی‌همانند خود بود که فرصت دیگری به آنها داد

تا کلام او را بشنوند، ایمان آورند و نجات یابند. لیکن قلب مردم هنوز سخت بود. آنها این مرتبه او را از خود دور نکردند بلکه فقط او را جدی نگرفتند.

شهرت و آوازه خداوند ما یکبار دیگر پیش از خود او به منطقه رسیده بود و به همین دلیل به او اجازه دادند تا در کنیسه صحبت کند. توجه داشته باشید که خدمت او در میان مردمی بود که وی را به خوبی می‌شناختند زیرا ناصره "زادگاه" عیسی بود. اما مردم ناصره فاقد بصیرت روحانی بودند. در حقیقت عیسی همان مطالبی را که قبلاً به آنان گفته بود، بدیشان تذکر داد که "نبی بی حرمت نباشد جز در وطن خود و در میان خویشان و در خانه خود" (مرقس ۴:۶؛ لوقا ۴:۲۴؛ یوحنا ۴:۴۴).

دو چیز موجب بهت و حیرت مردم ناصره بود: اعمال مقتدرانه و حکمت بی‌مانند عیسی. البته آنها تا آن زمان معجزه آشکاری از عیسی مشاهده نکرده بودند و اشاره آنان باید مربوط به اخباری باشد که در خصوص معجزات او شنیده بودند (مرقس ۱:۲۸ و ۴۵-۳:۷-۸-۵:۲۰-۲۱). در حقیقت بی‌ایمانی آنها مانع محکمی در راه خدمت بزرگتر عیسی در بین آنان ایجاد کرده بود.

مردم ناصره چه مشکلی با عیسی داشتند؟ به چه دلیل نمی‌توانستند به او اعتماد کرده و از قدرت و فیض عجیب او چنانکه دیگران برخوردار شده بودند، بهره مند شوند؟ ریشه اصلی در اینجا بود که آنها تصور می‌کردند او را به خوبی می‌شناسند. به هر حال قریب به سی سال در میان ایشان زندگی کرده بود، او را حینی که در کارگاه نجاری به کار مشغول می‌شد دیده بودند، و از دید آنها عیسی فقط یکی از اهالی ناصره به شمار می‌آمد. برای آنها عیسی یک آدم "معمولی" بود و دلیلی نداشت که خود را نسبت به او متعهد ببینند!

”آشنایی، تحقیر را پرورش می‌دهد.“ این ضرب‌المثل معروفی است که آنرا به پابلوس سوری که در قرن دوم پیش از میلاد می‌زیسته است منسوب می‌دانند. ”ایسوپ“ مفهوم این ضرب‌المثل را در یک روایت افسانه‌ای به تصویر کشیده است. در داستان او روباهی بود که هرگز در عمر خود با شیری روبرو نشده بود. روزی که با سلطان جنگل مواجه شد، از شدت وحشت نزدیک بود قالب تهی کند. در دومین ملاقات خود با شیر، چندان دچار وحشت نشد و در سومین مرتبه، روباه با او گرم گرفت و به گپ زدن پرداخت! ایسوپ نتیجه می‌گیرد که ”آشنایی می‌تواند هراس انگیزترین چیزها را بی‌خطر جلوه دهد.“

ضرب‌المثل مذکور را می‌توان اندکی شکافت. مثلاً زن و شوهری را تصور کنید که عاشق یکدیگر هستند؛ اما آیا تنها به این دلیل که همدیگر را به خوبی می‌شناسند، به ندرت به یکدیگر فکر می‌کنند؟ و یا دو نفر دوست صمیمی را در نظر بگیرید؛ آیا به این علت که چند سال از رفاقت و دوستی آنها گذشته است، کم‌کم از یکدیگر متنفر خواهند شد؟ فیلیپس بروکس گفته زیبایی در این مورد دارد: ”آشنایی، تحقیر را پرورش خواهد داد تنها زمانی که چیزهایی برای تحقیر شدن وجود داشته باشد و یا در میان مردمی درخور تحقیر زندگی کرد.“ نگاه تحقیرآمیز مردم ناصره به خوبی در سکوت آنان نسبت به عیسی نمایان است. اما این سکوت، حرفهای زیادی در مورد خود آنها دارد!

جهانگردی مشتاق، وارد یک نمایشگاه آثار هنری شد. نگاه او از یک تابلو به تابلوی دیگر حرکت می‌کرد بی‌آنکه با دقت به آنچه در قاب عکس‌های موجود در نمایشگاه بود توجه کند. سرانجام هنگام ترک نمایشگاه به یکی از کارکنان آنجا گفت: ”من چیز به خصوص

و جالبی در اینجا ندیدم.“ و کارمند پاسخ داد: ”آقا، این تابلوها نیستند که در اینجا محاکمه می‌شوند بلکه بازدید کنندگان هستند!“
مرد نجاری در ناصره زندگی می‌کرد که در کار خود استاد و ماهر بود. اما هیچکس انتظار نداشت که آن نجار، بتواند معجزه کند و یا حقایق اساسی کلام خدا را در کنیسه ایشان تعلیم بدهد. از کجا این قدرت و حکمت را یافته بود؟ آیا از خدا و یا از شیطان؟ (نگاه کنید به ۲۲:۳). و به چه دلیل برادران و خواهران او چنین قدرت و حکمتی ندارند؟ گذشته از همه اینها، چرا برادران و خواهرانش به او ایمان ندارند؟ مردم با خطاب کردن او با عنوان ”پسر مریم“ عملاً به وی توهین می‌کردند چرا که در آن روزگار هر پسری را با نام پدرش می‌شناختند نه با نام مادرش.

اهالی ناصره ”از او لغزش خوردند“ بدین معنا که در مورد او دچار اشتباه و کژ فهمی شدند. لغت یونانی به کار رفته در این قسمت، ریشه واژه انگلیسی Scandalize به معنای اهانت کردن و بی حرمت شمردن است. کِنِت وست در کتاب خود به نام *واژه شناسی وست* نوشته است: ”اهالی ناصره از درک او عاجز بودند و به همین دلیل وی را طرد کردند.“ عیسی به واقع ”سنگ لغزش“ برای آنها بود چون به او ایمان نداشتند (اشعیا ۸:۱۴؛ رومیان ۹: ۳۲-۳۳؛ ۱ پطرس ۲:۸).

شما در انجیل تنها دو مرتبه مشاهده می‌کنید که عیسی متعجب شده باشد. یکبار در همین قسمت است که بی‌ایمانی یهود او را متعجب ساخت و یکبار نیز از ایمان عظیم افسر رومی (یک غیر یهودی) در لوقا ۷:۹ شگفت زده شد. این مرتبه عیسی ناصره را ترک کرد و به سفر خود در سایر شهرها و روستاهای استان جلیل ادامه داد. هنگامی که می‌دید مردم در چه وضعیت اسفانگیزی بسر

می‌بردند (متی ۹: ۳۵-۳۸) قلب او می‌شکست. به همین علت تصمیم گرفت که شاگردان خود را با قدرت و اقتدار خویش به اطراف و اکناف بفرستد.

۲- بی‌ایمانی دشمنان او (مرقس ۶: ۷-۲۹)

اصل دعوت عیسی از دوازده رسول با این هدف انجام شد که در همراهی او تعلیم ببینند و به تدریج آماده شوند تا هنگامی که او به نزد پدر بازگشت، ادامه‌دهنده خدمت او باشند (یوحنا ۳: ۱۳-۱۵). پیش از آنکه ایشان را بفرستد، مجدداً بر اقتدار داده‌شده به آنها در شفای بیماران و اخراج ارواح شریر تأکید کرد (مرقس ۶: ۷). و در ضمن دستوراتی نیز به آنها داد (متی ۱۰ جزئیات بیشتری را در اختیار می‌گذارد).

عیسی به آنان گفت که آنچه را با خود دارند به همراه ببرند و تجهیزات مخصوصی در آن سفر خدمتی با خود نداشته باشند. لزومی نداشت که کوله‌بارهایی را به همراه خود ببرند (یعنی نباید فوریت این "ماموریت" را نادیده بگیرید). عیسی می‌خواست که آنها به حد کفایت مجهز باشند اما نه به گونه‌ای که با تکیه بر ملزومات خود از زندگی با تکیه بر ایمان دست بکشند. لغت توشه‌دان در اینجا به معنی "کیسه اعانات" است. آنها اجازه نداشتند حتی برای تأمین خوراک یا هزینه سفر خود از سایرین اعانه دریافت کنند.

در خلال آن سفر ممکن بود هم با مهمان‌نوازی دوستان روبرو شوند، و هم با عداوت دشمنان. عیسی به شاگردان خود تذکر داد که در هر شهر یا روستایی که وارد شدند، تنها در یک محل اقامت کنند و بخاطر خوراک یا مسکن نقل مکان نکنند. به هر حال آنها خادم بودند نه میهمانانی از خود راضی. اگر در یک خانه یا روستا، آنها

را نمی‌پذیرفتند، آنگاه شاگردان محق بودند که داوری خدا را بر آن مردم اعلام کنند. در میان یهودیان مرسوم بود که وقتی از مناطق غیر یهودی نشین عبور می‌کردند، خاک نشسته بر پاهای خود را می‌افشاندند، اما تکرار این عمل از سوی شاگردان عیسی در قبال یهودیان، یک امر تازه بود (لوقا ۱۰: ۱۰-۱۱؛ اعمال ۱۳: ۵۱).

کلمه "فرستاد" در آیه ۷ واژه یونانی apostello می‌باشد که ریشه لغت انگلیسی apostle است. و به معنای "فرستادن شخصی برای انجام یک ماموریت خاص به نمایندگی از فرستنده خود و تحقق خواست او" می‌باشد. عیسی به آن دوازده شاگرد خود، هم اقتدار رسولی بخشید و هم قدرت الهی برای انجام آنچه از ایشان خواسته بود. آنان در هر آنچه انجام می‌دادند و یا بر زبان می‌آوردند، نمایندگان عیسی بودند.

پیش از این در مرقس ۳: ۱۶-۱۹ دیدیم که فهرست اسامی رسولان به صورت زوجی ذکر شده است: پطرس و اندریاس، یعقوب و یوحنا، فیلیپس و برتولما و سایرین. عیسی آنها را دو به دو فرستاد چرا که برای خادمین سفر کردن در کنار یکدیگر همواره بهتر و ایمن‌تر است. "دو از یک بهترند" (جامعه ۴: ۹)؛ و نیز چنانکه دیدیم بر طبق شریعت، شهادت دو نفر برای اثبات یک امر، کافی بود (تثنیه ۱۷: ۶-۱۹؛ ۱۵: ۱۹؛ ۲ قرننیا ۱۳: ۱). به این ترتیب آنها نه تنها به یکدیگر کمک می‌کردند بلکه از همدیگر نیز یاد می‌گرفتند.

شاگردان عازم انجام ماموریت شدند و آنچه را عیسی خواسته بود بجا آوردند. بسیار قابل توجه و چشمگیر است که گروهی از افراد معمولی توانستند نمایندگان خدای قادر مطلق باشند و اقتدار الهی خود را با انجام معجزات به اثبات برسانند. احکام خدا همواره با قدرت تحقق آنها همراه است (۲ قرننیا ۳: ۵-۶). شاگردان مژده

ملکوت را موعظه و گناهکاران را به توبه دعوت کردند و بیماران زیادی را شفا دادند (مرقس ۶: ۱۲-۱۳؛ لوقا ۹: ۶).

اخبار مربوط به خدمت عیسی با عملکرد شاگردان بیش از پیش در همه جا منتشر شده و حتی به کاخ هیروودیس آنتیپاس نیز رسیده بود (لوقا ۹: ۷). مرقس او را "هیروودیس پادشاه" خوانده است، لقبی که هیروودیس مایل بود داشته باشد، اما در حقیقت او فقط یک تیتراک بود یعنی حاکم بر یک چهارم کشور. هنگامی که هیروودیس کبیر از دنیا رفت، فاتحان رومی قلمرو او را میان سه پسرش تقسیم کردند و آنتیپاس، حاکم (تیتراک) جلیل شد.

هیروودیس آنتیپاس با دختر آریتاس چهارم ازدواج کرده بود. اما بعد او را طلاق داد و با هیروودیا همسر برادر خود فیلیپ ازدواج کرد. این یک وصلت نامبارک و مخالف با شریعت موسی بود (لاویان ۱۸: ۱۶ و ۲۰: ۲۱). یحیی تعمید دهنده با شهادت در قبال پادشاه ایستاده و او را بخاطر این گناه محکوم کرده بود. هنگامی که هیروودیس گزارشات مرتبط با عیسی را شنید، یقین کرد که یحیی تعمید دهنده از مردگان برخاسته است تا دوباره او را محکوم کرده و آزارش بدهد! وجدان هیروودیس او را معذب می‌ساخت لیکن حاضر نبود با گناهان خود روبرو شود و توبه کند.

در این قسمت مرقس نگاهی به گذشته انداخته تا شرح دستگیری و اعدام ناعادلانه یحیی تعمید دهنده را بازگو کند. حتی در این گزارش کوتاه نیز فضای متشنج درون کاخ به خوبی احساس می‌شود. هیروودیس از یحیی وحشت داشت و قلباً مایل بود به سخنان او گوش دهد، در عین حال متحیر بود که در قبال او چه واکنشی می‌توانست داشته باشد. از سوی دیگر، ملکه "هیروودیا" از یحیی به شدت نفرت داشت و خواستار مرگ او بود و صبورانه انتظار

می‌کشید تا زمان مناسب فرا برسد. این دو به لحاظ اعمال ظالمانه و ماهیت شریر و ناپاک خود، تداعی‌کننده اخاب و ایزابل هستند (۱ پادشاهان ۱۸-۲۱).

عاقبت روزی که هیرودیا انتظار آن را داشت فرا رسید (۶:۲۱) و او توانست نقشه خود را عملی کند. آن روز مراسم جشن ولادت هیرودیس بود. ضیافت‌ها و مجالس جشن و سرور سلطنتی در به نمایش گذاشتن ثروت و حشمت حاکم و تدارک وسایل شادی و تفریح میهمانان به گونه‌ای مبالغه‌آمیز برگزار می‌شدند. یهودیان هیچگاه مایل نبودند که دخترهایشان در مقابل مردان به رقص و پایکوبی بپردازند و حتی بسیاری زنان غیر یهود نیز دختران خود را از آنچه که دختر هیرودیا انجام داد منع می‌کردند (روایات تاریخی به ما می‌گویند که نام آن دختر، سالومه بوده است). اما رقصیدن آن دختر بخشی از نقشه مادرش برای از میان برداشتن یحیی بود و سالومه وظیفه خود را به خوبی انجام داد.

زمانی که هیرودیس درخواست هولناک سالومه را شنید، "به شدت محزون گشت" (در ۱۴:۳۴ از همین فعل برای عیسی استفاده شده است). اما باید به قولی که در حضور مهمانان مجلس داده بود عمل می‌کرد. کلمه "قسم" در آیه ۲۶ به صورت جمع به کار رفته است "به جهت قسم‌های مکرر" و نشان می‌دهد که هیرودیس چنان تحت تاثیر نمایش آن دختر قرار گرفته بود که چندین بار اشتیاق خود برای پاداش دادن به او را در جمع ابراز کرده بود. هیرودیس قصد داشت از این طریق، مهمانان خود را تحت تاثیر قرار بدهد اما نتیجه کاملاً بر خلاف تصور او بود. هیرودیس هیچگاه آنقدر شهامت نداشت که از کلام یحیی اطاعت کند، و حال می‌بایست از کلام خودش اطاعت می‌کرد! پیامد این امر، مرگ یک انسان مقدس بود.

نکته بسیار جالب این است که هیچیک از رهبران مذهبی و متنفذ یهود بعد از دستگیر شدن یحیی کوچکترین تلاشی برای رهانیدن او انجام نداده بودند. مردم عادی یحیی را پیامبری از جانب خدا می‌دانستند لیکن رهبران مذهبی از پیام او اطاعت نمی‌کردند (مرقس ۱۱: ۲۷-۳۳). مرگ یحیی، نخستین مورد از سه جنایت وحشتناک در تاریخ اسرائیل بود. دو مورد دیگر عبارتند از مصلوب کردن مسیح و سنگسار کردن استفان (اعمال ۷). برای درک بهتر اهمیت این وقایع، آیات ۳: ۲۲-۳۰ مرقس را مجدداً مطالعه کنید. هیروودیس وحشت داشت که مبادا سخنان یحیی، مردم را به طغیان و شورش تحریک کند چیزی که هیروودیس به هیچ وجه خواهان آن نبود. در عین حال می‌خواست خشنودی همسرش را بدست آورد، حتی اگر این کار به بهای کشتن یک مرد خدا تمام می‌شد.

شاگردان یحیی اجازه یافتند که بدن استاد خود را دفن کنند. سپس به نزد عیسی رفتند تا او را از آنچه اتفاق افتاده بود مطلع کنند (متی ۱۴: ۱۲). تردیدی نیست که مرگ یحیی عمیقاً خداوند ما را متأثر ساخته بود و می‌دانست که یک روز خود نیز باید این راه را طی کند. هیروودیس آنتیپاس را یکبار دیگر در اناجیل می‌بینیم و آن زمانی است که با عیسی روبرو شد و امیدوار بود او معجزه‌ای برایش انجام دهد (لوقا ۲۳: ۶-۱۲). عیسی با این فرد زناکار و جنایت‌پیشه حتی کلامی سخن نگفت تا چه رسد به اینکه برای خشنودی او معجزه انجام بدهد! عیسی برای هیروودیس لقب ”روباه“ را به‌کار برد (لوقا ۱۳: ۳۱-۳۵) که توصیف مناسبی برای آن مرد حيله‌گر و مکار بود. در سال ۳۹ میلادی، هیروودیس اغریپاس (اعمال ۱۲: ۱) برادرزاده هیروودیس آنتیپاس، از او نزد امپراتور روم اعتراض کرد و امپراتور،

آیا کسی به خادم خدا اعتماد خواهد کرد؟ ۸۵

آنتیپاس را عزل و تبعید کرد. ”زیرا که شخص را چه سود دارد هرگاه تمام دنیا را ببرد و نفس خود را ببازد؟“ (مرقس ۸: ۳۶).

۳- ناباوری شاگردان او (مرقس ۶: ۳۰-۵۶)

عیسی شاگردان خود را که از ماموریت بازگشته بودند به مکان خلوت و آرامی هدایت کرد تا اندکی استراحت کنند. او در نظر داشت با آنها در خصوص کارهای انجام شده گفتگو کند و ایشان را برای ماموریت بعدی آماده گرداند. چنانکه وئس هاوئر گفته است: ”اگر استراحت نکنید، از ادامه کار باز خواهید ماند.“ حتی پسر خدا نیز به زمانی برای آرمیدن نیاز داشت تا با دوستان خود مشارکت داشته باشد و در حضور پدر تجدید قوا کند.

عامل دیگری موجب افزایش مخالفت‌های رهبران مذهبی و سیاسی شده بود. قتل یحیی به دست هیروودیس نشان می‌داد که ”اوضاع و احوال“ تغییر کرده و عیسی و شاگردانش نیز باید بیشتر احتیاط کنند. در فصل بعد شاهد مشکلاتی خواهیم بود که خصومت و کینه‌توزی سران مذهبی یهود و انتظارات سیاسی مردم، برای عیسی ایجاد می‌کرد (یوحنا ۶: ۱۵). بهترین کار همانا کنارگیری از آنان بود.

اما جماعت مشتاق همه جا در پی عیسی بودند و او را رها نمی‌کردند. آنها به دنبال عیسی به بیت صیدا آمده بودند و امید داشتند که معجزات بیشتری از او برای شفای بیماران ببینند (لوقا ۹: ۱۰-۱۱؛ یوحنا ۶: ۱). علی‌رغم آنکه جماعت موجب وقفه در اهداف عیسی شده بودند، لیکن ایشان را با با رویی گشاده پذیرفت، تعلیم داد و بیماران را شفا بخشید. از آنجا که من بارها با چنین وقفه‌هایی در خدمت خود روبرو بوده‌ام، از شکیبایی و رحمت عیسی تعجب می‌کنم. عملکرد او الگوی شایسته‌ای برای پیروی کردن ما می‌باشد!

مرقس از دو معجزه عیسی در این قسمت یاد کرده است.

۱ - خوراک دادن به پنج هزار نفر (۶: ۳۳-۴۴). عیسی

شاگردان خود را به ماموریت فرستاده بود چون شفقت عظیمی برای مردم داشت (متی ۹: ۳۶-۳۸). اما در این زمان که جمعیت نیازمند به سوی عیسی آمده بودند، شاگردان می‌خواستند به نحوی آنها را دور کنند! آنان هنوز نیاموخته بودند که زندگی را از دید عیسی بنگرند. از نظر شاگردان آن جماعت انبوه مایه دردسر و مزاحمت بودند، اما از دید عیسی، آنان گوسفندانی بودند بی‌شبان!

هنگاهی که دی. ال. مودی سرگرم احداث ساختمان بزرگ مدرسه یکشنبه در شیکاگو بود، کودکان از نقاط مختلف نزد او می‌آمدند. اغلب آنها از سوی کلیساها و سایر مدارس یکشنبه به آنجا فرستاده شده بودند تا با آقای مودی باشند. زمانی که از آنها سؤال شد که چرا مسافت زیادی را طی کرده‌اند تا در مدرسه مودی حضور یابند، پسر بچه‌ای پاسخ داد: "چون آنها عاشق این آقا در آنجا هستند!" کودکان توانسته بودند چیزی متفاوت را عنوان کنند.

شاگردان برای رفع مشکل مزاحمت مردم دو پیشنهاد داشتند: یا به مردم بگویند که هر کس برای یافتن خوراک خود به روستاهای اطراف برود، یا خودشان مقدار کافی پول در اختیار داشته باشند تا بتوانند برای تمام آن جماعت، نان تهیه کنند. تا جایی که شاگردان می‌توانستند تشخیص بدهند، آنها در زمانی اشتباه و در مکانی اشتباه قرار داشتند که هیچ کاری از دستشان ساخته نبود! با چنین نگرشی باید گفت که آنها واقعا گروه ایده‌آلی بودند!

عیسی به شرایط نگاه کرد، نه به حجم مشکل، و آن شرایط را به عنوان موقعیتی برای توکل بر پدر و تجلی جلال نام او دانست. رهبر کارآمد فردی است که امکانات و نیروی بالقوه موجود در

مشکلات را می‌نگرد و با ایمان عمل می‌کند. شاگردان در ارزیابی موقعیت بر اساس حکمت انسانی، حجم مشکل را می‌دیدند نه نیروی بالقوه موجود را. چه زمانها که قوم خدا با نارضایتی لب به گلایه گشوده‌اند که ”اگر به حد کافی پول داشتیم می‌توانستیم کاری انجام دهیم.“ دویست دینار در آن زمان معادل دستمزد یک سال یک کارگر معمولی بود! اما اولین قدم، برآورد امکانات مالی خودمان نیست، بلکه تشخیص اراده خدا و تکیه بر او جهت رفع نیازها است. این اندریاس بود که پسر نوجوان را با سبد پنج نان و دو ماهی که همراه داشت معرفی کرد (یوحنا ۶: ۸-۹). خداوند فرمود که مردم با تقسیم شدن به دسته‌های منظم بر روی چمن‌ها بنشینند (مزمور ۲۳: ۲ و ۷۸: ۱۹). این ضیافت الهی کاملاً در تقابل با ضیافت‌های هوسرانی و پر طمطراق هیرودیس قرار داشت. عیسی یک نان را برداشت، برکت داد و پاره کرد، و آنگاه نان را به شاگردان سپرد تا میان جماعت گرسنه تقسیم کنند. معجزه همان زمان در دست‌های عیسی اتفاق افتاده بود نه در دست شاگردان. آنچه ما به او تقدیم کنیم، می‌تواند آن را برکت داده، افزون کند. ما تولیدکننده نیستیم، بلکه فقط توزیع‌کننده.

یوحنا می‌گوید که عیسی از این معجزه استفاده کرد تا مردم را در مورد ”نان حیات“ تعلیم دهد (یوحنا ۶: ۲۲). به هر حال اگر چه نیاز مادی مردم برای او مهم بود، اما عیسی صرفاً برای رفع احتیاج جماعت معجزه نکرد. هر معجزه در جای خود مکاشفه‌ای از خود او بود — موعظه‌ای عملی و عینی. در اکثر مواقع، مردم از دیدن معجزات او حیرت می‌کردند و او را به خاطر آنچه برایشان انجام داده بود تکریم می‌کردند، لیکن از درک پیام روحانی آن معجزات

قاصر بودند (یوحنا ۱۲: ۳۷). آنها بخشش را می‌خواستند نه بخشنده را؛ برکات جسمانی را طلب می‌کردند نه غنای روحانی را.

۲- **فرو نشانیدن توفان (مرقس ۶: ۴۵-۵۶)**. این معجزه در بطن خود دو معجزه دیگر را جای داده است: راه رفتن عیسی بر روی آب و راه رفتن پطرس بر روی آب (مرقس این قسمت را نقل نکرده است؛ می‌توانید به متی ۱۴: ۲۸-۳۲ مراجعه کنید). عیسی توفان را فرو نشانید و به محض آنکه قدم به درون زورق گذاشت، همگی به ساحل رسیده بودند (یوحنا ۶: ۲۱)! به طور حتم آن شب، ”شب عجایب و شگفتی‌ها“ برای شاگردان بود!

چرا عیسی به شاگردان خود اصرار کرده بود که بدون او سفر کنند؟ به این دلیل که خود بتواند آن جماعت را مرخص کند زیرا ممکن بود شاگردان نیز هم صدا با مردم هیجانزده از آن معجزه، عیسی را به عنوان پادشاه زمینی معرفی کنند (یوحنا ۶: ۱۴-۱۵). شاگردان هنوز برای مواجه شدن با چنین آزمایشی آماده نبودند چرا که تصور آنها از ملکوت هنوز هم استقرار یک حکومت ملی و نظام سیاسی بود.

و دلیل دوم اینکه عیسی می‌خواست جایگاه ایمان را به آنان تعلیم بدهد. درسی که برای کمک به آماده کردن ایشان جهت تداوم ماموریتی که بعد از صعود عیسی فرا روی آنان قرار می‌گرفت، از ضرورتی حیاتی برخوردار بود. شاگردان به تازگی از ماموریت موفق خود بازگشته بودند، بیماران شفا داده و انجیل را موعظه کرده بودند. آنها در معجزه خوراک پنجهزار نفر سهیم بودند و اکنون در ”بلندای روحانیت“ قرار داشتند و این برای آنها خطرناک بود. خوب است که بر قله کوه بایستید مشروط بر آنکه گامی اشتباه بر ندارید و سقوط نکنید.

پیروزی‌ها و برکات روحانی باید در تعادل با نبردها و بارهای روحانی باشند. به عبارت دیگر، شاید ما به عوض آنکه فرزندان بالغ خدا باشیم، صرفاً کودکانی نازپروده هستیم. در یک موقعیت مشابه، عیسی بعد از یک روز موفق در تعلیم کلام خدا، شاگردان را در میان توفان دریا هدایت کرده بود (مرقس ۴: ۳۵-۴۱). و اکنون پس از یک خدمت معجزه‌آسا مجدداً شاگردان خود را با توفان مواجه کرد. یک نکته بسیار جالب در کتاب اعمال، این است که شاگردان، بعد از آنکه پنجهزار نفر را برای مسیح صید کرده بودند، با "توفان" جفای مقامات مذهبی مواجه شدند (اعمال ۴: ۱-۴). شاید در آن زمان نیز رسولان خاطره روبرو شدن با توفان را بعد از معجزه خوراک پنجهزار نفر به یاد آورده و از این اطمینان که عیسی ایشان را تنها نخواهد گذاشت، شهادت و دلگرمی پیدا کرده باشند.

هر تجربه جدید در آزمایش‌ها عامل ارتقا سطح ایمان و شهادت ما خواهد بود. در اولین تجربه توفان، شاگردان از حضور عیسی در کنار خود برخوردار بودند. لیکن در تجربه دوم، عیسی جدا از آنان در کوه به دعا برای آنها مشغول بود. او زندگی بر حسب ایمان را به ایشان تعلیم می‌داد. (در این راستا توجه داشته باشید که حتی وقتی عیسی با ایشان در زورق بود آنها هنوز می‌ترسیدند!) این صحنه، نمایی از موقعیت و شرایط کنونی قوم خدا را نشان می‌دهد: ما امروزه در وسط دنیای توفان‌زده قرار داریم؛ به شدت تلاش می‌کنیم اما به نظر می‌رسد در حال پایین رفتن و غرق شدن هستیم. لیکن عیسی در جلال خود برای ما شفاعت می‌کند. آنگاه که همه چیز در اطراف ما به غایت تیره و تار به نظر می‌رسند، او به سوی ما می‌آید - و ما به سلامت به ساحل خواهیم رسید!

امواج سهمگینی که شاگردان (از جمله ماهیگیران گروه) را هراسان کرده بود، صرفاً پلکانی بود که خداوند عیسی را بسوی ایشان می‌آورد. او منتظر ماند تا شرایط به گونه‌ای مستاصل‌کننده بشود که شاگردان دریابند با کوشش و توان خود هیچ کاری از پیش نمی‌برند. اما چرا عیسی به نحوی عمل کرد که گویی قصد داشت از کنار ایشان بگذرد؟ چون می‌خواست که آنها متوجه او باشند، به او اعتماد کنند و وی را به قایق دعوت کنند. اما آنها او را تشخیص ندادند بلکه با وحشت زیاد فرید برآوردند چون تصور کرده بودند که او یک شب است!

عیسی با این کلمات، ایشان را تسلی داد: ”خاطر جمع دارید. من هستم. ترسان مباشید“ (مرقس ۶: ۵۰). در این لحظه بود که پطرس از وی درخواست می‌کند که اجازه دهد تا او نیز بر روی آب قدم بگذارد. اما مرقس از شرح ماجرا صرف‌نظر کرده است. روایات سنتی می‌گویند که مرقس کتاب خود را بر اساس شنیده‌هایش از پطرس نوشته است. بنابراین شاید پطرس از بیان جزئیات ماجرا امتناع کرده است تا خوانندگان تصویری ناصحیح از او در ذهن خود نسازند. خیلی ساده است که پطرس را به خاطر فرو رفتن در آب مورد انتقاد قرار دهیم. لیکن آیا شما هرگز از یک قایق در وسط دریا بیرون رفته‌اید؟

شاگردان در این آزمون شکست خوردند چون بصیرت روحانی و قلب پذیرا نداشتند. معجزه پنج نان و دو ماهی تأثیری ماندگار بر آنان نداشته است چون درک نکرده بودند که اگر عیسی با برکت دادن آن خوراک اندک، قادر به سیر کردن هزاران نفر بوده است، پس به یقین می‌توانست ایشان را نیز در توفان حمایت و حفاظت کند. حتی پیروان عیسی مسیح نیز می‌توانند گرفتار سخت‌دلی شوند اگر درس

روحانی خود را که باید در دوران زندگی و خدمت خود بیاموزند، مورد غفلت قرار دهند.

با نگاه دوباره به این دو معجزه متوجه می‌شوید که عیسی مسیح هم *تامین کننده* است و هم *حمایت کننده*. ”خداوند شبان من است. محتاج به هیچ چیز نخواهم بود... از بدی نخواهم ترسید“ (مزمور ۲۳: ۱ و ۴). اگر به او توکل کنیم، همیشه به حد کفایت خواهیم داشت و در امنیت خواهیم بود بدون اینکه چند و چون شرایط، مهم باشد. مهمترین نکته این است که به او توکل و اعتماد داشته باشیم.

مرقس این قسمت از کتاب خود را با روایت مثبتی از شفا یافتن شمار کثیری از بیماران به پایان برده است. آن افراد ایمان داشتند و پاداش ایمان خود را دریافت کردند. این صحنه در نقطه مقابل صحنه ناصره قرار گرفته است که در آنجا عیسی به سبب بی‌ایمانی مردم جز چند نفر معدود را شفا نداده بود.

”غلبه‌ای که دنیا را مغلوب ساخته است، ایمان ماست.“ (۱ یوحنا ۴: ۵). به این خادم، توکل کنید! او هرگز شکست نمی‌خورد.

خادم - معلم

مرقس ۱:۷ - ۲۶:۸

مرقس در انجیل خود عمدتاً بر ثبت آنچه عیسی انجام داده است تاکید دارد. اما در این بخش از مطالعه خود متوجه خواهید شد که مرقس پاره‌ای از تعالیم مهم خداوند را ثبت کرده است. مرقس همچنین به خدمت عیسی در بین غیر یهودیان اشاره کرده که برای خوانندگان رومی او بسیار جالب بوده است. در این فصل از کتاب مرقس با سه تعلیم از عیسی خادم-معلم روبرو هستیم:

۱- تعلیم دادن به یهودیان (مرقس ۷: ۱-۲۳)

این صحنه شامل چهار قسمت است که با متهم کردن شروع می‌شود (۷: ۱-۵). سران مذهبی یهود اکنون به طور آشکار با خداوند و خدمت او به عداوت برخاسته بودند. تعقیب کردن عیسی از یک مکان به مکان دیگر در آن زمان عجیب و غیر معمول نبود. آنها همه جا به دنبال عیسی بودند تا شاید موردی برای انتقاد کردن از او بیابند. در این صحنه، آنها شاگردان عیسی را به این دلیل که دستان خود را مطابق رسم یهود پیش از تناول غذا نشسته بودند مورد نکوهش قرار می‌دهند. این رسم نه ارتباطی با بهداشت فردی داشت و نه حکم شریعت بود، بلکه یک امر سنتی بود که مشایخ و فریسیان بر مردم تحمیل کرده بودند (متی ۲۳: ۴).

خداوند ما قبلاً رسوم خود-ساخته آنان در خصوص سبت را نقض کرده بود (مرقس ۲: ۲۳-۵: ۳) و به همین علت زمانی که دیدند شاگردان "با دستهای ناپاک" غذا می‌خورند بلافاصله در صدد متهم

کردن عیسی برآمدند. چرا یک چنین مورد پیش پا افتاده و جزیی می‌بایست موجب رنجش سران مذهبی شده باشد؟ چرا آنها دفاع از این سنت کم اهمیت را چنین لازم و ضروری می‌دانستند؟ به این خاطر که خداوند ما پیش از آن خودنمایی و تظاهر آنها را بوضوح به رخ کشیده و همین موجب آزرده‌گی و رنجش آنان شده بود. گذشته از اینها، اینگونه اعمال از پدران ایشان به ایشان به ارث رسیده بود و در طول قرن‌ها به ایشان اقتدار و تسلط داده بود! یهودیان رسوم سنتی خود را "حصار شریعت" می‌نامیدند. شریعت، حامی سنت نبود بلکه این سنت بود که از شریعت حمایت می‌کرد!

اما در این میان مسایل مهمتری وجود داشت. هرگاه یهودیان سنت شستشوی دست را اجرا می‌کردند در واقع نشان می‌دادند که خودشان مردمی "خاص" هستند و سایرین "تاپاک و آلوده" می‌باشند! اگر یک یهودی برای خرید مواد غذایی به بازار می‌رفت، ممکن بود با دست زدن به چیزی که قبلاً یک سامری یا یک غیر یهودی آن را لمس کرده است، "ملوث" بشود. این سنت قرن‌ها قبل شکل گرفته بود تا به یهودیان یاد آور شود که به عنوان قوم منتخب خدا، باید امتی جداشده باشند. اما در گذر ایام به تدریج از یک سنت خوب تنها پوسته‌ای ظاهری و توخالی بر جای مانده بود که به تکبر و انزوی مذهبی منتهی می‌شد.

این رسم شستشو، نه تنها نشانگر یک نگرش ناصحیح نسبت به مردم بود، بلکه همچنین موجب شکل‌گیری یک باور غلط در مورد ماهیت گناه و تقدس فردی شده بود. عیسی در موعظه بالای کوه خود به وضوح اعلان داشته بود که تقدس واقعی یک امر درونی و باطنی است و نه صرفاً یک سلسله اعمال و روابط ظاهری. فریسیان ریاکار تصور می‌کردند که چون از آلودگی‌های ظاهری دوری

می‌کنند، بنابراین اشخاص مقدسی هستند. عیسی تعلیم داد که اگر چه یک فرد از احکام ظاهری شریعت اطاعت کند اما می‌تواند در قلب خود ناقض شریعت باشد. «آلودگی» ظاهری ارتباط اندکی با شرایط قلبی و درونی فرد دارد.

بنابراین، تقابل نه تنها میان حقایق الهی و سنت انسانی بود، بلکه همچنین میان دو نگرش متفاوت به گناه و تقدس نیز کشمکش وجود داشت. این رویارویی به هیچ عنوان یک تضاد و برخورد جزئی و کم اهمیت نبود بلکه به قلب حقیقت ایمان مذهبی مربوط می‌شد. هر نسل جدیدی باید با تعارضی مشابه مواجه شود چرا که طبیعت انسانی خواهان حفظ سنت‌های کهنه و خود-ساخته خویش است و نسبت به اطاعت از کلام زنده خدا، اهمال و نافرمانی می‌کند. کاملاً درست است که پاره‌ای از مناسک و شعایر سنتی در یادآوری میراث غنی و شکوهمند ما موثر هستند و یا به عبارتی مانند «سیمان» در محکم نگه داشتن نسل‌ها عمل می‌کنند، لیکن باید هوشیار باشیم که مبادا سنت جانشین حقیقت گردد. این می‌تواند یک آزمون خوب و ثمربخش باشد که سنن کلیسایی خود را با محکم کلام خدا بیازماییم و در صورت لزوم شهادت اصلاح و تغییر آنها را داشته باشیم. (توجه داشته باشید که لغت *روایات* [سنتها] در رساله دوم تسالونیکیان ۲: ۱۵ به پیکره اصلی آموزه‌های راستین رسولان اشاره دارد که به رهبران کلیسا «سپرده شده بود». نگاه کنید به ۲ تیموتائوس ۲: ۲).

قسمت دوم را می‌توان *تقبیح و نکوهش* نامید (مرقس ۷: ۶-۱۳) که طی آن عیسی از شاگردان خود دفاع کرده و ریاکاری متهم کنندگان آنها را آشکار و محکوم ساخته است. ابتدا عیسی آیه‌ای از اشعیا ۲۹: ۱۳ نقل کرد و سپس به شریعت موسی (خروج

۱۲:۲۰ و ۱۷:۲۱؛ لاویان ۹:۲۰) اشاره کرد. فریسیان در قبال شریعت موسی و نبوت انبیا چه جایی برای بحث و جدل داشتند؟ فریسیان با حمایت از مناسک سنتی خویش موجب افول خوی و منش خود و شخصیت کلام خدا شده بودند. آنان ریاکار بودند، "متظاهرائی" که عبادات مذهبی ایشان بیهوده بود. پرستش حقیقی باید از قلب برخاسته و توسط حقیقت و راستی خدا هدایت شده باشد، نه از عقاید و باورهای شخصی انسان. چه تاثر انگیز است که اشخاص مذهبی از روی نا آگاهی و غفلت به اجرای مناسک آیینی خود بپردازند و نسبت به اجرای آنها بیش از پیش اصرار داشته باشند! اما در این مسیر، نه تنها شخصیت و منش خود را نابود می‌کنند، بلکه تاثیرگذاری و اقتدار کلام خدا را که مدعی پاسداری آن هستند نیز به اضمحلال می‌کشانند. به این نکات توجه کنید: آنها آموزه‌های خود را به عنوان کلام خدا تعلیم می‌دادند (مرقس ۷:۷)؛ کلام خدا را ترک کرده بودند (۸:۷)؛ حکم خدا را باطل کرده بودند (۹:۷)؛ و قوت کلام خدا را مستور ساخته بودند (۱۳:۷). کسانی که برای رعایت سنت‌های خود-ساخته انسانی، بیشتر از کلام خدا حرمت و عزت قایل هستند، به تدریج قوت کلام خدا را در زندگی خود از دست می‌دهند. مهم نیست که چقدر متدین و با اخلاص به نظر می‌رسند، قلب آنها از خدا دور است.

تاریخ نشان می‌دهد که رهبران مذهبی یهود، روایات و سنت‌های خود را فوق از کلام خدا تلقی کرده‌اند. ربّی الیعازار گفته است: "کسی که کتب مقدس را به گونه‌ای تفسیر کند که مخالف با سنت باشد، هیچ جایگاهی در جهان آینده ندارد." میشنا که مجموعه روایات یهود در تلمود است می‌گوید: "تعلیم هر آموزه‌ای که مخالف با صدای ربّی‌ها باشد گناهی بسیار بزرگتر از تعلیم دادن نکته‌ای بر خلاف کتب

مقدس است.“ قبل از آنکه بخواهیم از دوستان یهودی خود انتقاد کنیم، خوب است نگاهی به میزان نفوذ و تاثیر گذاری “پدران کلیسا” در کلیساهای مسیحی خود داشته باشیم. شاید ما نیز در ارجح شمردن روایات انسانی نسبت به راستی کلام خدا مقصر باشیم.

عیسی بعد از برملا کردن ریاکاری و ظاهرسازی آنها، به شریعت موسی رجوع کرد و خاطر نشان ساخت که آنها حکم پنجم از ده فرمان را نقض کرده‌اند. آنان به روش ساده‌ای حکم شریعت را نقض می‌کردند و احساس گناه نیز نداشتند. فریسیان به مردم تحمیل کرده بودند که به عوض حمایت کردن از والدین خویش، پول خود را در راه خدا (قربان یا هدیه؛ نگاه کنید به اعداد ۳۰) بدهند و مدعی باشند که دارایی خود را در راه “اهداف روحانی” خرج کرده‌اند و کاری بیش از رسیدگی به نیازهای والدین خود انجام داده‌اند. بنابراین فریسیان از این طریق به انباشت ثروت ادامه می‌دادند، در حالی که عملاً آن ثروت به خدا تعلق داشت. آنها مدعی بودند که خدا را محبت می‌کنند لیکن هیچ محبتی به والدین خود نداشتند!

سومین قسمت این صحنه، اعلان عمومی بود (مرقس ۷: ۱۴-۱۶). عیسی به تمام جماعت خطاب کرد که منشا زندگی مقدس در درون انسان قرار دارد، و نه بیرون از او. در حقیقت او تمام قوانین “پاکی و ناپاکی” خوراک در نظام موسی را ملغی اعلام کرد، لیکن توضیح بیشتری در باره این حقیقت بنیادی به جماعت نداد و بعداً به طور خصوصی آن را برای شاگردان خود تفسیر کرد.

به یقین مخالفین و دشمنان عیسی معنای اعلان عمومی او را فهمیده بودند و متوجه شدند که او یکی از “حصارهای” جداسازنده یهود از امتهای را فرو ریخته است. البته شریعت تا زمانی که عیسی روی صلیب جان داد، کنار گذاشته نشده بود (افسیان ۲: ۱۴-۱۵)؛

کولسیان ۲: ۱۴)، اما اصلی که عیسی اعلان کرد در طول تاریخ حقانیت خود را نشان داده است. در هر برهه از تاریخ، تقدس حقیقی موضوعی قلبی و درونی، و ارتباطی صحیح با خدا بر مبنای ایمان بوده است. طهارت و پاکی تشریفاتی، یک موضوع ظاهری بود که نشانه و گواه ایمان محسوب می‌شد (مزمور ۱۵: ۶ و ۱۰ و ۱۶-۱۷). موسی در کتاب تثبیه به وضوح اعلان کرده بود که خدا صرفاً اطاعت ظاهری از احکام را نمی‌خواهد بلکه خواهان آن محبت و اطاعتی است که از درون و قلب سرچشمه گرفته است (تثبیه ۶: ۴-۵ و ۱۰: ۱۲ و ۳۰: ۶ و ۲۰).

چهارمین قسمت تفسیر است که شاگردان به طور خصوصی از عیسی "معنی مثل" را سؤال کردند و خداوند ما آن را برای ایشان تفسیر کرد (مرقس ۷: ۱۷-۲۳). تفسیر او از دید ما امروزه کاملاً آشکار و واضح است لیکن باید به یاد داشته باشیم که آن دوازده نفر، تحت رژیم غذایی بسیار جدی یهود رشد کرده بودند که تمام خوراکی‌ها را در دو طبقه "پاک و ناپاک" دسته‌بندی کرده بود (لاویان ۱۱). در واقع کتاب اعمال (۱۴: ۱۰) نشان می‌دهد که پطرس حتی سالها بعد از شناخت حقیقت، آیین حرام و حلال یهود را نگاه می‌داشته است. تغییر دادن سنن مذهبی که قرن‌ها تعلیم داده شده، کار ساده‌ای نیست.

قلب انسان مملو از گناه است و تمامی خیالات بد، قتل، حسادت، چشم بد، کفر، دروغ و هر نوع اعمال شریرانه از آن سرچشمه می‌گیرد. عیسی هیچ تصویر فریبنده‌ای از طبیعت و سرشت انسان نساخت، آن گونه که الهیدانان لیبرال و مروجین انسان‌گرایی این عصر تبلیغ می‌کنند. او می‌دانست که انسان گناهکار است، و قادر به مهار کردن یا تغییر دادن طبیعت خود نیست، و درست به همین علت

بود که عیسی به جهان آمد - تا جان خود را برای گناهکاران گمشده فدا کند.

احکام شرعی خوراکی‌ها توسط خدا وضع شده بود تا مردم تفاوت میان پاک و ناپاک را تشخیص بدهند (البته به یقین دلایل عملی نیز در کار بوده است مانند حفظ بهداشت و سلامت). ناپاکی از این احکام به مثابه آلودگی و نجاست بود که این یک موضوع ظاهری بود. غذا در معده به پایان می‌رسد اما گناه از درون قلب آغاز می‌شود. خوراک در دستگاه گوارش هضم شده و مواد زاید آن از بدن دفع می‌شوند، لیکن گناه در قلب باقی می‌ماند و ناپاکی و مرگ را به همراه می‌آورد.

درس حیرت‌انگیز "حقیقت در برابر سنت" موجب غلیان خشم رهبران مذهبی بود و بیش از پیش آنان را در تصمیم به ساکت کردن عیسی مصمم ساخت. این برانگیزش و افزایش خشم دلیلی بود که عیسی از جماعت مفارقت جست و شاگردان خود را به مکانی هدایت کرد که ساکنان آنجا غیر یهودی بودند.

قبل از آنکه از این قسمت بگذریم، خوب است که مقایسه‌ای میان سنت‌های انسانی و حقیقت خدا داشته باشیم.

سنت‌های انسانی	حقیقت خدا
نمادهای ظاهری - اسارت	ایمان و باور درونی - آزادی
قوانین جزئی‌نگر و بی‌اهمیت	اصول بنیادین
پرهیزگاری ظاهری	تقدس واقعی و درونی
غفلت و قصور جایگزین کلام خدا	اولویت دادن به کلام خدا

۲- کمک کردن به غیر یهودیان (مرقس ۷: ۲۴-۸: ۹)

مرقس گزارش سه معجزه عیسی را در نواحی غیر یهودی صورت و صیدون ثبت کرده است. این تنها گزارش موجود است که نشان می‌دهد عیسی از سرزمین فلسطین خارج شده بود. در این مقطع او آنچه را که تعلیم داده بود به طور عملی به شاگردان خود نشان داد: هیچ تفاوتی میان یهود و غیر یهود وجود ندارد چون همگی گناهکار هستند و به نجات‌دهنده احتیاج دارند.

۱) معجزه اول: اخراج کردن روح شریر (۷: ۲۴-۳۰). از تعداد

سی و پنج معجزات ثبت شده در اناجیل، چهار مورد مختص زنان بوده است: شفا دادن مادر زن پطرس (مرقس ۱: ۳۰-۳۱)، زنده کردن پسر بیوه زن (لوقا ۷: ۱۱-۱۲)، زنده کردن برادر مریم و مرتا (یوحنا ۱۱) و اخراج روح شریر در این قسمت.

عیسی وارد این ناحیه شده بود (در حدود ۶۰ کیلومتری کفر ناحوم) و احتمالاً تصمیم داشت مدتی را در خلوت و آرامی سپری کند. اما مادری نگران و پریشان حال از حضور او مطلع شده و بنابراین بسوی او شتافته بود تا از وی کمک بخواهد. موانع متعددی در راه آن زن قرار داشتند ولی او با ایمان بر آنان غلبه کرده و پاسخ نیاز خود را یافته بود.

ابتدا ملیت او مانع وی بود، آن زن یک غیر یهودی بود و عیسی یک یهودی. بعلاوه او یک زن بود و در جامعه آنروز مردسالاری حاکم بود. شیطان بر ضد او بود و زندگی دختر او را یکی از ارواح شریر، تسخیر کرده بود. شاگردان نیز مخالف او بودند و می‌خواستند که عیسی او را از خود دور کند تا آنها بتوانند اندکی آسوده باشند. در اولین نگاه شرایط چنین به نظر می‌رسد که گویا عیسی هم مخالف او

بوده است! موقعیت ساده‌ای نبود، اما آن زن پیروز شد چون ایمانی عظیم داشت.

ساموئل رادرفورد، مبشر شهیر اسکاتلندی که به خاطر مسیح رنج‌های زیادی را متحمل شده بود، یکبار در نامه‌ای به دوست خود نوشت: "آنچه که دشوارترین سختی‌ها و مصایب را به خاطر خدا با محبت و مهربانی به مبارزه می‌طلبید همانا ایمان است." این دقیقا همان کاری است که این مادر انجام داد، و امروز ما می‌توانیم چیزهای زیادی از او بیاموزیم.

وقتی که برای اولین بار از عیسی کمک طلبید، عیسی به او اعتنایی نکرد! و شاگردان با توجه به سکوت او اصرار کردند که آن زن را از خود دور کند.^۱ زمانی که عیسی سخن گفت، نه آن زن بلکه شاگردان خود را مخاطب ساخته بود و کلام عیسی به ظاهر باید آن زن را کاملا مأیوس کرده باشد: "فرستاده نشده‌ام مگر به جهت گوسفندان گمشده خاندان اسرائیل" (متی ۱۵: ۲۴). اما هیچیک از این موانع نتوانست او را از اصرار بر درخواست خود منع کنند. در نخستین بار که آن زن درخواست خود را عنوان کرد، عیسی را با لقب "پسر داود" که یک عنوان یهودی بود خطاب کرد،^۲ اما در مرتبه دوم بسادگی گفت: "خداوندا، مرا یاری کن" (متی ۱۵: ۲۵). در این زمان بود که عیسی از اولویت غذا دادن به فرزندان (اسرائیل) و نینداختن خوراک آنها نزد "سگان" صحبت کرد. یهودیان متعصب و مغرور، غیر یهود را "سگان ولگرد کثیف" خطاب می‌کردند اما منظور عیسی هرگز چنین نبود، او به آن زن امید داد و زن نیز بلافاصله آن را دریافت کرد.

^۱ متی ۱۵: ۲۳

^۲ متی ۱۵: ۲۲

پاسخ او نشانگر ایمان پیروزمند وی بود. او جایگاه ویژه فرزندان (یهود) را در نقشه خدا نادیده نگرفت و نخواست آن را غصب کند. تنها چیزی که او می‌خواست مقداری خرده نان از سفره فرزندان بود، چرا که به هر حال "نجات از یهود است" (یوحنا ۴: ۲۲). قلب عیسی باید خشنود شده باشد هنگامی که دید آن زن کلام صادره از دهان او را اساس اصرار بر درخواست خود قرار داده است. آن زن جایگاه خود را قبول کرد، به کلام عیسی ایمان آورد، و بر درخواست خود اصرار ورزید. آنگاه عیسی نه تنها نیاز او را برآورده کرد بلکه ایمان وی را نیز محترم شمرد و تحسین کرد.^۳

شایان توجه است که در اناجیل، تنها دو بار گزارش شده که عیسی عظمت ایمان افراد را تحسین کرده و هر دو مورد مرتبط با غیر یهودیان می‌باشد و نه یهودیان: یک مورد همین زن ساکن در صور است و دیگری یک فرمانده رومی می‌باشد (متی ۸: ۵-۱۳). این دو شرایط، هم‌ارزش نیستند. در مورد افسر رومی، عیسی غلام او را از راه دور شفا داد که اشاره به وجود فاصله روحانی میان یهود و امتهای در آن زمان دارد (افس ۲: ۱۱-۲۲). سرانجام اینکه مردم صور و صیدون به خاطر ایمان خود شناخته شده نبودند (متی ۱۱: ۲۱-۲۲). با وجود این، آن زن شهادت ایمان به عیسی برای نجات دخترش را داشت.

ایمان بزرگ، ایمانی است که از کلام خدا گرفته شده باشد و اجازه ندهد خدا عبور کند مگر آنکه نیاز او را برآورده کرده باشد. ایمان بزرگ حتی به کمترین کورسوی امید چنگ می‌اندازد و آن را به تحقق وعده مبدل می‌سازد. "خداوندا ایمان ما را زیاد کن".

^۳ متی ۲۸: ۱۵

۲) معجزه دوم: شفا دادن مرد ناشنوا (۷: ۳۱-۳۷). منطقه

دیکاپولس (ده شهر) نیز در قلمرو غیر یهودیان قرار داشت، و پیش از آنکه عیسی از آن منطقه عبور کند، مردم آنجا خدای اسرائیل را تمجید کردند (متی ۱۵: ۳۰-۳۱). مردی که او را به نزد عیسی آوردند علاوه بر آنکه ناشنوا بود، در سخن گفتن نیز لکنت زبان داشت و عیسی او را شفا داد. این معجزه فقط در انجیل مرقس ثبت شده است و نشان می‌دهد که به طرز خاصی مورد توجه مخاطبین رومی او قرار داشته است چرا که "ده شهر" در اصطلاح "رُم جدا مانده از رُم" نامیده می‌شد. عیسی آن مرد را از جماعت دور کرد و به گوشه‌ای برد تا شفای او در نهان باشد و آن مرد به یک جاذبه عمومی بدل نشود. اگر چه آن شخص به دلیل ناشنوایی نمی‌توانست کلام خداوند را بشنود اما انگشتان عیسی را در گوش‌های خود و لمس شدن زبانش را احساس می‌کرد و این می‌توانست عامل ارتقا و تهییج ایمان او باشد. "آه کشیدن" عیسی نشان اندوه درونی و دلسوزی و ترحم خداوند به سبب درد و غمی بود که گناه به جهان آورده است. همچنین گواه دعای عیسی به درگاه پدر جهت آن مرد بود (همین واژه در رومیان ۸: ۲۳ و ۲۶ به کار رفته است).

افتح، یک لغت آرامی است به معنای "گشوده شو، رها شو". آن مرد سخن عیسی را نشنید اما خلقت، فرمان خالق خود را شنید و مرد شفا یافت. قدرت شنوایی و گویایی او به شکل کاملاً طبیعی به کار افتاد. به رغم تأکید صریح خداوند مبنی بر منتشر نکردن خبر آن معجزه، همگان از آن مطلع شدند (نگاه کنید به مرقس ۱: ۳۴ و ۴۴ - ۱۲: ۳ - ۵: ۴۳) و این موجب شد تا جماعتی انبوه در اطراف او جمع شوند و بیماران خود را نزد او آورند. اگر چه عیسی به دنبال فرصتی برای استراحت بود اما تمامی آن بیماران را شفا

بخشید. نتیجه چه بود؟ امتهای (یعنی غیریهودیان) ”خدای اسرائیل را تمجید کردند“ (متی ۱۵: ۳۱).

۳) معجزه سوم: خوراک دادن به چهار هزار نفر (۸: ۱-۹).
کسانی که بدنبال یافتن تناقض در کتاب مقدس هستند معمولاً در تشخیص تمایز این معجزه با خوراک دادن پنجهزار نفر که در چهار انجیل ثبت شده است دچار سردرگمی می‌شوند. تنها متی و مرقس این معجزه را ذکر می‌کنند و تشخیص آن از معجزه پنج نان و دو ماهی مشکل نیست. اولی در جلیل و نزدیک بیت صیدا اتفاق افتاده است و جماعت حاضر عمدتاً یهودی بودند. اما این معجزه نزدیک دیکاپولس و در میان جماعتی که اکثریت با غیر یهودیان بود واقع شده است. در معجزه اول، عیسی از پنج نان و دو ماهی، ولی در اینجا از هفت نان و ”تعدادی ماهی کوچک“ استفاده کرده است. آن پنجهزار نفر به مدت یک روز با عیسی بودند اما این چهار هزار نفر برای سه روز با وی همراه بوده‌اند. بعد از خوراک پنجهزار نفر، دوازده سبد از پاره‌های اضافی نان جمع‌آوری شده بود، اما در اینجا فقط هفت سبد برداشته می‌شود. حتی در نوع سبدهایی که استفاده شده است نیز تفاوت وجود دارد: در معجزه اول دوازده سبد کوچک (kophinos) به کار رفته است و در اینجا هفت زنبیل بزرگ (spuris) که گنجایش یک انسان را داشته است. اعمال ۹: ۲۵) مورد استفاده قرار گرفته است.

در اینجا یکبار دیگر شاهد شفقت و دلسوزی خداوند و احاطه مطلق او بر تمامی شرایط هستیم و این می‌تواند موجب دلگرمی و شهادت ما باشد. نکته تاسف‌بار در این قسمت نابینایی روحانی و ناباوری شاگردان است که ما را سخت متعجب می‌سازد (۸: ۴). آیا آنها معجزه مشابه قبلی را کاملاً از یاد برده بودند؟ بیایید زیاد نسبت

به آنها سخت‌گیری نکنیم. تا کنون ما چند بار رحمت و بخشایش خداوند را از یاد برده‌ایم؟ لازم است به خود متذکر شویم که عیسی مسیح هرگز تغییر نمی‌پذیرد و قادر به رفع هر گونه مشکل و نیازی می‌باشد. تمام آنچه که باید انجام بدهیم این است که به او اعتماد کنیم، همه چیز را به دستهای او بسپاریم و از او اطاعت کنیم.

۳- هشدار به شاگردان (مرقس ۸: ۱۰-۲۶)

عیسی و شاگردانش به سوی ساحل غربی دریای جلیل حرکت کردند، و در آنجا با فریسیان روبرو شدند که هنوز از بابت افشا شدن ریاکاری خود توسط عیسی از او خشمگین بودند (۷: ۱-۲۳). این مرتبه آنها تلاش کردند که اقتدار الهی عیسی را با درخواست آیتی آسمانی تجربه کنند. آنان به آیات زمینی مانند شفا یافتن بیماران قانع نبودند و می‌خواستند تا عیسی عملی کاملاً خارق‌العاده مانند آوردن آتش از آسمان و یا نازل کردن نان از آسمان (یوحنا ۶: ۳۰-۳۱) انجام بدهد. چه دردناک است که رهبران مذهبی قوم برگزیده خدا تا این حد سختدل و فاقد بصیرت روحانی بودند! درخواست آنان برای نزول آیتی از آسمان دلیل دیگری بر بی‌ایمانی ایشان بود، چرا که ایمان خواهان علامت و نشانه نیست. ایمان راستین بر گرفته از کلام خداست که با شهادت درونی روح، تایید می‌شود.

از آنجا که مرقس کتاب خود را در اصل برای مخاطبین رومی نوشته است، ذکر سخن خداوند در اشاره به آیت یونس نبی را ضروری ندیده است (متی ۱۶: ۴ و ۱۲: ۳۸-۴۱). آیت یونس چه بود؟ مرگ، دفن شدن و قیام. شالوده و بنیان صحت ادعاهای عیسی در باره خودش همانا مرگ، تدفین و قیام او می‌باشد (اعمال ۲: ۲۲-۳۶ و ۳: ۱۲-۲۶).

عیسی آنها را ترک کرد و با شاگردان خود به سمت ساحل شرقی دریای جلیل رفت. او در این مسیر درس روحانی مهمی به شاگردان خود تعلیم داد. چنانکه آشکار است آنها نیز به اندازه فریسیان فاقد بینش روحانی بودند! آن مردان در میان خود راجع به کمبود مواد غذایی در این سفر بحث کرده بودند، چون از قرار معلوم یکی از آنها فراموش کرده بود که نان کافی با خود به همراه بردارد. و حال چه کسی مسئول بود؟

عیسی باید بسیار اندوهگین بوده باشد که یاران برگزیده او از لحاظ روحانی تا این اندازه کندذهن بودند. این حقیقت که او در دو موقعیت بیش از ده هزار نفر را با برکت دادن نان، سیر کرده بود ظاهراً تاثیر اندکی بر شاگردانش داشته است! چرا به خاطر یک قطعه نان نگران باشید و بحث کنید در حالی که عیسی در کنار شما در قایق نشسته است؟ ذهن آنها تاریک و قلبشان سخت بود (مرقس ۵:۶). چشمان ایشان نابینا و گوشه‌هایشان ناشنوا بود (مرقس ۴: ۱۱-۱۲).

قوم خدا غالباً تمایل به فراموش کردن برکات او دارند (مزمور ۱۰۳: ۱-۲). خدا نیازهای ما را تامین می‌کند اما زمانی که با مشکل جدیدی مواجه می‌شویم، یا ناله و شکایت سر می‌دهیم و یا دچار ترس و وحشت می‌شویم. تا زمانی که با او هستیم می‌توانیم کاملاً اطمینان داشته باشیم که از ما مراقبت می‌کند. بسیار خوب خواهد بود که گاهی اوقات اندکی مکث کنیم و نیکویی و رحمت و وفاداری او را به خود یاد آور شویم.

نکته اصلی درس مربوط به خمیرمایه بود نه نان. در کتاب مقدس، خمیرمایه همواره نمادی از شرارت است. در هر عید فصیح، یهودیان می‌بایست خمیر مایه را از منازل خود دور می‌کردند

(خروج ۱۲: ۱۸-۲۰). نان خمیرمایه‌دار نباید همراه با قربانی تقدیم می‌شد (خروج ۲۳: ۱۸ و ۲۴: ۲۵؛ لاویان ۲: ۱ و ۶: ۱۷). شرارت مثل خمیرمایه، در ابتدا کوچک و ناپیدا است اما رشد کرده و بسرعت تمام وجود را در بر می‌گیرد (غلاطیان ۵: ۹).

خمیرمایه در کتاب مقدس، همچنین نمادی از تعالیم ناصحیح (غلاطیان ۵: ۱-۹)، گناه محکوم نشده در کلیسا (۱ قرن‌تیاں ۵)، و ریاکاری و تزویر (لوقا ۱۲: ۱) می‌باشد. در این متن، عیسی به آنها در خصوص تعالیم (آموزه‌های دروغین) فریسیان و پیروان هیروودیس هشدار داده است. فریسیان "می‌گفتند اما عمل نمی‌کردند" به عبارت دیگر، آنان ریاکاری و تزویر را ترویج و ترغیب می‌کردند (مرقس ۷: ۶). هیروودیان، افرادی دنیوی بودند که تمنیات هیروودیس را برآورده می‌کردند، روش زندگی رومیان را پذیرفته بودند و حکومت هیروودیس را ملکوت موعود ملت اسرائیل می‌دانستند. اگر تعالیم کاذب این گروه‌ها در قلب و ذهن شاگردان عیسی وارد می‌شد، می‌توانست آنان را تحت تاثیر قرار داده و حقانیت تعالیم او و آنچه را که در مورد خود و ملکوتش ادعا کرده بود، تحت الشعاع قرار بدهد.

ما نمی‌توانیم همواره تعالیم ناصحیح و دروغین را کاملاً تشخیص داده و از آنها ممانعت به عمل آوریم. ممکن است تنها ذره‌ای انحراف از کلام خدا وارد قلب ایمانداران و کلیسا بشود، اما در بلند مدت، رشد کرده و بر همه چیز تاثیر خواهد گذاشت. خداوند ما همیشه نمی‌گفت "احتیاط کنید" اما زمانی که می‌گفت، کاملاً جدی و مهم بود!

در این قسمت، مرقس شرح دو معجزه را آورده است که در سایر اناجیل یافت نمی‌شود: شفای مرد ناشنوایی که لکنت زبان داشت (۷: ۳۱-۳۷) و شفای مردی نابینا در بیرون از قریه بیت صیدا (۸: ۲۲-۲۳).

۲۶). شاید بتوان گفت که این دو معجزه به نوعی نشانگر وضعیت روحانی شاگردان عیسی که در ۱۸:۸ اشاره شده است! خوانندگان یهودی شرح این دو معجزه را با وعده مسیحایی مذکور در اشعیا ۳۵ مرتبط می‌دانستند.

در این دو معجزه، دوستان هر دو نفر، آنها را به نزد عیسی آوردند و در هر دو مورد نیز عیسی ایشان را جدا از جماعت شفا داد. در مورد دوم، می‌بینیم که عیسی آن مرد نابینا را به خارج از روستا هدایت می‌کند. چرا؟ شاید به این علت که بیت صیدا قبلا به خاطر بی‌ایمانی مردم آنجا دآوری شده بود (متی ۱۱: ۲۱-۲۴). بنابراین لازم نبود که شهادت بیشتری به آنان داده شود.

نکته حایز اهمیت در این معجزه، تدریجی بودن آن است. این شفا یکباره اتفاق نیفتاد. در اناجیل حداقل معجزه شفای هفت نابینا ذکر شده است و در هر مورد، خداوند رویکرد متفاوتی داشته است. شاید فضای بی‌ایمانی موجود در بیت صیدا مانع عملکرد عیسی می‌شد (مرقس ۵: ۵-۶) و یا امکان دارد وضعیت روحانی آن مرد چنین لمس دوباره‌ای را می‌طلبیده است. بنا بر دلایلی که بر ما آشکار نیست، آن مرد آمادگی این را نداشت که یکباره بینا شود. و از همین رو عیسی در دو مرحله او را شفا داد. این حقیقت که آن مرد در ابتدا سایرین را چون درختان دیده است، مشخص می‌کند که او نابینا متولد نشده بود و به سبب یک بیماری یا حادثه، بینایی خود را از دست داده بود.

آن مرد از اهالی بومی بیت صیدا نبود، چرا که عیسی در بازگردانیدن او به خانه‌اش هشدار می‌دهد که داخل روستا نشود. حال که او شفا یافته بود چه لزومی داشت که به جایی وارد شود که مردم بی‌ایمان آنجا عیسی را طرد کرده بودند؟ وظیفه او این بود که به خانه

بازگردد و مژده ملکوت را به اهل خانه خود بدهد و با نشان دادن آنچه عیسی برایش انجام داده بود، قدرت ملکوت او را اثبات نماید (مرقس ۲: ۱۱-۵: ۳۴-۱۰: ۵۲). آیا نباید عیسی فرصت دیگری به ساکنین بیت صیدا می‌داد؟ شاید اگر از این معجزه عیسی مطلع می‌شدند به او ایمان می‌آوردند. خیر، چنین نیست. ساکنین بیت صیدا ادله و شواهد کافی داشتند لیکن هنوز از ایمان آوردن به او امتناع می‌کردند. برای هر انسانی بسیار خطرناک است که پیغام خدا را نادیده بگیرد و قلب خویش را در ناباوری و بی‌ایمانی سخت بسازد.

شاگردان در این سفر درس‌های ارزشمندی فرا گرفتند. دروسی که در سال‌های آینده خدمت خود می‌توانستند در عمل به کار ببرند. ما نیز امروز به آن دروس احتیاج داریم:

(۱) بدنبال نشانه‌ها و آیات ظاهری نباشیم، بلکه با ایمان به کلام او زیست کنیم. (۲) برای هر نیازی به عیسی توکل و اعتماد داشته باشیم. (۳) از خمیرمایه تعالیم کذب و ناصحیح اجتناب کنیم. (۴) بگذاریم عیسی آنگونه که خود می‌خواهد عمل کند و تنوع در کارهای او را بپذیریم.

مرقس یک روز پر کار و شلوغ را در خدمت خادم خدا گزارش کرده است! اما در مرحله بعد، او ما را به "پشت صحنه" می‌برد جایی که خادم، فرامینی به شاگردان خود می‌دهد و آنان را برای واقعه جلجتا و مرگ صلیب آماده می‌سازد.

اسرار خادم

مرقس ۸: ۲۷ - ۹: ۵۰

در تعریف راز چنین گفته‌اند: ”چیزی که شما در یک زمان با شخص دیگری در میان می‌گذارید.“ در مقاطع مختلفی عیسی ”اسراری“ را با شاگردان خود در میان گذاشت و در این قسمت، مرقس سه مورد از آنها را ذکر کرده است. اگر ایمانداران این عصر می‌خواهند زندگی‌شان آنگونه باشد که خدا انتظار دارد، می‌بایست این اسرار را به خوبی درک کرده و به کار ببرند.

۱- رنج به جلال منتهی می‌شود (مرقس ۸: ۲۷ - ۹: ۱۳)

عیسی شاگردان خود را برای این ملاقات خصوصی آماده کرده بود تا برای آنان آشکار کند که چه حوادثی در اورشلیم انتظار او را می‌کشد. عیسی در طول راه اشاراتی کرده بود اما در اینجا موضوع را کاملاً برای ایشان شرح می‌دهد. او برای این منظور قیصریه فیلیپس را برگزید که در حدود ۲۵ مایلی شمال بیت صیدا و بر دامنه کوه زیبای حرمون قرار گرفته بود. نام این شهر برگرفته از اسامی اوگستوس قیصر و هیرودیپس فیلیپ بود. معبد مرمرین اوگستوس در این شهر قرار داشت که به شکوه و اقتدار امپراتوری روم تقدیم شده بود. امروز دیگری اثری از جلال آن معبد دیده نمی‌شود حال آنکه جلال عیسی مسیح باقی است و تا ابد باقی خواهد بود.

الف) اعتراف (۸: ۲۷-۳۰). اگر شما از دوستان و آشنایان

خود سؤال کنید که ”مردم در مورد من چه می‌گویند؟“ به احتمال زیاد سؤال شما را حمل بر تکبر و غرور خواهند کرد. واقعا چه

اهمیتی دارد که سایرین در باره ما چه فکر می‌کنند و یا چه می‌گویند؟ ما آنقدر مهم نیستیم! اما آنچه که مردم در باره عیسی باور دارند و به زبان می‌آورند بسیار مهم است چرا که او پسر خدا و یگانه منجی گناهکاران می‌باشد.

دیدگاه و اعتراف شما در مورد عیسی موضوع مرگ و زندگی است (یوحنا ۸: ۲۱ و ۲۴؛ ۱ یوحنا ۲: ۲۲-۲۷ و ۴: ۱-۳). ساکنین قیصریه فیلیپس می‌گفتند "قیصر، خداوند است!" شاید این اعتراف می‌توانست آنها را شهروندان وفادار روم معرفی کند اما قادر نبود آنها را از گناهانشان و از عذاب جاودان دوزخ نجات بدهد. تنها اعترافی که ما را نجات می‌بخشد این است که بگوییم "عیسی، خداوند است" (۱ قرنتیان ۱۲: ۱-۳). اگر این اعتراف از قلب برخاسته باشد نشان ایمان راستین است (رومان ۹: ۱۰-۱۰).

اختلاف نظر مردم در مورد عیسی بسیار جالب توجه است که البته هنوز هم به قوت خود باقیست. اینکه برخی او را همان یحیی تعمید دهنده می‌دانسته‌اند کمی حیرت آور است، چرا که مردم آن دو را با یکدیگر دیده بودند. شخصیت و خدمت عیسی و یحیی متفاوت بود (متی ۱۱: ۱۶-۱۹). بنابراین عجیب است که مردم آنها را با یکدیگر اشتباه گرفته باشند.

یحیی "به روح و قوت الیاس" آمده بود (لوقا ۱: ۱۷) تا داوری خدا را اعلام کند، حال آنکه عیسی به روح فروتنی و خدمت آمده بود. یحیی هیچ معجزه‌ای نداشت (یوحنا ۱۰: ۴۱) اما عیسی معجزات بسیار انجام داده بود. حتی تن‌پوش یحیی مانند ایلیا بوده است (۲ پادشاهان ۱: ۸؛ مرقس ۱: ۶) پس چطور امکان داشته که آندو را با یکدیگر اشتباه بگیرند؟

عده‌ای نیز می‌گفتند که عیسی یکی از انبیای عهد عتیق است مثلاً ارمیا (متی ۱۶: ۱۴). ارمیا را "نبی گریان" لقب داده‌اند و عیسی نیز سلطان غم‌ها بود. بنابراین تشابهی در این میان وجود داشت که آن دو را یکسان معرفی کند. ارمیا مردم عصر خود را به توبه واقعی و قلبی دعوت می‌کرد و عیسی نیز چنین دعوتی را به عمل آورد. هر دو از سوی مردم زمان خود مورد کژ فهمی قرار گرفته و طرد شدند؛ هر دو به نکوهش رهبران دروغین مذهبی و پرستش‌های ریاکارانه در هیكل پرداختند و از جانب صاحبان قدرت جفا دیدند.

عیسی در گفتار و کردار خود، شواهد فراوانی در اختیار مردم قرار داده بود تا بدانند که او پسر خدا و مسیحای موعود است لیکن آنان نخواستند به پیام او توجه کنند. مردم به جای آنکه با جدیت به دنبال حقیقت باشند، پیرو نظریات و عقاید رایج و عامه پسند بودند، چنان که امروز نیز بسیاری چنین هستند. آنها به عوض آنکه اعتقاد راسخی داشته باشند، نظریات گوناگونی دارند و همین موجب انحراف و کجروی ایشان می‌شود. آلبرت هوبارد در تعریف افکار عمومی گفته است: "قضاوت‌های زیاد و ناقص، بر خلاف اندکی بصیرت و موشکافی." خدا را به خاطر موشکافی اندک شکر کنید!

اعتراف پطرس کاملاً مشخص، جسورانه و محکم بود. اعتراف ما نیز باید همچنین باشد: "تویی مسیح، پسر خدای زنده" (متی ۱۶: ۱۶). کلمه مسیح یعنی "مسح شده، مسیحای موعود". انبیاء، کاهنان و پادشاهان هنگامی که در مقام خود قرار می‌گرفتند، با روغن مسح می‌شدند و خداوند ما هر سه مقام را در خود دارد.

چرا عیسی از ایشان خواست که سکوت اختیار کنند؟ چون شاگردان او هنوز باید چیزهای زیادی در مورد او فرا می‌گرفتند، به ویژه اینکه معنای پیروی حقیقی از او را. رهبران مذهبی قوم، قبلا

تصمیم خود را در باره عیسی گرفته بودند و اعلان مسیحا بودن او در آن مقطع زمانی می‌توانست تاثیری منفی در نقشه خدا داشته باشد. مردم عادی خواهان معجزات او بودند اما تمایل چندانی به تسلیم شدن در برابر پیغام او نداشتند. انتشار این راز مهم که او همان مسیحای موعود است، می‌توانست به بروز ناآرامی‌های سیاسی منجر شود که پیامد آن جز لطمات و صدمات بیشتر نبود.

ب) ابهام و سردرگمی (۸: ۳۱-۳۸). اکنون که شاگردان ایمان خود را به مسیح بودن عیسی اعتراف کرده بودند (نگاه کنید به یوحنا ۶: ۶۶-۷۱)، زمان آن فرا رسیده بود که عیسی "راز" خود را با آنان در میان بگذارد: او باید به همراه شاگردان خود به شهر اورشلیم می‌رفت تا در آنجا به مرگ صلیب محکوم شود. از این قسمت به بعد مرقس بر سفر عیسی و شاگردان به سمت اورشلیم و نزدیک شدن عیسی به مرگ و سپس قیام از مردگان متمرکز می‌شود (مرقس ۹: ۳۰-۳۲ و ۱۰: ۳۲-۳۴).

اعلان این موضوع، بهت و حیرت سنگین شاگردان را به همراه داشت. اگر او براستی مسیح خدا بود، هم‌اتصور که اعتراف کرده بودند، پس چرا باید از سوی سران مذهبی طرد شود؟ چرا قصد مصلوب کردن او را داشتند؟ آیا کتب مقدس عهد عتیق وعده نداده بودند که مسیحای موعود بر تمامی دشمنان خود ظفر خواهد یافت و پادشاهی پر جلال اسرائیل را احیا خواهد کرد؟ پس حتما باید اشتباهی رخ داده باشد و همین موجب تحیر و سردرگمی شاگردان بود.

باید به خاطر داشت که این پطرس بود که ذهنیت شاگردان را بر زبان آورد. یک دقیقه قبل پطرس با هدایت خدا، ایمان خود را به عیسی اقرار کرده بود (متی ۱۶: ۱۷) و دقیقه‌ای دیگر مانند یک انسان بی ایمان افکاری شیطانی را بر زبان آورده بود! این هشدار

است برای ما هنگامی که با کلام خدا جدل می‌کنیم، در آن زمان دروازه ذهن خود را بر روی دروغ‌های شیطان گشوده‌ایم. پطرس زبان به سرزنش استاد و آقای خود گشوده بود، و مرقس در اینجا عباراتی را به کار برده است که عیسی در توبیخ ارواح شریر به کار می‌برد (مرقس ۱: ۲۵ و ۱۳: ۱۲).

اعتراض پطرس از یک سو ناشی از عدم توانایی او در تشخیص اراده خدا و از سوی دیگر به دلیل محبت و عشق فراوانی بود که به عیسی داشت. او در یک لحظه "صخره" بود و دقیقه‌ای بعد به سنگ لغزش مبدل شد! دکتر جی. کمبل مورگان گفته است: "مردی که عیسی را محبت می‌کرد، اما روش خدا را منحرف می‌ساخت و مبدل به سنگ لغزش شد." پطرس در آن زمان هیچ شناختی از ارتباط موجود میان رنج و جلال نداشت. اما به تدریج این درس را آموخت و در نخستین رساله خود مورد تاکید قرار داد (۱ پطرس ۱: ۶-۸ و ۴: ۱۳ و ۵: ۱۰).

هنگامی که عیسی می‌خواست پطرس را توبیخ کند، "برگشته به شاگردان خود نگریست" چرا که آنان نیز با ارزیابی پطرس از شرایط موافق بودند! به لحاظ تفاسیر سنتی یهود، آنها نمی‌توانستند درک کنند که چرا مسیحا می‌باید رنج بکشد و کشته شود. برخی از انبیای عهد عتیق در خصوص رنج‌ها و مصایب مسیح موعود نوشته بودند اما بیشتر آنان از جلال و عظمت او خبر داده بودند. حتی برخی ربی‌های یهود تعلیم می‌دادند که دو مسیحا وجود دارد یکی که رنج خواهد کشید و دیگری که سلطنت خواهد کرد (۱ پطرس ۱: ۱۰-۱۲). بنابراین جای تعجب نیست که شاگردان متحیر و سردرگم شده باشند.

اما مشکل موجود فراتر از جنبه الهیاتی بود و ابعاد کاملاً عملی داشت. عیسی از این مردان دعوت کرده بود تا از وی پیروی کنند، و آنها می‌دانستند هر آنچه برای او اتفاق افتد برای ایشان نیز رخ خواهد داد. اگر صلیب در آینده او قرار داشت، پس در آینده آنان نیز وجود می‌داشت و همین دلیل برای مخالفت آنان کفایت می‌کرد! به رغم علاقه و دلبستگی صادقانه نسبت به او، شاگردان هنوز قادر نبودند ارتباط واقعی صلیب و تاج را درک کنند. آنها به جای پیروی از فلسفه خدا (جلال نهفته در رنج) از فلسفه ابلیس (جلال بدون رنج) تبعیت کردند. و حال پذیرش هر یک از این فلسفه‌ها نشانگر چگونگی زندگی و خدمت شما است.

مرقس ۸:۳۴ نشان می‌دهد که اگر چه عیسی با شاگردان خود به طور خصوصی صحبت کرده بود اما جماعت مردم، فاصله چندانی با آنها نداشته‌اند. عیسی تمام آن جماعت را فرا خواند و آنچه را که به شاگردان خود تعلیم داده بود برای آنان نیز بیان کرد: *شاگردی راستین مستلزم پرداخت بهای لازم است.* عیسی می‌دانست که مردم صرفاً به خاطر معجزات او به دنبالش روان شده‌اند و نیز آگاه بود که اکثر آنها حاضر به پرداخت بهای شاگردی راستین نیستند.

عیسی شرایطی سه‌گانه را برای شاگردی تعیین فرمود: (۱) باید خود را کاملاً تسلیم او کنیم. (۲) در رنج‌ها و مرگ او سهیم باشیم. (۳) به هر جا که ما را هدایت کند، از او اطاعت کنیم. اگر برای خود زیست کنیم، حیات خود را از دست خواهیم داد، اما اگر زندگی خود را برای او و انجیل وقف کنیم، حیات جاودان را به دست خواهیم آورد.

انکار خویشتن شبیه فداکاری و از خود گذشتگی نیست. ما گاهی برای یک هدف والا و خوب دست به فداکاری می‌زنیم و بعضی اوقات نیز از ادامه کار دست می‌کشیم. لیکن انکار خویشتن زمانی

است که خود را کاملاً تسلیم مسیح کرده و مصمم باشیم که از خواست و اراده او پیروی کنیم. این سرسپردگی در تمام عمر پیامد این امر است که هر روز "برای خویشتن بمیریم" و صلیب خود را حمل کنیم و در اثر قدمهای او گام بر داریم. از نقطه نظر انسانی، ما زندگی خود را از دست می‌دهیم، اما از دید خدا آن را بدست خواهیم آورد. آنگاه که برای عیسی زندگی کنیم، بیشتر به شباهت او متبدل می‌شویم و این فردیت و شخصیتی منحصر بفرد را به ما ارزانی خواهد داشت.

اما به انگیزش ایجاد شده برای شاگردی راستین توجه کنید: "به جهت من و انجیل" (۸:۳۵). جان باختن و از خود گذشتن، عملی از فرط استیصال و درماندگی نیست بلکه از روی عشق و وقف‌شدگی است. لیکن ما نباید در این مرحله متوقف شویم: وقف‌شدگی باید به عمل منتهی شود، یعنی نشر پیام انجیل به دنیای گمشده. "به جهت من" می‌تواند ما را به سوی خودخواهی و انزواطلبی مذهبی هدایت کند به همین دلیل می‌باید در تعادل و با "انجیل" باشد. از آنجا که برای او زندگی می‌کنیم، باید برای دیگران هم زندگی کنیم.

شاگردی، موضوع سود و زیان است، اینکه به هر حال آیا ما زندگی خود را تلف خواهیم کرد یا آن را سرمایه‌گذاری می‌کنیم. به هشدار جدی عیسی در این خصوص توجه کنید: یکبار که زندگی خود را باختیم دیگر نمی‌توانیم آن را بازخرید کنیم! به خاطر داشته باشید، که او به شاگردان خود آموزش می‌داد یعنی همان مردانی که قبلاً اعتراف کرده بودند که او پسر خدا است. او به آنها نمی‌گفت که چگونه رستگار شوند و به آسمان بروند بلکه می‌گفت چطور زندگی‌شان را نجات بدهند و از فرصت‌های موجود در روی زمین حداکثر استفاده را ببرند. "نفس خود را بیازد" معادل به هدر دادن

زندگی و فرصت‌های بزرگی است که خدا به شما داده است تا یک حیات ثمربخش و ارزشمند داشته باشید. شاید شما تمام دنیا را ببرید و در انظار مردم فرد موفقی جلوه کنید، در عین حال تهی دست و عریان در برابر خدا حاضر شوید. اگر چنین اتفاقی بیفتد، با وجودی که شما تمام دنیا را بدست آورده‌اید اما نمی‌توانید بهای لازم برای خریدن یک فرصت دیگر جهت زندگی مجدد را به خدا بپردازید.

آیا برای شاگرد حقیقی پاداشی وجود دارد؟ بلی، البته که وجود دارد: او بیشتر به شباهت عیسی مسیح در خواهد آمد و یکروز در جلال او سهیم خواهد شد. شیطان به شما وعده بزرگی و جلال می‌دهد لیکن در پایان، چیزی جز رنج و مصیبت عاید شما نخواهد شد. خدا به شما وعده رنج داده است، و در پایان، این رنج به جلال حقیقی منتهی خواهد شد. اگر ما مسیح را اقرار و زندگی خود را به او تسلیم کنیم، یک روز نیز او نام ما را اقرار خواهد کرد و در جلال خویش خواهد پذیرفت.

ج) تایید (۹: ۱-۸). از آنجا که پذیرفتن و عمل کردن به این درس، یعنی به درس شاگردی، مستلزم ایمان است، بنابراین شش روز بعد خداوند یک دلیل خیره‌کننده به ما نشان داد تا اثبات کند که خدا به راستی رنج را به جلال تبدیل می‌کند. (لوقا می‌گوید "قریب به هشت روز" که شامل روز درس تا روز جلال می‌شود). او پطرس، یعقوب و یوحنا را به همراه خود به کوه برد (شاید کوه حرمون) و در آنجا جلال خود را آشکار فرمود. این واقعه، یک تایید مبرهن و واضح بر سخنان او بود در خصوص اثبات جلال ملکوت آینده او، آن گونه که مرقس در ۳۸:۸ ثبت کرده است (مرقس ۹: ۱؛ یوحنا ۱: ۱۴؛ ۲ پطرس ۱: ۱۲-۲۱). پیام این رخداد کاملاً آشکار است: ابتدا رنج و سپس جلال.

موسی مظهر و نماینده شریعت و الیاس نماینده انبیا، و هر دو آنها تحقق خدمت خود را در عیسی مسیح یافتند (عبرانیان ۱: ۱-۲؛ لوقا ۲۴: ۲۵-۲۷). موسی وفات یافته بود، اما الیاس زنده به آسمان برده شده بود (۲ پادشاهان ۲: ۱۱). وقتی عیسی باز گردد، بدن مقدسین خفته در خاک را قیام خواهد داد و با ایماندارانی که زنده هستند به آسمان خواهد برد (۱ تسالونیکیان ۴: ۱۳-۱۸). سرانجام یک روز عیسی ملکوت پر جلال خویش را بر قرار خواهد ساخت و وعده‌هایی را که به زبان انبیا گفته شده بودن تحقق خواهد بخشید. مصایب و مرگ مسیح عاملی بازدارنده در نقشه خدا برای استقرار ملکوت خود نبود، بلکه با حل مشکل گناه در دنیای خدا امکان استقرار ملکوت را فراهم ساخت.

عبارت *تبدیل هیات* معرف تغییری در بُعد ظاهری است که از درون آغاز شده است. این امر با "تغییر چهره" که در ظاهر اشخاص ایجاد می‌شود اما از درون سرچشمه نگرفته است تفاوت دارد. عیسی اجازه داد که جلال او از تمام وجود مقدسش ساطع شود و آن نقطه بر فراز کوه مبدل به قدس الاقداس شد! هنگامی که بر این رخداد تعمق می‌کنید، به یاد داشته باشید که او جلال خود را با ما قسمت فرمود و سرایی جاودان و پر جلال را به ما وعده داد (یوحنا ۱۷: ۲۲-۲۴). بر طبق رومیان ۱۲: ۱-۲ و دوم قرنتیان ۳: ۱۸، ایمانداران هم می‌توانند مشابه این تبدیل هیات پر جلال را تجربه کنند.

در حالی که عیسی مشغول دعا بود، سه شاگرد او به خواب رفته بودند (لوقا ۹: ۲۹ و ۳۲)، غفلتی که در باغ جتسیمانی نیز تکرار کردند (مرقس ۱۴: ۳۲-۴۲). آنها تقریباً فرصت مشاهده موس و الیاس و جلال عیسی را از دست داده بودند! پیشنهاد پطرس بازتاب مجدد تفکر انسانی است و نه حکمت الهی. چقدر عالی و زیبا

می‌توانست باشد که همانجا روی قله کوه می‌ماندند و از تابش جلال او لذت می‌بردند! اما شاگردی یعنی انکار خویشتن، برداشتن صلیب و پیروی کردن از او. اگر شما هنوز می‌خواهید در کوه جلال بمانید، نمی‌توانید شاگردی او را به جا آورید. لازم است پایین بروید و با او در دره ملاقات کنید. اگر می‌خواهیم در جلال مسیح بر قله کوه سهیم باشیم، باید با او در عبور از دره رنج همراه شویم.

پدر آسمانی سخنان پطرس را قطع کرد و توجه آنان را نه به رویا، بلکه به کلام خود معطوف ساخت: ”این است پسر حبیب من“. خاطره رویا می‌تواند به تدریج کم‌رنگ و محو گردد، اما کلام تغییر ناپذیر خدا تاثیری جاودانه دارد. آن رویای پر جلال در خودش یک پایان نبود، بلکه راه خدا برای تایید بر ”کلمه“ بود (۲ پطرس ۱: ۱۲-۲۱). شاگردی بر پایه مشاهده رویاهای چشمگیر و جالب بنا نشده است، بلکه بر کلام الهام‌شده و تغییرناپذیر خدا استوار می‌باشد. ما نیز موسی، الیاس و عیسی را در یک سطح قرار نمی‌دهیم، چنانکه پطرس در نظر داشت. ”تنها و تنها“ عیسی، کلام او، اراده او، ملکوت او، و جلال او مهم است.

عیسی به آن سه شاگرد فرمان داد که از آنچه بر قله کوه اتفاق افتاده بود با سایر شاگردان سخن نگویند. شاید که بازگویی آن موجب ایجاد یک ”رقابت دوستانه“ می‌شد که چه کسی در میان ایشان بزرگترین است! بدون تردید نقل این ماجرا بعد از قیام عیسی، موجب دلگرمی و شهادت فوق‌العاده ایماندارانی بوده است که قرار بود به خاطر نام او متحمل جفا و آزار بشوند.

(د) تصحیح کردن (۹: ۱۱-۱۳). شاگردان اکنون متوجه شده بودند که نقشه خدا خیلی بهتر است، اما هنوز در خصوص آموزه ظهور الیاس برای آماده ساختن راه ورود مسیحای موعود دچار

سردرگمی بودند. آنها از نبوت مذکور در ملاکی ۱:۳ و ۴:۵-۶ و اینکه معلمین یهود انتظار داشتند که این نبوت‌ها قبل از ظهور مسیحا متحقق شوند اطلاع داشتند (یوحنا ۱:۲۱). آیا واقعا الیاس آمده بود و آنها متوجه نشده بودند، یا قرار بود که بیاید؟ احتمال دارد که ظهور الیاس در قله کوه تحقّق آن نبوت‌ها بوده است.

عیسی دو حقیقت را در اینجا مکشوف کرده است: ابتدا برای تمام کسانی که به او اعتماد داشته‌اند، این "الیاس" هم‌اکنون یحیی تعمید دهنده بوده است چرا که یحیی به واقع راه را برای او آماده کرده بود. یحیی اعلان داشت که الیاس عهد عتیق نیست (یوحنا ۱:۲۱) لیکن خدمت او "به روح و قوت الیاس" بود (لوقا ۱:۱۷). دوم، الیاس همان طور که ملاکی اعلام کرده است، در آینده خواهد آمد (متی ۱۷:۱۱)، یعنی پیش از آغاز دوران مصیبت عظیم. برخی از پژوهشگران کتاب مقدس این موضوع را با مکاشفه ۱:۱-۲:۱۲ مرتبط می‌دانند. قوم اسرائیل، خدمت یحیی را نپذیرفته بودند. اگر آنها یحیی را باور می‌کردند، او می‌توانست به عنوان "الیاس"، فرستاده خدا، خدمت کند و قوم نیز می‌توانستند عیسی را بپذیرند. لیکن، آنها هر دو را طرد کرده و به مسلخ سپردند تا قربانی شوند.

۲- قوت از ایمان می‌آید (مرقس ۹: ۱۴-۲۹)

زندگی مسیحی "زمین کوه‌ها و درّه‌هاست" (تثنیه ۱۱:۱۱). ایماندار در یک روز می‌تواند از بلندای جلال آسمان به درّه حملات جهنم حرکت کند. هنگامی که عیسی و سه شاگرد او به جمع سایر شاگردان پیوستند، متوجه بروز یک مشکل دو جانبه شدند: شاگردان قادر به رهانیدن پسری از چنگ روح شریر نبودند و کاتبان در این میان با آنها مشاجره می‌کردند و شاید هم شاگردان را به خاطر

ناتوانی مورد تمسخر قرار می‌دادند. مطابق معمول همیشه، این عیسی بود که برای حل مشکل وارد صحنه شد.

آن پسر گنگ و کر بود (مرقس ۹: ۲۵)، و روح شریر قصد هلاک کردن او را داشت. تصور کنید که آن پدر چه علاقه‌ای به فرزند خود داشت که مایل به مراقبت و حمایت از او بود! عیسی به شاگردان خود قوت داده بود تا ارواح شریر را بیرون کنند (مرقس ۶: ۱۳ و ۱۷)، اما خدمت آنها در قبال این پسر کارآمد و موثر نبود. تعجبی ندارد که خداوند از آنها دلگیر شد! چند مرتبه باید از دست ما دلگیر و اندوهگین شود وقتی که نمی‌توانیم از منابع روحانی که او در فیض خود بزرگوارانه به ما بخشیده است استفاده کنیم!

از آنجا که شاگردان در مأموریت خود ناموفق بودند، پدر آن پسر اطمینان چندانی نداشت که حتی عیسی بتواند از عهده کار برآید. به همین دلیل به او می‌گوید: ”حال اگر می‌توانی...“ (مرقس ۹: ۲۲). با وجود این، پدر مذکور به حد کافی صادق بود که بی‌ایمانی خود را بپذیرد و از خداوند درخواست کند که بر او و پسرش ترحم فرماید. عیسی فرمان داد و روح شریر را اخراج کرد و پسر را به پدرش سپرد.

نکته اصلی و درس مهم در این معجزه همانا تاکید بر قدرت ایمان در غلبه بر دشمن است (مرقس ۹: ۱۹ و ۲۳-۲۴؛ متی ۱۷: ۲۰). چرا آن‌ه نفر ناموفق بودند؟ زیرا آنها در مسیر روحانی شخصی خود با بی‌دقتی حرکت می‌کردند و از دعا و روزه غفلت کرده بودند (مرقس ۹: ۲۹). اقتداری که عیسی بدیشان داده بود، تنها با ایمان عمل می‌کرد و ایمان بایست در انضباط روحانی و سرسپردگی پرورش یافته باشد. شاید عدم حضور خداوند، یا مشاهده اینکه او تنها با سه تن از شاگردان رفته و سایرین را باقی گذاشته

بود، موجب کاهش اشتیاق و نقصان ایمان آنها شده باشد. عدم موفقیت ایشان نه تنها آنان را سراسیمه و شرمنده کرده بود، بلکه همچنین به مخالفین این فرصت را داده بود تا از خداوند جلال انتقاد کنند. این ایمان ما به مسیح است که جلال خدا را آشکار می‌کند.

۳- خدمت، موجب حرمت و افتخار است (مرقس ۹: ۳۰-۵۰)

عیسی هنوز با شاگردان خود به سوی اورشلیم در حرکت بود، و در طول مسیر به آنها یادآور شد که چه وقایعی در آنجا انتظار او را می‌کشد. توجه کنید که او حتی از قیام خود با آنان سخن گفته بود، لیکن ایشان قادر به درک منظور او نبودند (متی ۱۷: ۹). شاگردان "بسیار محزون شدند" (متی ۱۷: ۲۳).

اما آنها آنقدر محزون نبودند که از بحث در باره اینکه کدامیک در میان ایشان از دیگران بزرگتر است، خودداری کنند! شاید تصور کنید بعد از آنکه سخنان عیسی را در خصوص مصایب و مرگش شنیدند، می‌بایست نقشه‌های خودخواهانه و انسانی خویش را فراموش کرده و متمرکز او شده باشند. احتمال دارد این حقیقت که پطرس و یعقوب و یوحنا با او به کوه رفته بودند، عامل برانگیخته شدن شعله‌های رقابت شده باشد.

عیسی برای آنکه مفهوم بزرگی و احترام را به آنها (و البته به ما) تعلیم بدهد، کودکی را در برابر ایشان قرار داد و توضیح داد که راه مقدم بودن، مؤخر شدن است و برای مؤخر بودن باید همگان را خدمت کرد. آن کودک نماد تسلیم و فروتنی بود. کودک خردسال می‌داند که کودک است و مانند کودک رفتار می‌کند و این رمز جلب محبت و مراقبت است. کودکی که سعی کند با تقلید از رفتار

بزرگسالان ما را تحت تاثیر قرار بدهد از چنین توجهی برخوردار نخواهد بود.

تواضع یعنی اینکه "خودت را بشناس، خودت را بپذیر، خودت باش" - در بهترین حالت خود و وجود خود را وقف دیگران کن. از منظر فلسفه دنیا شما "بزرگ" محسوب می‌شوید اگر دیگران برای شما کار کنند. اما پیام مسیح این است که بزرگی در خدمت کردن به دیگران به دست می‌آید. از آنجا که واژه "کودک" و "غلام" در زبان ارامی یکسان هستند، می‌توان دریافت که چرا عیسی از این دو استفاده کرده است. اگر ما قلب یک کودک را در سینه داشته باشیم، برای خدمت کردن مشکلات اندکی خواهیم داشت؛ و اگر دید یک خدمتگزار را داشته باشیم، با آغوش باز کودکان را به عنوان نمایندگان عیسی مسیح و پدر خوش آمد خواهیم گفت.

در این مرحله، یوحنا تصور کرده بود که با نشان دادن غیرت خود باید از شاگردان دفاع کند (مرقس ۹: ۳۸-۴۱). مجسم کنید که فردی را از اخراج کردن ارواح شریر [در نام مسیح] منع می‌کنند، در حالی که آن‌ه شاگرد نتوانسته بودند پسر مصروع و گنگ را از قدرت شیطان برهانند! استفاده از نام عیسی به مثابه عمل کردن تحت اقتدار او است، بنابراین شاگردان حق نداشتند آن شخص را ممانعت کنند. "او نزد آقای خود ثابت یا ساقط می‌شود" (رومیان ۴: ۱۴).

مرقس ۹: ۴۰ را باید با متی ۱۲: ۳۰ مقایسه کرد: "هر که با من نیست بر خلاف من است" هر دو جمله به این حقیقت اشاره دارند که نمی‌توان نسبت به عیسی مسیح، اعلام بی‌طرفی کرد. بنابراین از آنجا که نمی‌توان بی‌طرف بود، پس اگر با او همراه نیستیم به یقین در مقابل او قرار داریم. و اگر مخالف او نیستیم پس می‌باید همراه او

باشیم. آن فرد گمنام با اخراج کردن ارواح شریر، جلال اسم عیسی را آشکار کرده بود، و از همین رو موافق با نجات‌دهنده بوده است نه مخاف با او.

برای اثبات محبت و علاقه خود به عیسی لازم نیست که حتما معجزات بزرگ انجام دهیم. اگر با محبت و آغوش باز، کودکی را بپذیریم و یا [ایمانداری را] کاسه‌ای آب سرد بنوشانیم، شهادت داده‌ایم که قلب فروتن یک خادم را در سینه داریم. گذشته از همه اینها، ما خادمین مسیح هستیم، و این والاترین و شایسته‌ترین خدمت در تمام جهان است (متی ۲۵: ۳۱-۴۶).

عیسی، سخن یوحنا را سبک نشمرد بلکه از آن استفاده کرد تا خطر ایجاد لغزش برای دیگران و در نتیجه ممانعت از خدمت خداوند را بدیشان توضیح بدهد (مرقس ۹: ۴۲-۵۰). عبارت "یکی از این کودکان" به فرزندان خدا اشاره دارد که بدنبال مسیح و مشتاق خدمت کردن به او هستند. روش برخورد و طرز رفتار ایمانداران با سایر اعضای خانواده خدا، موضوعی کاملاً جدی است، و خدا به ما می‌گوید که "با یکدیگر صلح نمایید" (۵۰: ۹). شاگردان نه با خود تعامل داشتند و نه با سایر ایمانداران!

پیام سنگین عیسی در مورد جهنم حامل هشدار جدی برای ما در چگونگی برخورد با گناه است. هر آنچه را که در این زندگی باعث شود که لغزش بخوریم و موجب لغزش دیگران نیز بشویم، بایست از خود دور کنیم حتی اگر نیاز به جراحی داشته باشد. دست، پا و چشم که اعضای ارزشمند بدن هستند اگر ابزار ارتکاب گناه باشند باید جدا گردند. پر واضح است که از فرمان خداوند نباید معنای تحت‌اللفظی جراحی و قطع کردن دست و پا را استنتاج کرد چرا که او تصریح کرده است که سرمنشأ و خاستگاه گناه، قلب

انسان است (مرقس ۷: ۲۰-۲۳). آنچه که خداوند در اینجا تعلیم می‌دهد این است که گناه در باطن انسان همانند تومور سرطانی در بدن فرد است، و باید به شدت با آن برخورد شود.

از نظر برخی افراد شنیدن این سخنان هول‌انگیز در باره جهنم از دهان عیسی موجب تحیر و شگفتی است (نگاه کنید به اشعیا ۲۴: ۶۶). عیسی به وجود مکانی به نام جهنم اعتقاد داشته است، مکانی که در آن عذاب جاودان و مجازات عادلانه مقرر است (لوقا ۱۶: ۱۹). روزی کشیشی که به نظامیان خدمت می‌کرد، اعلام کرد که اعتقادی به وجود جهنم ندارد؛ برخی از نظامیان نیز اظهار کردند که احتیاجی به خدمت او ندارند. افزون بر این، اگر جهنم وجود نداشته باشد، پس چرا باید از بابت مرگ نگران باشیم؟ اما اگر دوزخ واقعیت داشته باشد، آن کشیش شنودگان خود را گمراه کرده بود، پس چه بهتر که او در میان ایشان خدمت نمی‌کرد!

کلمه‌ای که "جهنم" ترجمه شده است واژه عبری "گَهِنَا" می‌باشد. معنای اصلی آن "وادی هنوم" است. "گه" به معنای "دره" یا "وادی" و "هنا" یعنی "هنوم" که اشاره به مکانی در خارج از حصار اورشلیم دارد که در آنجا آحاز پادشاه، فرزندان خود را برای پرستش بت مولک با آتش قربانی کرد (۲ تواریخ ۲۸: ۱-۳؛ ارمیا ۷: ۳۱ و ۳۵: ۳۲).

در برخی از نسخه‌های قدیمی کتاب اشعیا، آیه ۲۴: ۶۶ که مرقس در ۹: ۴۴ و ۴۶ نقل کرده است وجود ندارد، اما این جمله در آیه ۴۸ نیز تکرار شده است و همین یک آیه کفایت می‌کند. جهنم یک مکان موقتی نیست، بلکه جاودانه است (مکاشفه ۲۰: ۱۰). چقدر مهم و اساسی است که گناهکاران به عیسی مسیح ایمان بیاورند و از

جاودانگی جهنم رها شوند و چقدر مهم است که ایمانداران پیام [انجیل] را به گمشدگان برسانند!

شاید کسی سؤال کند که ”آیا این یک فداکاری خیلی بزرگ نیست که از ما خواسته شده است؟“ باید گفت ”سهل انگاری و مسامحه در برابر گناه، بهای بسیار بزرگتری دارد!“ در مرقس ۹: ۴۹-۵۰، عیسی از مفهوم قربانی جهت ترسیم نقطه نظر خود استفاده کرده است (رومیان ۱۲: ۱-۲). قربانی یکبار بر مذبح قرار می‌گرفت و به آتش سوخته می‌شد. شما کدام یک را ترجیح می‌دهید: آیا می‌خواهید به عنوان یک گناهکار گمشده متحمل آتش جهنم باشید یا آتش تطهیرکننده خدا را به عنوان یک قربانی برای جلال نام او می‌پذیرید؟ به خاطر داشته باشید، شیطان به شما وعده جلال در همین زندگی را می‌دهد، اما رنج و عذاب در آینده شما را فرو خواهد گرفت. عیسی از ما دعوت می‌کند که امروز متحمل مشقات و سختی‌ها باشیم و سپس از جلال و شکوه ابدی لذت ببریم.

یهودیان مجاز به استفاده از خمیرمایه و یا عسل در قربانی نبودند بلکه باید نمک به کار می‌بردند (لاویان ۲: ۱۱ و ۱۳). نمک نماد پاکی و فساد ناپذیری است. در عهد عتیق از نمک در پیمان‌ها و قرار دادها استفاده می‌شد. شاگردان، نمک خدا بودند (متی ۵: ۱۳)، لیکن در خطر از دست دادن طعم خود و تبدیل به عنصری بدون استفاده قرار داشتند. امروزه ما از نمک تصفیه شده استفاده می‌کنیم که طعم خود را از دست نمی‌دهد، اما نمک در آن روزگار با ناخالصی همراه بود و طعم آن تغییر می‌کرد. اگر یکبار شخصیت ارزشمند مسیحی خود را از دست بدهید دیگر چگونه می‌توانید آنرا بازیافت کنید؟

شاگردان به عوض سرزنش کردن دیگران می‌بایست قلب‌های خود را تفتیش می‌کردند! خیلی ساده است که طعم "نمکین" خود را از دست داده و برای خدا بی‌استفاده شویم. مسیحیان آتش جفاها و مشکلات را تجربه خواهند کرد (۱ پطرس ۱: ۶-۷ و ۴: ۱۲) و بایسته است که در کنار یکدیگر بمانند بی آنکه مهم باشد چه کسی در میان ایشان بزرگتر است! اگر می‌خواهیم جلال او را آشکار کنیم و با یکدیگر در صلح باشیم، عناصر مبنا و بنیاد را تعهد و شخصیت ما تشکیل می‌دهد.

سه درسی که عیسی در این قسمت تعلیم داده، شالوده زندگی مسیحی در این عصر هستند. اگر ما تسلیم و مطیع او شده‌ایم، پس رنج و سختی ما را به جلال هدایت خواهد کرد، ایمان ما با قوت همراه خواهد بود و خدمت فداکارانه ما به افتخار منتهی می‌شود. پطرس به رگم شتابزدگی و اشتباهات گاه و بیگاه خود نوشت: "و خدای همه فیض‌ها که ما را به جلال ابدی خود در عیسی مسیح خوانده است شما را بعد از کشیدن زحمتی قلیل، کامل و استوار و توانا خواهد ساخت. او را تا ابدالآباد جلال و توانایی باد. آمین."

گفته‌های تناقض‌نمای خادم

مرقس ۱۰

خداوند ما به عنوان معلم برتر، رویکردهای متفاوتی را در تبیین کلام خدا به کار برده است: نماد، معجزه، نمونه، حکایت، مثل، و گفته‌های تناقض‌نما. منظور از گفته‌های تناقض‌نما جمله‌ای است که به ظاهر با خودش تناقض دارد اما در واقع، یک حقیقت یا اصل مهم و سرنوشت‌ساز را بیان می‌کند. نمونه چنین گفته‌ای این است: ”چون ناتوانم آنگاه توانا هستم“ (۲ قرن‌تیاں ۱۰:۱۲). این یک گفته تناقض‌نما است (همچنین نگاه کنید به ۲ قرن‌تیاں ۶: ۸-۱۰). مواقعی هست که استفاده از گفته‌های تناقض‌نما بهترین روش در بیان حقایق است، و در این باب می‌بینیم که خداوند از این شیوه استفاده کرده است. عیسی قادر بود که برای مدت طولانی موعظه کند لیکن در اینجا پنج درس مهم را در قالب پنج عبارت موجز یا گفته تناقض‌نما به ما تعلیم داده است.

۱- دو نفر، یک خواهند بود (مرقس ۱۰: ۱-۱۲)

عیسی خدمت خود را در جلیل انجام داده، کفرناحوم را ترک کرده و با عبور از رود اردن وارد نواحی یهودیه شده بود. او هنوز در مسیر سفر به اورشلیم قرار داشت (۱۰: ۳۲). این منطقه در اختیار حکومت هیرودیسی آنتیپاس بود و این می‌تواند به ما بگوید که چرا فریسیان با طرح سؤال در مورد طلاق سعی داشتند عیسی را به دام بیندازند. فراموش نکنید که یحیی تعمیددهنده به دلیل محکوم کردن ازدواج نامشروع هیرودیسی، اعدام شده بود (مرقس ۶: ۱۴-۲۹).

سؤال انحرافی فریسیان غیر از جنبه سیاسی، اهداف دیگری را نیز دنبال می‌کرد، چرا که طلاق یک موضوع بسیار بحث‌انگیز در بین ربّی‌های یهود بود. برای آنها مهم نبود که عیسی چه پاسخی خواهد داد چون از نظر آنها به هر حال موجب نارضایتی عده‌ای از ربّی‌ها می‌شد و همین می‌توانست فرصت لازم برای دستگیر کردن او را بوجود آورد. فعل به کار رفته در متن نشان استمرار است، بدین معنا که فریسیان "مدام در سؤال خود الحاح می‌کردند" به این امید که شاید او را عصبی کرده، دلیلی برای متهم ساختن وی بدست بیاورند.

در آن روزگار دو دیدگاه متضاد در مورد طلاق وجود داشت و انتخاب یکی از این دیدگاهها بستگی داشت به نوع تفسیر فرد از عبارت چیزی ناشایسته در تثنیه ۲۴: ۱-۴. پیروان ربّی هیلل در تفسیر خود کاملاً سهل‌اندیش بودند و طلاق دادن زن را به هر دلیلی مجاز می‌دانستند حتی به بهانه سوزاندن غذا! اما در مکتب ربّی شیمای، جدی‌تر با این مساله برخورد می‌شد و تعلیم آنها این چنین بود که عبارت چالش‌انگیز چیزی ناشایسته تنها به گناه قبل از ازدواج مربوط می‌شد. اگر داماد پی می‌برد که عروس او باکره نبوده است، آنگاه می‌توانست او را طلاق بدهد.

مطابق معمول، عیسی این مباحث را نادیده گرفت و توجه آنان را به کلام خدا معطوف ساخت، که در این مورد حکم موسی در تثنیه ۲۴: ۱-۴ می‌باشد. اگر قبلاً این قسمت را مطالعه کرده باشید، حتماً به این دو حقیقت مهم توجه کرده‌اید: اول اینکه تنها مرد می‌توانست زن خود را طلاق بدهد و عکس آن صادق نبود، چرا که در نظام یهود زن چنین حقی نداشته (زنان رومی از حق طلاق برخوردار بودند). دوم "طلاق‌نامه" رسمی به زن داده می‌شد تا وضعیت او مشخص شود و به شوهر احتمالی آینده اطمینان بخشد که وی آزاد

است و می‌تواند دوباره ازدواج کند. جدا از اعطای این مدرک رسمی، تنها چیز دیگری که لازم بود این بود که اگر شوهر دوم زن نیز او را طلاق می‌داد وی حق نداشت به نزد شوهر اول خود بازگردد. در میان یهودیان، سؤال این نبود که «آیا زن مطلقه می‌تواند دوباره ازدواج کند؟» چرا که ازدواج مجدد یک عرف پذیرفته شده بود. بلکه سؤال مهم این بود که «دلیل قانونی و شرعی برای اینکه مرد بتواند زن را طلاق بدهد چیست؟»

در شریعت موسی اشاره‌ای به زنا و بی‌عفتی، به عنوان زمینه‌ساز طلاق نشده بود، چرا که در اسراییل، زنان زانیه و مردان زناکار سنگسار می‌شدند (تثنیه ۲۲:۲۲؛ لاویان ۲۰:۱۰؛ همچنین یوحنا ۸: ۱-۱۱). بنابراین آنچه موسی در تثنیه ۱:۲۴ به عنوان چیزی ناشایست ذکر کرده است نمی‌تواند زنا بوده باشد.

عیسی توضیح داد که موسی قانون طلاق را به سبب قلب گناهکار انسان وضع کرد. قانون شریعت با ممانعت از تصمیم‌گیری عجولانه مرد در طلاق دادن و جلوگیری از بدرفتاری با زن به عنوان یک اثاثیه بلااستفاده به عوض در نظر داشتن موجودیت انسانی او، از زن حمایت کرده است. رها کردن زن بدون طلاق‌نامه بسادگی زن را مبدل به موجودی مطرود در اجتماع می‌کرد و مردم به چشم یک فاحشه به او نگاه می‌کردند. هیچ مردی حاضر به ازدواج با او نمی‌شد و بی‌پناه و درمانده باید به زندگی ادامه می‌داد. هدف خدا از اعطای این قانون به هیچ وجه تأیید و یا ترغیب به طلاق نبوده است، بلکه مهار کردن آن و دشوارتر ساختن شرایط برای مردان بود. خدا قواعد مشخصی برای طلاق وضع کرده بود. بنابراین زنان بسادگی قربانی هوس‌های شوهران خود نمی‌شدند.

سپس خداوند توجه آنان را از موسی به اصل آفرینش معطوف کرد (پیدایش ۱: ۲۷ و ۲: ۲۱-۲۵). گذشته از تمام اینها این خدا بود که در ابتدا بنیان ازدواج را بنا نهاد، و تنها او حق داشت قوانین آن را وضع کند. بر طبق کتب مقدس، ازدواج پیمانی بود که میان یک مرد و یک زن بسته می‌شد نه میان دو مرد یا دو زن. و ارتباط میان زن و مرد یک رابطه مقدس و دایمی بود. پیمان ازدواج، صمیمانه‌ترین اتحاد ممکن در نژاد بشری است، چرا که آن دو یک تن خواهند شد. چنین ارتباطی هرگز میان پدر و پسر و یا مادر و دختر وجود ندارد، بلکه تنها در پیمان ازدواج میان یک زن و مرد.

در حالی که عنصر روحانی از اهمیت ویژه‌ای در ازدواج برخوردار است، اما تاکید خدا در اینجا بر اتحاد جسمانی زوجین است: این دو یک تن خواهند بود. و از آنجا که ازدواج یک اتحاد جسمانی است پس تنها یک علت جسمانی می‌تواند آن را جدا کند — مرگ (رومیان ۷: ۱-۳) یا زنا (متی ۵: ۳۲ و ۱۹: ۹). مرقس عبارت ”به غیر علت زنا“ را که در متی یافت می‌شود ذکر نکرده است، اما اشاره‌ای هم نکرده که مرگ موجب انفصال پیمان زناشویی می‌شود. خداوند در خلوت موضوع را برای شاگردان خود تشریح کرد و آنان متقاعد شدند که ازدواج یک امر خطیر و مهم است. ازدواج مجدد بعد از طلاق، در حکم ارتکاب گناه زنا است و این یک امر بسیار جدی می‌باشد. توجه داشته باشید که عیسی در هشدار خود، زنان را نیز لحاظ کرده است و موقعیت آنان را در جامعه ارتقا بخشید و به ایشان مسئولیتی برابر با مردان را داد. ربی‌ها هرگز تا این اندازه پیش نرفته بودند.

مرقس ۹: ۱۰ به ما هشدار می‌دهد که *انسان* نمی‌تواند کسی را که از طریق پیمان ازدواج با او متحد شده، از خود جدا سازد اما خدا

می‌تواند. چون ازدواج را خدا بنیاد نهاد پس این حق را دارد که قواعدی برای آن وضع کند. شاید طلاق از دید قوانین ما جایز باشد اما این بدان معنا نیست که از دید خدا هم درست است. او انتظار دارد که زوجین نسبت یکدیگر متعهد (۷:۱۰) و وفادار و صدیق باشند. بسیاری از مردم طلاق را یک "راه ساده برای خلاص شدن" می‌دانند و سوگند وفاداری خود نسبت به همسر و نسبت به خدا را جدی تلقی نمی‌کنند.

۲- بزرگترها مانند کودکان خواهند بود (مرقس ۱۰: ۱۳-۱۶)

ابتدا ازدواج، سپس فرزندان، یک توالی منطقی است. بر خلاف بسیاری از "متجددان" امروز، در آن روزگار یهودیان فرزندان را به چشم برکت می‌دیدند و نه یک بار اضافی؛ آن را گنجینه‌ای از جانب خدا می‌دانستند، نه مسئولیتی اضافی (مزمور ۱۲۷ و ۱۲۸). نداشتن فرزند موجب تآثر و بد نامی زوجین بود.

در آن ایم رسم بود که والدین فرزندان خود را برای برکت یافتن به نزد ربی‌ها می‌بردند و درست به همین دلیل بود که می‌خواستند کودکان را به نزد عیسی بیاورند. برخی از آنها نوزاد (لوقا ۱۸: ۱۵) و برخی دیگر قادر به راه رفتن بودند و عیسی همگی را با آغوش باز پذیرفت.

چرا شاگردان تلاش کردند تا مانع آمدن مردم و کودکان به نزد عیسی بشوند؟ (موارد دیگری از سختدلی ایشان را می‌توان در متی ۲۳: ۱۵ و مرقس ۶: ۳۶ مشاهده کرد.) شاید تصور می‌کردند که با این عمل موجبات خشنودی و جلوگیری از به هدر رفتن وقت و توان او را فراهم می‌کنند. به دیگر سخن، آنها کودکان را مهم تلقی

نمی‌کردند! نگرش و رفتار آنها عجیب بود چون قبلا عیسی به ایشان تعلیم داده بود که کودکان را در نام او بپذیرند و مراقب باشند که باعث لغزش ایشان نشوند (۹:۳۶). اما یکبار دیگر شاگردان تعلیم خداوند را فراموش کرده بودند.

عبارت خشم نموده شایان توجه است چون خداوند عملا از رفتار شاگردان برآشفته شد و آنان را به این دلیل که مانع شده بودند، آشکارا توبیخ کرد. سپس اعلام کرد که کودکان بهتر و بیشتر از بزرگسالان، نمونه و الگوی ملکوت هستند. ما می‌گوییم که کودکان باید مانند بزرگترها رفتار کنند اما عیسی فرمود که بزرگسالان باید از کودکان سرمشق بگیرند!

کودکان در چه زمینه‌هایی می‌توانند الگو باشند؟ در اعتماد و اتکای فروتنانه به دیگران، و پذیرش خود و موقعیت خویش در زندگی. البته عیسی در مورد کودکی طبیعی و لوس‌نشده سخن می‌گفت، نه کودکی که سعی دارد مثل بزرگترها رفتار کند. کودک می‌تواند خیلی زیاد خوشحال باشد و لذت ببرد اما خیلی کم توضیح بدهد. کودکان با ایمان زندگی می‌کنند. با ایمان سرنوشت خود را می‌پذیرند، اعتماد دارند که دیگران از ایشان حمایت می‌کنند و آنها را می‌بینند.

ما با ایمان وارد ملکوت خدا می‌شویم، درست مانند کودکان: ناتوان، عاجز از نجات دادن خود، و کاملا با اتکا به رحمت و فیض خدا. با ایمان از برکات ملکوت خدا محظوظ هستیم، ایمان و باور داریم که پدر آسمانی ما را دوست دارد، و نیازهای روزانه ما را تامین می‌کند. وقتی که کودک صدمه می‌بیند و یا دچار مشکلی می‌شود، چگونه عمل می‌کند؟ نزد پدر و مادر خود می‌رود! و این

می‌تواند الگوی ما در ارتباط خود با پدر آسمانی باشد! بله، خدا می‌خواهد کودکوار عمل کنیم، نه بچگانه!
 در این قسمت نشانی وجود ندارد که عیسی آن کودکان را تعمید داده باشد. او حتی بزرگسالان را نیز تعمید نمی‌داد (یوحنا ۴: ۱-۲). اگر شاگردان عادت به تعمید دادن کودکان داشتند، مانع آمدن آنها به نزد عیسی نمی‌شدند. عیسی این موجودات ارزشمند را در آغوش پر محبت خود گرفت و ایشان را برکت داد — و که چه موهبت مبارکی بوده است!

۳- اولین، آخرین خواهند بود (مرقس ۱۰: ۱۷-۳۱)

از میان تمامی افرادی که خود را به پای عیسی می‌انداختند، این مرد تنها کسی است که هنگام دور شدن از عیسی حالتی بدتر از زمان آمدن خود داشت. و هنوز خیلی زیاد خودش را تایید می‌کرد! او مرد جوانی بود (متی ۱۹: ۲۲) که امکانات زیادی داشت. دیگران به او احترام می‌گذاشتند، چون فردی صاحب منصب بوده است (لوقا ۱۸: ۱۸). به طور حتم منش و اخلاقیات خاص خود را داشته است؛ با وجود این، آنقدر برای امور روحانی اشتیاق قلبی داشت که خود را به عیسی رساند و نزد قدم‌های او زانو زد. به هر حال او جوانی ایده‌آل بود و زمانی که با عیسی روبرو شد مورد محبت او قرار گرفت.
 علی رغم تمام صفات خوب خود، نگرش او به امور روحانی بسیار سطحی و کم‌مایه بود. او چیزهایی در باره نجات می‌دانست و تصور می‌کرد می‌تواند کاری انجام بدهد که استحقاق رستگاری و کسب حیات جاودانی را داشته باشد. این تصور در آن ایام میان یهودیان متداول بوده است (یوحنا ۶: ۲۸) و امروزه نیز بسیار رایج است. غالب افرادی که نجات ندارند تصور می‌کنند که عاقبت

یکروز خدا اعمال نیک و بد آنها را مقایسه خواهد کرد و اگر اعمال نیک بر کارهای ناشایست آنان برتری داشته باشد، وارد بهشت خواهند شد.

در پس این نگرش، یعنی تکیه بر اعمال نیک برای رستگاری، نگرشی سطحی و کم عمق نسبت به گناه، انسان، کتاب مقدس، عیسی مسیح و نجات وجود دارد. گناه یعنی عصیان بر علیه خدای قدوس. گناه صرفاً یک عملکرد نیست، بلکه نگرشی باطنی است که انسان را بالا می‌برد و خدا را کوچک می‌شمارد. آیا این مرد جوان تصور می‌کرد که با انجام تعدادی اعمال مذهبی قادر خواهد بود که حساب خود را با خدای قدوس تصفیه کند؟

مرد جوان نگرشی ظاهری و بی‌مایه به عیسی مسیح داشت. او عیسی را "استاد نیکو" خطاب کرد، لیکن ما احساس می‌کنیم که او سعی داشت تملق گوئی بکند چرا که ربی‌های یهود اجازه نمی‌دادند کسی لقب نیکو را در مورد آنان به کار ببرد. تنها خدا نیکو بود و این عنوان صرفاً باید در باره او به کار می‌رفت. عیسی خداوندی خود را کتمان نکرد بلکه بر آن تاکید گذارد. او فقط می‌خواست اطمینان یابد که مرد جوان آگاهانه سخن می‌گوید و صادقانه مایل است مسئولیت سخنان خود را قبول کند.

این امر توضیح می‌دهد که چرا عیسی آن جوان را به شریعت موسی ارجاع داد: عیسی سعی داشت آن مرد خودش را به عنوان گناهکاری که در حضور خدا زانو زده است ببیند. ما نمی‌توانیم با رعایت شریعت نجات یابیم (افسیان ۲: ۸-۱۰؛ غلاطیان ۲: ۱۶-۲۱). شریعت آینه‌ای است که ناپاکی ما را نشان می‌دهد اما آینه قادر نیست ما را از آلودگی پاک سازد. یکی از اهداف شریعت این است که ما را به سوی مسیح راهنمایی کند (غلاطیان ۳: ۲۴)، یعنی همان

کاری که در مورد این مرد انجام داده بود. شریعت می‌تواند شخص گناهکار را به نزد عیسی بیاورد اما نمی‌تواند او را شبیه عیسی بسازد. تنها فیض خدا قادر به انجام چنین کاری است.

مرد جوان خودش را همچون گناهکاری در برابر خدای قدوس نمی‌دید. او برداشتی سطحی از شریعت خدا داشت زیرا معیار او در اطاعت از خدا صرفاً منوط به اعمال ظاهری بود و نه نگرشی باطنی. تا زمانی که به اعمال خود توجه می‌کرد ظاهراً بی‌گناه می‌نمود (فیلیپیان ۳: ۶)؛ اما باطن او پاک و منزّه نبود. او اسیر طمع و آزمندی بود. شاید برخی احکام شریعت را در زندگی خود رعایت کرده بود، اما آخرین حکم ده فرمان، او را گرفتار می‌کرد: ”طمع مورز.“ طمع گناه وحشتناکی است؛ ظریف است و یافتن آن دشوار، با این حال عاملی است که می‌تواند موجب زیر پا نهادن تمامی احکام الهی بشود. ”زیرا که طمع ریشه همه بدیها است“ (۱ تیموتائوس ۶: ۱۰).

وقتی به این مرد جوان نگاه می‌کنید، می‌توانید نتیجه بگیرید که او همه چیز داشته است، اما عیسی او را از فقدان یک عنصر مهم مطلع ساخت: *ایمان زنده به خدا*. پول برای او حکم خدا را داشت: چون به پول توکل می‌کرد، آن را می‌ستود، و خرسندی و رضایت خود را در آن می‌دید. رعایت ظاهری اصول اخلاقی، فقط طمع قلبی او را مخفی می‌کرد.

دستور العمل خداوند در مرقس ۱۰: ۲۱ نباید برای هر کسی که می‌خواهد شاگرد شود الزامی تلقی گردد، زیرا آنچه عیسی فرمود مستقیم با نیاز آن جوان متمول ارتباط داشت. او مرد ثروتمندی بود و عیسی به وی فرمان داد که املاک خود را بفروشد و پول آن را به فقرا بدهد. آن مرد صاحب منصب بود و عیسی به او گفت که صلیب

را بردارد و از وی پیروی کند؛ و این کار تجربه‌ای حقارت‌آمیز بود. عیسی نعمت حیات جاودان را به او پیشنهاد کرد لیکن او این پیشنهاد را نپذیرفت. دریافت یک هدیه زمانی که دستان شما مملو از پول و اجناسی است که با پول می‌توان خرید، بسیار دشوار است. آنچه که ”ترش‌رو و محزون“ ترجمه شده، در متن یونانی نمایانگر حالتی است که به‌هنگام پدیدار شدن ابرهای متراکم و توفان‌زا به انسان دست می‌دهد. آن مرد از تابش نور به سیاهی توفان گریخت! او می‌خواست حیات جاودان را طبق ضوابط خود بدست آورد، و به همین دلیل سر خورده و مایوس شد.

شاگردان از اعلان نظر خداوند در مورد ثروت مادی شگفت‌زده شدند، چرا که غالب یهودیان تصور می‌کردند که ثروت فراوان نشان برکت مخصوص خدا است. بسیاری از مردم علی‌رغم پیام ایوب، الگوی مسیح، رسولان، و تعالیم صریح عهدجدید هنوز هم دودستی به این باور اشتباه چسبیده‌اند. در مورد این مرد جوان می‌توان گفت که تمول او موجب شد که وی از بزرگترین برکت خدا یعنی حیات جاودان محروم گردد. امروزه، ثروت مادی هنوز هم ثروتمندان را فقیر و اولین را آخرین می‌سازد (۱ قرن‌تیان ۱: ۲۶-۳۱).

پول خدمتکاری خوب و اربابی وحشتناک است. اگر شما پول دارید، شکرگزار باشید و آن را برای جلال خدا به کار ببرید، اما اگر پول اختیار شما را بدست دارد، مراقب خودتان باشید! پول برای تامین آنچه که می‌توان خرید خوب است مشروط بر آنکه آنچه را که نمی‌توان با پول تهیه کرد از دست ندهید. فریب ثروت چنان زمین قلب این مرد را سخت کرده بود که نتوانست بذر نیکوی کلام خدا را بپذیرد و نجات یابد (متی ۱۳: ۲۲). وای که یک روز چه محصول تلخ و ناخوشایندی را درو خواهد کرد.

سؤال پطرس نشان می‌دهد که هنوز مشکلاتی در قلب او وجود داشت. ”پس ما را چه خواهد بود؟“ (متی ۱۹: ۲۷). این جمله تا اندازه‌ای گواه نگرشی تجاری به زندگی مسیحی است: ”ما از همه چیز خود به خاطر خداوند دست کشیده‌ایم، حال او در مقابل چه چیزی به ما می‌دهد؟“ سخن پطرس در اینجا بر خلاف سه دوست دانیال (دانیال ۳: ۱۶-۱۸) و شهادت خود او در اعمال ۳: ۶ بود. به یقین پطرس راه زیادی را پیموده بود تا از ”چه چیز به دست خواهیم آورد“ به نقطه‌ای برسد که گفت ”آنچه داریم به تو می‌دهم!“

عیسی به شاگردان خود اطمینان داد که هر که از او پیروی کند محتاج آنچه که برآستی مهم است نخواهد بود، نه در این عالم و نه در جهان آینده. خدا هر یک را پاداش خواهد داد. لیکن ما بایست از صحت انگیزه خود خاطر جمع باشیم: ”به جهت من و انجیل“ (مرقس ۸: ۳۵). کارخانه‌دار مسیحی مشهور و سرشناس دهه گذشته به نام آر. جی. لتورنیه عادت داشت که بگوید ”اگر شما می‌بخشید به این امید که بدست آورید، بدست نخواهید آورد!“ اگر ما با این انگیزه فداکاری کنیم که پاداشی دریافت نماییم، آن پاداش هرگز نخواهد آمد. توجه داشته باشید که عیسی وقوع ”جفا“ را نیز وعده داده است. او قبل از این به شاگردان خود گفته بود که یهود و غیر یهود چه رفتاری با او در اورشلیم خواهند داشت و اکنون به آنها اطلاع می‌داد که در تحمل جفا سهیم خواهند بود. خدا میان برکت و نبرد، تعادل ایجاد کرده است تا فرزندان او به بلوغ روحانی برسند.

در انظار مردم، جوان ثروتمند جایگاه والایی داشت و شاگردان فقیر عیسی در آخر بودند. اما خدا همه چیز را از چشم‌انداز ابدیت می‌نگرد و از همین رو، اولین، آخر و آخرین، اول می‌شوند! کسانی که به چشم ما اول هستند از دید خدا در آخر قرار دارند؛ اما آنان که

از نظر ما در آخر می‌باشند، همچون اولین پاداش خود را دریافت خواهند کرد. چه دلگرمی‌ای برای شاگردان راستین!

۴- خادمین، حاکمین خواهند بود (مرقس ۱۰: ۳۲-۴۵)

مقصد هنوز اورشلیم بود و عیسی بدان سو حرکت می‌کرد. در حالی که مرقس شرح مسافرت نجات‌دهنده به سوی جلجتا را می‌نوشت، به احتمال زیاد باید بر "سرودهای خادم" در اشعیا ۴۲ الی ۵۳ تعمق کرده باشد. "چونکه خداوند یهوه مرا اعانت می‌کند پس رسوا نخواهم شد از این جهت روی خود را مثل سنگ خارا ساختم و می‌دانم که خجل نخواهم گردید" (اشعیا ۵۰: ۷). ما نمی‌توانیم شهامت خادم خدا را که با پای خود به سوی جلجتا می‌رفت تحسین نکنیم، و باید او را به سبب تمامی آنچه که به خاطر ما انجام داد همواره ستایش کنیم.

باید بکوشیم سردرگمی و ترس پیروان او را درک کنیم چرا که تجربه‌ای بس سنگین بود و در مجموع انطباقی با انتظارات و اهداف آنان نداشت. هر اشاره مجدد عیسی به مرگ خود تنها به تحیر بیشتر آنان منجر می‌شد. عیسی در دو اشاره نخستین خود (مرقس ۸: ۳۱ و ۹: ۳۱) به آنان اعلام کرد که چه حوالثی در پیش است و اکنون به آنان می‌گوید که در چه مکانی با آن مصایب روبرو خواهد شد — در شهر مقدس اورشلیم! در این سخنان که سومین اعلان او می‌باشند، به نقش غیر یهودیان نیز در محاکمه و مرگ خود اشاره کرده است و برای چهارمین مرتبه، قیام خود از مردگان را وعده فرمود (۹: ۹). او حقایقی را به شاگردان خود گفت، اما آنها در شرایطی نبودند که بتوانند درک کنند.

در پرتو پیشگویی خداوند در خصوص مرگ خود، شاید وقتی درخواست یعقوب و یوحنا را برای نشستن بر تخت جلال می‌خوانیم، احساس شرمندگی کنیم. چطور آنها و مادرشان (متی ۲۰: ۲۰-۲۱) می‌توانستند تا این اندازه خود خواه باشند؟ پطرس در نخستین پیشگویی عیسی با او مخالفت کرده بود، و در دومین مورد نیز شاگردان در تعیین اینکه چه کسی در میان آنها بزرگتر است به بحث و مجادله پرداخته بودند (مرقس ۹: ۳۰-۳۴). از قرار معلوم این مردان قادر درک معنای صلیب نبوده‌اند.

یعقوب و یوحنا و مادرشان وعده عیسی را ملاک درخواست خود قرار داده بودند که فرموده بود شاگردان در ملکوت بر دوازده تخت همراه او خواهند نشست (متی ۱۹: ۲۸). از آنجا که مخاطبین مرقس را به طور خاص غیر یهودیان تشکیل می‌دادند، او از ذکر این وعده خود داری کرده است. آنها در تکیه بر این وعده، ایمان بزرگ خود را نشان دادند چرا که عیسی به ویژه از مرگ قریب‌الوقوع خود به آنان خبر داده بود. این سه نفر در تقاضای خود اتفاق نظر داشتند (متی ۱۸: ۱۹) و کلام صریح عیسی ایشان را شهادت می‌بخشید تا چنین درخواستی داشته باشند. بنابراین دلیلی وجود نداشت که عیسی با تقاضای آنها موافقت نکند.

به جز یک مورد: خواهش آنها از روی خودخواهی بود و خدا به تمنیات خودخواهانه پاسخ نمی‌دهد (یعقوب ۴: ۲-۳). اگر هم موردی را اجابت کند به جهت تادیب و اصلاح ما خواهد بود تا شیوه دعا کردن در اراده او را فرا بگیریم (مزمور ۱۰۶: ۱۵؛ ۱ یوحنا ۵: ۱۴-۱۵). یعقوب، یوحنا و مادرشان متوجه نبودند که/اجابت دعا و درخواست، بهایی دارد. برای اینکه عیسی دعای آنها را اجابت کند لازم بود زجر بکشد و بر صلیب کشته شود. چرا می‌بایست چنین

بهای گزافی را می‌پرداخت تا آنها از غنودن بر تخت جلال لذت ببرند؟ آیا جلال خدا از این طریق آشکار می‌شد؟

عیسی، مصایب و مرگ خود را به طور نمادین به نوشیدن پیاله (مرقس ۱۴: ۳۲-۳۶) و تعمید گرفتن (لوقا ۱۲: ۵۰؛ مزمور ۴۱: ۷ و ۶۹: ۲ و ۱۵) تشبیه کرد. آن تجربه می‌توانست بسیار سخت و دشوار باشد با این حال یعقوب و یوحنا اظهار کردند که در کنار عیسی قادر به تحمل آن خواهند بود! آنان چندان متوجه مفهوم سخن خود نبودند، لیکن سالها بعد برآستی از آن پیاله نوشیدند و آن تعمید را دریافت کردند. یعقوب در میان شاگردان اولین شهید بود (اعمال ۱۲: ۱-۲) و یوحنا جفاهای زیادی را متحمل شد.

از آنجا که درخواست آنها از روی حکمت زمینی و نه آسمانی سرچشمه گرفته بود، خشم سایر شاگردان را برانگیخت و دودستگی در گروه پدید آورد (یعقوب ۳: ۱۳-۱۴). بدون تردید شاگردان ناخرسند بودند چون قبلا به فکر چنین درخواستی نیفتاده بودند! یکبار دیگر عیسی سعی کرد مفهوم "مهم و بزرگ بودن در ملکوت" را به ایشان تعلیم بدهد (مرقس ۹: ۳۳-۳۷).

شاگردان به اشتباه از الگوهای ناصحیح پیروی می‌کردند، چنان که بسیاری امروزه نیز چنین می‌کنند. به عوض آنکه عیسی را الگویی فرا روی خود قرار دهند، جلال و اقتدار حکام رومی را که عاشق قدرت و موقعیت بودند تحسین می‌کردند. اگر چه آرزوی "بزرگ بودن" فی نفسه نادرست نیست، اما باید مراقب باشیم که "بزرگ بودن" را چگونه تعریف می‌کنیم و با چه انگیزه‌ای می‌خواهیم به آن دست یابیم. عیسی فرمود: "هر که خواهد در میان شما بزرگ شود، خادم شما باشد و هر که خواهد مقدم بر شما شود، غلام همه باشد" (مرقس ۱۰: ۴۳-۴۴).

الگوی خدا در کتاب مقدس این است که قبل از آنکه خدا شخصی را به رهبری برگزیند، او ابتدا باید خادم شود. این حقیقت را در زندگی یوسف، موسی، داود، تیموتائوس و حتی خداوند ما عیسی می‌توان مشاهده کرد (فیلیپیان ۲: ۱-۱۱). مادامی که ندانیم چگونه از فرمان اطاعت کنیم، حق فرمان دادن به دیگران را نداریم. پیش از آنکه یکنفر لگام قدرت را بدست بگیرد، بایست معنای اطاعت از قدرت را آموخته باشد. اگر عیسی مسیح برای به انجام رسانیدن کار عظیم کفاره گناهان از چنین الگویی تبعیت کرد، بدون تردید الگوی دیگری برای ما نمی‌تواند وجود داشته باشد.

۵- فقیر، غنی خواهد بود (مرقس ۱۰: ۴۶-۵۲)

عیسی و شاگردان او وارد اریحا، در سی کیلومتری اورشلیم شده بودند. جماعت انبوهی از زائرین عید فصح آنان را احاطه کرده بودند. در آن زمان دو شهر با نام اریحا وجود داشت: شهر قدیمی که تنها خرابه‌های آن باقی مانده بود و شهر جدید که در فاصله دو کیلومتری از محل کاخ زمستانی هیرودیس کبیر و جانشینان او ساخته شده بود. این مساله می‌تواند به ما کمک کند که اختلاف میان مرقس ۱۰: ۴۶ با لوقا ۱۸: ۳۵ را توضیح دهیم.

دو فقیر نابینا به جهت تکدی در کنار راه نشسته بودند (متی ۲۰: ۳۰)؛ نام یکی از آنها بارتیمائوس بود. مرقس و لوقا به‌طور خاص توجه خود را متمرکز بر او کرده‌اند چون او بیشتر از دیگری سر و صدا کرده بود. متکدیان شنیدند که عیسی ناصری، آن شفا دهنده، از آن مسیر عبور می‌کند. پس تمام توان خود را به کار بردند تا توجه عیسی را جلب کنند و رحمت و شفای او را دریافت دارند.

در ابتدا مردم سعی کردند آن دو را ساکت کنند، لیکن زمانی که عیسی توقف کرد و آنان را به نزد خود فرا خواند، مردم آنها را ترغیب کردند! افراد درمانده و نیازمند اجازه نمی‌دهند که مردم مانع رسیدن آنها به عیسی بشوند (مرقس ۵: ۲۵-۳۴). بارتیمائوس ردای خود را انداخت تا دست و پا گیر او نباشد؛ آنگاه شتابان بسوی آقای خود رفت. بدون شک برخی از مردم یا شاگردان به او کمک کرده بودند.

”چه می‌خواهی از بهر تو نمایم؟“ به ظاهر سؤال عجیبی است که از یک نابینا پرسیده شود (او نظیر همین سؤال را از یعقوب و یوحنا و مادرشان نیز پرسیده بود، ۱۰: ۳۶). اما عیسی می‌خواست به آن مرد فرصت بدهد تا ایمان خود را ابراز نماید. آن مرد برآستی تصور می‌کرد که عیسی چه کاری می‌توانست برای او انجام بدهد؟ زمانی که بارتیمائوس او را ”یا سیدی“ خطاب کرد عنوان ”ربّونی“ را به کار برد، به معنای ”آقا؛ خداوند“. تنها شخص دیگری که در انجیل، این عنوان را برای او به کار برد، مریم است (یوحنا ۲۰: ۱۶). بارتیمائوس دو بار او را ”پسر داود“ خطاب کرد که لقب ملی مسیحای موعود بشمار می‌رفت، اما ”ربّونی“ مظهر ایمان فردی او بود.

متی می‌گوید: ”عیسی ترحم نموده، چشمان ایشان را لمس نمود“ (۳۴: ۲۰) و آنها بلادرنگ شفا یافتند. با قدردانی از عیسی، آندو نیز به خیل مردم پیوسته، همراه با عیسی راهی اورشلیم شدند. این معجزه واپسین مورد مذکور در انجیل مرقس است و به طور حتم با موضوع محوری ”خادم“ در انجیل او تطابق دارد. ما می‌بینیم که عیسی مسیح، خادم رنج‌کش خدا بسوی صلیب رهسپار است، با این حال درنگ می‌کند تا دو نابینای فقیر را خدمت کند! وه! چه محبتی، چه رحمتی و چه فیض عظیمی!

خادم در اورشلیم

مرقس ۱۱: ۱-۱۲:۴۴

عید فصح در اورشلیم ایام شادی و سرور یهود و ناامیدی رومیان بود. هزاران یهودی متدین از ممالک مختلف در آن روز در شهر مقدس جمع می‌شدند و شور و هیجان ملی‌گرایی قلوبشان را آکنده می‌ساخت. جمعیت اورشلیم در ایام عید سه برابر می‌شد، و همین امر موجب می‌شد که سپاهیان روم در آماده‌باش ویژه به سر ببرند. هر لحظه امکان داشت برخی یهودیان پرشور و غیور یک افسر رومی را به قتل برسانند و یا آشوب و بلوا برآید. جوئی ملتهب برای بالا گرفتن مباحث مذهبی میان گروه‌های مختلف یهودی وجود داشت.

در چنین شرایطی خادم خدا یه سوی مکانی می‌آمد که کمتر از یک هفته با مصلوب شدن در خارج از حصار آن فاصله داشت. در این قسمت خادم خدا را در سه نقش متفاوت مشغول خدمت می‌بینیم.

۱- خادم- پادشاه (مرقس ۱۱: ۱-۱۱)

عیسی در مسیر خود به بیت فاجی و بیت عنیا رسید که در حدود سه کیلومتر با اورشلیم فاصله داشتند. این نقطه در حدود ۶۵۰ متر ارتفاع دارد و از آنجا می‌توان منظره خیره‌کننده شهر مقدس را دید. خداوند می‌خواست کاری انجام بدهد که هرگز قبل از آن نه خودش انجام داده بود و نه اجازه داده بود که دیگران برایش انجام بدهند: او اجازه داد که پیروانش به طور آشکار و در انظار عموم از او تجلیل به عمل آورند.

عیسی به دو تن از شاگردان خود ماموریت داد که به بیت فاجی رفته، مرکب او را به حضورش بیاورند. امروزه مردم تصور می‌کنند که الاغ و قاطر حیوانات بردباری هستند که فقط برای بارکشیدن باید از آنها استفاده کرد. اما در آن ایام این حیوان را به چشم مرکب پادشاه می‌نگریستند (۱ پادشاهان ۱: ۳۳). عیسی از این حیوان استفاده کرد تا نبوت مذکور در زکریا ۹: ۹ را متحقق سازد. مرقس به این نبوت اشاره نکرده است چون مخاطبین اصلی او در وهله اول رومی‌ها بودند.

عیسی در تحقق این نبوت، دو هدف را دنبال می‌کرد: (۱) او اعلان داشت که پادشاه اسرائیل و مسیحای موعود است؛ (۲) او به عمد و به طور هدفمند، رهبران مذهبی را به چالش طلبید. این حرکت، آنان را به طرح توطئه رسمی جهت دستگیری، محاکمه و مصلوب کردن او سوق داد. سران مذهبی یهود تصمیم گرفته بودند که در ایام عید برای دستگیری او اقدام نکنند، اما خدا طریق دیگری را تعیین کرده بود. برّه خدا می‌بایست در ایام فصح ذبح می‌شد.

برخی از یهودیان وطن‌پرست در میان انبوه زائرین، با شور و اشتیاق به حرکتی پیوستند که عیسی را به عنوان پادشاه معرفی می‌کرد، پسر داود که به نام خداوند می‌آمد. زائرین جلیلی که شاهد زنده کردن الیعازر بودند (یوحنا ۱۲: ۱۲-۱۸)، در این حرکت به شکل برجسته‌ای ظاهر شدند. اغلب شنیده‌اید که گفته‌اند کسانی که در یکشنبه نخل فریاد "هوشیعانا" سر داده بودند، همان اشخاصی هستند که در روز جمعه فریاد می‌زدند "او را مصلوب کن". اما این حقیقت ندارد. جماعتی که خواستار مصلوب شدن او بودند عمدتاً از اهالی یهودیه و اورشلیم بودند در حالی که یهودیان جلیل با عیسی و خدمت او موافق بودند.

برای استقبال از پادشاه در آن ایام رسم بود که مردم ردای خود را در مسیر عبور او بر روی زمین پهن می‌کردند و سپس شاخه‌های نخل را که به نشان جشن و سرور در دست داشتند به اهتزاز در می‌آوردند (۲ پادشاهان ۹: ۱۳). استقبال‌کنندگان فریاد می‌زدند "هوشیعیانا" یعنی "نجات ببخش!" که برگرفته از مزمور ۱۱۸: ۲۵-۲۶ است. البته عیسی می‌دانست که مردم از مزامیر مسیحایی نقل قول می‌کردند (مانند مزمور ۱۱۸: ۲۲-۲۳؛ همچنین متی ۲۱: ۴۲-۴۴؛ اعمال ۴: ۱۱)، لیکن اجازه داد که به کار خود ادامه بدهند. او آشکارا پادشاهی خود را به عنوان پسر داود اعلام کرد.

صاحب‌منصبان رومی با مشاهده این نمایش شورانگیز چه فکر می‌کردند؟ رومیان در ترتیب دادن نمایش‌های عمومی، خبره بودند. ما امروز آن واقعه را به عنوان "ورود پیروزمندانه" می‌نامیم، اما رومیان چنین عنوانی را به کار نمی‌بردند. جشن "پیروزی رومیان" برآستی تماشایی بود! وقتی یک ژنرال رومی بعد از مغلوب ساختن دشمن با خبر پیروزی وارد روم می‌شد، با یک رژه دیدنی از وی استقبال به عمل می‌آمد. در طول رژه، ژنرال فاتح غنایم ارزشمند و اسرایی را که از دشمن گرفته بود به نمایش می‌گذاشت. او بر اربابه‌ای طلایی سوار می‌شد و کاهنان معابد به افتخار او بخورهای معطر می‌سوزانیدند. مردم یکصدا نام وی را فریاد می‌کردند و او را می‌ستودند. در پایان این مراسم، مردم در میدان نمایش گرد می‌آمدند تا شاهد مبارزه اسرا با حیوانات وحشی باشند. این "پیروزی روم" بود.

"ورود ظفرمندانه" خداوند ما هیچ شباهتی با آنچه در باره رومیان ذکر شد نداشت. اما به همان اندازه یک پیروزی بود. او نجات‌دهنده و پادشاه مسح شده خدا بود، لیکن فتح و ظفر او روحانی بود نه نظامی. یک سردار رومی حداقل باید پنجهزار تن از

سربازان دشمن را هلاک می‌کرد تا شایسته عنوان فاتح بشود، اما انجیل بعد از چند هفته تنها در یکروز زندگی پنجهزار یهودی را متحول کرد و ”پیروز“ شد (اعمال ۴:۴). ”پیروزی“ مسیح، غلبه محبت بر نفرت، راستی بر دروغ و حیات بر مرگ بود.

عیسی بعد از مشاهده صحن هیکل که قرار بود روز بعد به آنجا بازگردد، شهر را ترک کرد و شب را در بیت عنیا که ایمن‌تر و آرام‌تر بود به سر برد. تردیدی نیست که او وقت خود را با شاگردان به دعا گذرانده بود تا ایشان را برای رویارویی با دشواری‌های هفته‌ای که پیش رو داشتند آماده کند.

۲- خادم- داور (مرقس ۱۱: ۱۲-۲۶)

خشکائیدن درخت انجیر و پاکسازی صحن هیکل توسط خداوند، اعمالی نمادین بودند که وضعیت روحانی اسفانگیز قوم یهود را به تصویر می‌کشیدند. به رغم تمام امتیازات و فرصت‌هایی که بدیشان عطا شده بود، اسرائیل در ظاهر خود، بی‌ثمر (درخت انجیر)، و در درون خود، فاسد (صحن هیکل) بود. کاملاً غیرعادی بود که عیسی داوری کند (یوحنا ۳: ۱۷)، اما گاهی اوقات این تنها راه باقی مانده برای خداست (یوحنا ۱۲: ۳۵-۴۱).

نفرین کردن درخت انجیر (۱۱: ۱۲-۱۴ و ۲۰-۲۶). برگ‌های درخت انجیر در طول ماه فروردین می‌کند و بعد از آن در ماه خرداد برای اولین بار به ثمر می‌نشیند. در ماه مرداد برای مرتبه دوم و گاهی نیز در دی‌ماه برای بار سوم میوه می‌دهد. برگ‌های فراوان می‌تواند حاکی از وجود میوه باشد، حتی اگر آن میوه‌ها از فصل گذشته ”باقی مانده“ باشند. بسیار پر معناست که در این مورد

عیسی اطلاع مخصوصی نداشت که او را راهنمایی بکند؛ او به سمت درخت رفت تا میوه‌ای بر آن بیابد.

اگر او قدرت داشت که درخت را [محض سخن خود] از ریشه بخشکاند چرا از این قدرت برای به بار نشستن میوه بر روی آن درخت استفاده نکرد؟ به غیر از مورد گرازها (۱۳:۵) این تنها نمونه‌ای است که خداوند ما از قدرت معجزه خود برای نابودی یک پدیده طبیعی استفاده کرده است. او این کار را انجام داد تا دو درس مهم به ما بیاموزد.

ابتدا، درس شکست: قوم اسرائیل در مثمر ثمر بودن برای خدا شکست خورده بودند. در عهد عتیق، درخت انجیر نماد قوم اسرائیل بود (ارمیا ۸:۱۳؛ ناحوم ۳:۱۲؛ هوشع ۹:۱۰). قوم اسرائیل مانند آن درختی که خداوند نفرین کرد چیزی "جز برگ" نداشت. دقت کنید که آن درخت "از ریشه" خشک شده بود (مرقس ۱۱:۲۰). سه سال قبل، یحیی تعمید دهنده اعلام کرده بود که "نیشه بر ریشه درختان نهاده شده است" (متی ۳:۱۰)، اما سران مذهبی قوم اعتنایی به پیام او نکرده بودند. هر زمان که یک فرد یا یک گروه به لحاظ روحانی خشک شود، معمولاً از ریشه می‌خشکد. شاید برگ‌های زیادی وجود داشته باشد که مردم را به تحسین ترغیب کند، اما میوه‌ای وجود نداشته باشد که گرسنگی ایشان را فرو نشاند.

امکان دارد که شاگردان این معجزه را با متلی که چند ماه قبل عیسی برایشان گفته بود در ارتباط دیده (لوقا ۱۳: ۱-۹)، و در آن تصویر آشکاری از داوری خدا بر اسرائیل را مشاهده کرده باشند. همچنین احتمال دارد که نبوت موجود در میکاه ۷: ۱-۶ را به یاد آورده باشند که در آن نبی اعلان داشته که خدا مشتاق "نوبر محصول" در میان قوم خود می‌باشد. مسیح هنوز بدنبال یافتن میوه

در قوم خود می‌باشد، و بی‌ثمر بودن برای ما، گناه است (یوحنا ۱۵:۱۶). ما باید به دقت ریشه‌های روحانی خود را عمیق کنیم نه آنکه صرفاً به داشتن برگ دلخوش باشیم.

دوم، او این معجزه را انجام داد تا به ما درس ایمان را بیاموزد. صبح روز بعد هنگامی که شاگردان متوجه درخت خشکیده شدند، عیسی فرمود: ”به خدا ایمان آورید.“ یعنی ”پیوسته به خدا توکل داشته باشید و با دید اتکا به او زندگی کنید.“ در دیدگاه یهود، کوه نماد یک مشکل بزرگ و لاینحل در زندگی بود (زکریا ۴:۷). تنها با توکل بر خدا می‌توان بر چنین مشکلاتی فایز آمد.

البته این تنها تعلیم عیسی در خصوص دعا نیست، و باید مراقب باشیم که آن را از سایر قسمت‌های کلام خدا مجزا نکنیم. دعا باید در انطباق با اراده خدا باشد (۱ یوحنا ۵: ۱۴-۱۵) و دعا همیشه باید در محبت خدا انجام شود (یوحنا ۱۵: ۷-۱۴). دعا یک ابزار اضطراری نیست که هر گاه دچار مشکل شدیم آن را به کار ببریم. دعای حقیقی بخشی از مشارکت مداوم ما با خدا و برای پرستیدن او است.

مرقس ۱۱:۲۴ را نباید به این صورت تفسیر کنیم که ”اگر شما به حد کافی و با جدیت دعا کنید و واقعا ایمان داشته باشید، خدا متعهد است که دعای شما را، حال هر چه باشد، اجابت کند.“ چنین ایمانی، ایمان به خدا نیست بلکه شخص به ایمان خود ایمان آورده است و یا مبنای ایمان او احساسات وی هستند. ایمان راستین بر پایه کلام خدا استوار است (رومیان ۱۰:۱۷؛ یوحنا ۱۵:۷)، و کلام او اراده او را برای ما آشکار می‌سازد. چه زیبا گفته‌اند که هدف دعا تحقق اراده انسان در آسمان نیست بلکه انجام شدن اراده خدا بر زمین است.

دعای حقیقی، به اندازه داشتن ایمان، مستلزم بخشایش نیز می‌باشد. اگر می‌خواهم که خدا دعاهایم را پاسخ بدهد باید با پدر خود در آسمان و برادران خود بر زمین مشارکت داشته باشم (متی ۵: ۲۱-۲۶ و ۶: ۱۴-۱۵ و ۱۸: ۱۵-۳۵). در آغاز دعای ربانی با ضمیر جمع ”ما“ مواجه می‌شویم — ”ای پدر ما که در آسمانی“ و نمی‌گوییم ”ای پدر من که در آسمانی“. اگر چه یک مسیحی به صورت انفرادی و خصوصی دعا می‌کند، اما مسیحیان همواره به تنهایی دعا نمی‌کنند چرا که قوم خدا همگی اعضای خانواده جهانی خدا هستند که برکات او را متحداً طلب می‌کنند (افسیان ۳: ۱۴-۱۵). دعا ما را به یکدیگر نزدیک می‌کند.

ما برکات خدا را با بخشیدن یکدیگر کسب نمی‌کنیم. روح بخشایش نشانگر قرار داشتن قلب‌های ما در مسیر صحیح با خداست و گواه این حقیقت است که ما می‌خواهیم از اراده او اطاعت کنیم. و همین امر این امکان را ایجاد می‌کند که پدر آسمانی دعای ما را شنیده و آن را پاسخ گوید (مزمور ۶۶: ۱۸). ایمان در کنار محبت کار می‌کند (غلاطیان ۵: ۶). اگر من به خدا ایمان دارم پس برادر ایماندار خود را نیز محبت می‌کنم.

تطهیر هیکل (۱۱: ۱۵-۱۹). عیسی در فصیح پیشین اقدام به پاکسازی صحن هیکل کرده بود (یوحنا ۲: ۱۳-۲۲)، اما اثرات آن موقتی بوده است. زمان زیادی نگذشته بود که رهبران مذهبی قوم اجازه داده بودند که صرافان و تجار دو باره در صحن هیکل مستقر شوند. کاهنان سهم خود را از سود معاملات دریافت می‌کردند و گذشته از همه اینها، خدمات این افراد کار یهودیانی را که برای پرستش به هیکل می‌آمدند تسهیل می‌کرد. تصور کنید که یک یهودی از مسافتی دور به هیکل می‌آمد و هدیه قربانی را نیز با خود به

همراه می‌آورد، اما به دلیل برخی معایب از سوی کاهنان رد می‌شد. نرخ پول همواره در حال تغییر بود و کسانی که ارز خارجی را تبدیل می‌کردند موجب خشنودی زائرین می‌شدند، حتی با وجودی که صرافان از این راه سود قابل توجهی کسب می‌کردند. پس برای آنها خیلی ساده بود که این امور را منطقی قلمداد کنند.

این "تجارت مذهبی" در صحن امت‌ها (غیر یهودیان) انجام می‌شد، مکانی که یهودیان می‌بایست مجدانه در آن خدمت می‌کردند. اگر یک غیر یهودی از آن قسمت هیکل دیدار می‌کرد و آنچه را که یهودیان به نام *خدای حقیقی* انجام می‌دادند مشاهده می‌کرد، هرگز مایل نبود به تعالیم آنها ایمان بیاورد. یهودیان هیچگاه نباید اجازه می‌دادند که بت‌های چوبی و سنگی در هیکل مستقر بشوند؛ اما بت به شکل دیگری وارد شده بود. صحن امت‌ها می‌بایست مکانی برای عبادت می‌بود، اما بر عکس، به مکانی برای چپاول و یغما تبدیل شده بود.

مرقس توجه ویژه‌ای به فروشندگان کبوتر دارد. کبوتر از جمله قربانی‌هایی بود که اقشار ضعیف جامعه می‌توانستند تقدیم کنند (لاویان ۱۴: ۲۲). یوسف و مریم زمانی که برای تقدیم قربانی جهت وقف کردن عیسی به هیکل رفته بودند، دو جوجه کبوتر با خود بردند (لوقا ۲: ۲۴). حتی فقرا نیز قربانی طمع‌کاریهای تجار در صحن هیکل بودند. و این باید موجب تأثر خداوند شده باشد چرا که او همواره نسبت به فقرا حساس بود (مرقس ۱۲: ۴۱-۴۴).

عیسی در دفاع از عملکرد خود به دو قسمت از کتب مقدس اشاره کرد: اشعیا ۵۶: ۷ و ارمیا ۷: ۱۱. و همزمان گناه سران مذهبی را نیز برملا کرد. یهودیان به معبد به چشم مکانی برای قربانی نگاه می‌کردند، اما عیسی آنجا را مکانی برای دعا و پرستش خدا می‌دید.

دعای راستین در واقع یک قربانی برای خدا است (مزمور ۱۴۱: ۱-۲). عیسی نگرشی روحانی به مذهب یهود داشت، اما رهبران مذهبی مروج نگرش سنتی بودند که انباشته از قواعد و احکام مختلف بود.

کمپیل مورگان اشاره کرده است که "مغاره دزدان" به مکانی اشاره دارد که سارقین برای پنهان شدن به آنجا می‌گریختند. روسای کاهنان و کاتبان از هیکل به عنوان پوششی برای "مخفی ساختن" گناه و تزویر خود استفاده می‌کردند. اشعیا (۱: ۱۰-۱۷) و ارمیا (۷: ۱-۱۶) به مردم زمان خود هشدار داده بودند که وجود بنای معبد هیچ تضمینی برای برکت خدا نیست. آنچه که اهمیت داشت، کاری بود که مردم از صمیم قلب انجام می‌دادند. قوم اسرائیل نه به هشدار انبیا توجه کرده بودند و نه گوشزد خداوند ما را جدی گرفتند.

هنگامی که روسای کاهنان و کاتبان از آنچه عیسی انجام داده بود مطلع شدند، به جستجوی راهی برآمدند تا بتوانند او را دستگیر کنند (مرقس ۱۴: ۱-۲)، و البته یهودا مشکل آنها را حل کرد. پیش از آنکه شتابزده رهبران مذهبی یهود را محکوم کنیم، باید ابتدا زندگی و خدمت خود را تفتیش کنیم، شاید که ما نیز با آموزه‌های انجیل، تجارت می‌کنیم. آیا مردم اطراف ما کلیسا را به عنوان مکان عبادت و خانه دعا می‌شناسند؟ آیا هر نژاد و طبقه‌ای در آنجا با آغوش باز پذیرفته می‌شوند؟ آیا ما به عنوان عضو کلیسا هر یکشنبه به آن ساختمان پناه نمی‌بریم تا گناهان خود را مخفی کنیم؟ آیا هدف از "کلیسا رفتن" حفظ موقعیت و شهرت خویش است یا ستایش جلال خدا؟ اگر خداوند عیسی به خانه عبادت ما وارد می‌شد، چه تغییراتی را ممکن بود ایجاد کند؟

۳- خادم- نبی (مرقس ۱۱ : ۲۷ - ۱۲ : ۴۴)

در روزهای بعد، عیسی به خدمت خود در هیکل ادامه داد، اما نمایندگان سران مذهبی و سیاسی سعی می‌کردند با طرح سؤالاتی خاص او را گرفتار سازند. او به چهار سؤال ایشان پاسخ داد و سپس از آنها یک سؤال پرسید که آنها را برای همیشه ساکت کرد.

پرسش در مورد قدرت عیسی (۱۱ : ۲۷ - ۱۲ : ۱۲). اعضای شورای سنهدرین به عنوان محافظین شریعت و وظیفه و حق داشتند در باره هر کسی که ادعا می‌کرد از سوی خدا آمده است، تحقیق و تفحص کنند و این شامل عیسی نیز می‌شد (تثنیه ۱۸ : ۱۵-۲۲). البته این اشخاص نسبت به عیسی، انگیزه‌ای صادقانه و ذهنی باز نداشتند. آنها بدنبال کشف حقیقت نبودند بلکه در پی مدارکی بودند تا به کمک آنها بتوانند عیسی را از میان بردارند (مرقس ۱۱ : ۱۸). عیسی از نیات و اهداف آنها کاملاً آگاه بود و با طرح یک پرسش متقابل با سؤال آنان برخورد کرد و ریاکاری ایشان را برملا نمود.

به نظر شما چرا عیسی به یحیی تعمیددهنده اشاره کرد؟ به یک دلیل درست و بجا: اگر ما حقیقت آشکار شده قبلی را نپذیرفته باشیم، خدا حقیقت جدیدی را بر ما مکتشف نخواهد ساخت. این اصل بنیادی در انجیل یوحنا ۷: ۱۷ آمده است: "اگر کسی بخواهد اراده او را به عمل آرد، در باره تعلیم خواهد دانست که از خدا است یا آنکه من از خود سخن می‌رانم." واعظ انگلیسی، اف. دبلیو رابرتسون گفته است: "اطاعت، اصل اساسی در معرفت روحانی است." رهبران مذهبی یهود تعلیم یحیی را رد کرده بودند، بنابراین چه دلیلی داشت که خدا حقایق بیشتری را بر آنها مکتشف کند؟ اگر آنها تعلیم یحیی را پذیرفته

بودند، اکنون با شادمانی به اقتدار مسیح گردن می‌نهادند، چرا که یحیی آمده بود تا ظهور مسیحا را به قوم بشارت دهد.

رهبران یهود در تنگنای افکار خود گرفتار بودند. آنها [از خود] سؤال نمی‌کردند که ”حقیقت چیست؟“ و یا ”چه چیزی درست است؟“ بلکه برای آنها مهم بود که ”چه چیزی مطمئن‌تر است؟“ این همواره رویکرد ریاکاران و کسانی است که به دنبال جلب رضایت مردم هستند. اما به یقین رویکرد عیسی (مرقس ۱۲: ۱۴) و یحیی (متی ۱۱: ۷-۱۰) چنین نبود. عیسی از پاسخ دادن به سؤال آنها امتناع نکرد، بلکه صرفاً تزویر و ریاکاری آنان را نپذیرفت. او طفره نرفت بلکه صادق بود.

عیسی با بیان یک مثل، راه گریز را بر آنان بست و نشان داد که گناهانشان آنها را به کجا خواهد کشانید. آنها پیش از این اجازه داده بودند که یحیی تعمیددهنده به قتل برسد و به زودی نیز بر مصلوب شدن خدای پسر را خواستار می‌شدند!

ناکستان نمادی آشنا از قوم اسرائیل بود (اشعیا ۵: ۱-۷؛ مزمور ۸۰: ۸-۱۶). بر طبق لاویان ۱۹: ۲۳-۲۵ باغبانان تا سال پنجم اجازه نداشتند از میوه باغ استفاده کنند، هر چند که ما اطمینان نداریم یهودیان در آن زمان از این قانون اطاعت می‌کردند یا نه. مالک باغ به منظور حفظ حقوق قانونی خود می‌بایست بخشی از محصول را از کسانی که باغ را اجاره کرده بودند دریافت می‌کرد، حتی اگر آن محصول مقداری از سبزیجاتی بود که بین ردیف‌های درختان روییده بودند. این نکته علت رویگردانی باغبانان از تقدیم محصول به مالک را تشریح می‌کند: آنها می‌خواستند اعلام کنند که تمامی باغ به ایشان تعلق دارد. همچنین شرح می‌دهد که چرا مالک باغ نمایندگان

دیگری را به آنجا فرستاد؛ این موضوع کاملاً با پرسش اقتدار و مالکیت مرتبط بود.

اگر مرقس ۱۲: ۲-۵ شامل مدت زمان سه سالی باشد که محصول باغ مورد استفاده قرار نمی‌گرفت، بنابراین در سال چهارم بود که پسر محبوب فرستاده شده بود. سال چهارم زمانی بود که محصول باغ باید به خداوند وقف می‌شد (لاویان ۱۹: ۲۴)، و این امر مفهوم فرستاده شدن پسر را پررنگتر و با معناتر جلوه می‌دهد. باغبانان تصور می‌کردند که اگر وارث باغ را از سر راه بردارند، آنگاه خواهند توانست ادعای مالکیت تمامی باغ را داشته باشند. بنابراین او را از باغ بیرون افکندند (عبرانیان ۱۳: ۱۲-۱۳) و به قتل رسانیدند. آنها برای حفظ موقعیت خود حاضر بودند که حتی به قیمت ارتکاب قتل، اهداف پلید و شریرانه خویش را متحقق سازند (یوحنا ۱۱: ۴۷-۵۳).

پس از آن، عیسی پرسید: "پس صاحب تاکستان چه خواهد کرد؟" سران مذهبی به پرسش او پاسخ دادند و به این نحو خود را محکوم کردند (متی ۲۱: ۴۱). سپس عیسی پاسخ آنها را به عنوان رای نهایی دآوری تکرار کرد و قبل از آنکه آنها بتوانند ادعایی داشته باشند، او قسمتی از عهد عتیق را که آنها به عنوان نبوت مسیحایی می‌شناختند نقل کرد، یعنی مزمو ۱۱۸: ۲۲-۲۳ را. ما قبلاً یکبار دیگر شاهد نقل قول از این مزمو در ورود پیروزمندانه عیسی بودیم (مرقس ۱۱: ۹-۱۰). "سنگ" نماد شناخته‌شده‌ای برای مسیحا بود (خروج ۱۷: ۶؛ دانیال ۲: ۳۴؛ زکریا ۴: ۷؛ رومیان ۹: ۳۲-۳۳؛ ۱ قرنتیان ۱۰: ۴؛ ۱ پطرس ۲: ۶-۸). خادم-داور یک رای دو سویه صادر کرد: آنها نه تنها پسر را نپذیرفته بودند، بلکه سنگ را نیز رد کرده

بودند! پس آنها می‌بایست تنها منتظر یک نتیجه می‌بودند: داوری خدا (متی ۲۲: ۱-۱۴).

پرسش در مورد مسئولیت (۱۲: ۱۳-۱۷). یک تهدید مشترک موجب شده بود که دو نیروی متخاصم با یکدیگر متحد شوند: فریسیان و هیرودیان.

هیرودیان از خاندان هیرودیس حمایت می‌کردند و در عین حال مطیع مقامات رومی بودند که به آنان اجازه حکمرانی می‌دادند. فریسیان، خاندان هیرودیس را غاصبین شریر تخت پادشاهی داود می‌دانستند، و گذشته از همه چیز، هیرودیس در اصل یک یهودی نبود بلکه ادومی بود. فریسیان همچنین با مالیات سرانه که رومی‌ها برای یهودیه تعیین کرده بودند مخالفت داشتند و از حضور رومی‌ها در سرزمین خود به شدت آزرده بودند.

اتحاد موقت آنها یک دام ظریف بود چرا که پاسخ عیسی برای آنها اساساً مهم نبود، او به هر حال یا با هیرودیان مشکل پیدا می‌کرد، یا رومیان! لیکن عیسی بحث آنها را از سیاست به سمت اصل، هدایت کرد و آن ریاکاران را در دام خودشان گرفتار کرد. ما می‌توانیم پاسخ خداوند را چیزی شبیه به این بیان کنیم: "تصویر قیصر بر روی مسکوکات او نقش شده است، بنابراین باید با مجوز او ضرب شده باشند. این حقیقت که شما مالک این سکه‌ها هستید و از آنها استفاده می‌کنید ممکن است این تصور را برای شما پدید آورد که واقعا چیزهای ارزشمندی هستند. در این صورت شما قبلاً تسلیم اقتدار قیصر شده‌اید و گرنه نباید سکه او را به کار ببرید! با این حال فراموش نکنید که شما به شباهت خدا آفریده شده‌اید و به همین دلیل باید همانگونه تحت اقتدار او نیز زیست کنید."

یکبار گفتگوی کوتاهی با مردی داشتم که نسبت به تفسیر من از رومیان ۱۳ اعتراض داشت. او معتقد بود که تمام حکومت‌های موجود شریر هستند و مسیحیان نباید در قبال "قدرت‌های برتر" زانو بزنند. من خاطر نشان کردم که استفاده او از خدمات شبکه پستی ایالات متحده نیز به معنای پذیرفتن اقتدار حاکمیت موجود است. پولی که او می‌پردازد و تمبری که ابتیاع می‌کند تا بر پاکت نامه خود بچسباند از همان "قدرت برتر" آمده است. افزون بر این، آن آزادی اجتماعی که او بر طبق آن می‌توانست افکار و عقاید خود را ابراز کند نیز توسط حکومت تضمین شده بود!

کلمه‌ای که در مرقص ۱۲:۱۷ "رد کنید" ترجمه شده است، به معنای بازگرداندن یا پرداختن یک بخش" است. عیسی مالیات را به عنوان بدهی شهروندان به دولت در قبال دریافت خدمات نگاه می‌کرد. امروزه این خدمات در شقوق گوناگون دیگری دیده می‌شوند، مانند خدمات آتش‌نشانی، نیروهای امدادی، پلیس، دفاع ملی، پرداخت حقوق کسانی که امور استانه‌ها را مدیریت می‌کنند، اجرای برنامه‌های ویژه جهت نیازمندان و اقشار محروم و امثال آن. شاید یک شهروند مسیحی با روش به مصرف رسیدن مالیات پرداختی خود موافق نباشد و این امر را از طریق گفتار یا رای انتخاباتی خود اعلام کند، لیکن نباید فراموش کند که خدا دولت‌ها را برای خیریت شهروندان تعیین کرده است (رومیان ۱۳:۱؛ ۱ تیموتائوس ۲: ۱-۶؛ ۱ پطرس ۲: ۱۳-۱۷). حتی اگر نمی‌توانیم برای کارمندان دولتی احترام قایل شویم، اما دولت را باید محترم بداریم.

سؤال در مورد قیامت (۱۲: ۱۸-۲۷). این قسمت تنها بخش در انجیل مرقس است که در آن به گروه صدوقیان اشاره شده است. این

فرقه صرفاً شریعت موسی را مرجع اقتدار مذهبی خود می‌دانستند. بنابراین اگر یک آموزه در چارچوب پنج کتاب تورات قابل توجیح نبود، بسادگی آن را نادیده می‌گرفتند. آنها به بقای روح و زندگی بعد از مرگ، قیام، داوری نهایی، فرشتگان و شیطان اعتقادی نداشتند (اعمال ۲۳: ۸). غالب صدوقیان در جرگه کاهنان خدمت می‌کردند و افراد متمولی بودند. آنان خود را "نجبای دینی" می‌دانستند و به سایرین به چشم تحقیر می‌نگریستند.

صدوقیان یک سؤال فرضی با استناد به قانون ازدواج در تثنیه ۲۵: ۷-۱۰ از عیسی پرسیدند. یک زن در طول مدت زندگی خود هفت بار ازدواج کرده بود، شوهران او همگی با یکدیگر برادر بودند و همه آنها نیز از دنیا رفته بودند. صدوقیان بحث خود را اینگونه ادامه دادند که "اگر قیامت مردگان وجود داشته باشد، پس این زن ابدیت خود را با کدام یک از شوهرانش خواهد گذرانید؟!" ایشان به‌ظاهر بحث جدی و کاملی را مطرح کرده بودند که البته تمام مباحثی که بر اساس مفروضات ذهنی طرح می‌شوند همین‌طور به نظر می‌رسند.

صدوقیان خود را بسیار هوشمند و با ذکاوت تلقی می‌کردند. اما عیسی بسرعت آنها را متوجه کرد که در تشخیص دو حقیقت مهم غفلت کرده‌اند: قدرت خدا و حقیقت کتب مقدس. قیام به معنای بازیافت مجدد زندگی به آن گونه که ما می‌شناسیم نیست، بلکه ورود به حیات نوینی است که کاملاً با حیات فعلی تفاوت دارد. همان خدایی که فرشتگان را خلق کرده است، قدرت دارد که بدن‌های جدیدی متناسب با حیات ماورای ماده در آسمان به ما عطا کند (۱ قرن‌تیان ۱۵: ۳۸). عیسی نگفت که ما بعد از مرگ تبدیل به فرشته خواهیم شد، یا اینکه در هر چیز شبیه آنها می‌شویم چرا که فرزندان

خدا برتر از فرشتگان هستند (یوحنا ۱۷: ۲۲-۲۴؛ ۱ یوحنا ۳: ۱-۲). او فرمود که ما در قیام جسمانی مانند فرشتگان فاقد جنسیت فیزیکی خواهیم بود. بنابراین از دواج دیگر معنا نخواهد داشت. در قیامت، بدن‌های روحانی ما کامل خواهند بود و مرگ دیگر وجود ندارد، نیازی به ازدواج، تولید مثل و تداوم نسل نخواهد بود. صدوقیان همچنین در شناخت کتب مقدس دچار اشتباه و غفلت بودند. آنها ادعا می‌کردند که اعتبار و اقتدار موسی را قبول دارند اما درک نمی‌کردند که همین موسی تداوم حیات بعد از مرگ را تعلیم داده است. در اینجا خداوند ما یکبار دیگر از عهد عتیق شاهد می‌آورد (نگاه کنید به مرقس ۲: ۲۵ و ۱۰: ۱۰ و ۱۰: ۱۲)، و در این مورد بخصوص به بوت‌ه مشتعل اشاره کرد (خروج ۳). خدا به موسی نگفت که من بوم (زمان ماضی) خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب. بلکه فرمود "من هستم خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب." زمانی که خدا با موسی سخن می‌گفت، پاتریارخ‌ها در حضور او زنده بودند. بنابراین موسی در اینجا تعلیم می‌دهد که بعد از مرگ جسمانی، حیات ادامه خواهد داشت.

سؤال در مورد پیش‌بودگی و اولویت (۱۲: ۲۸-۳۴). نفر بعدی که عیسی را به چالش خواند، یک کاتب از فرقه فریسیان بود (متی ۲۲: ۳۴-۳۵). کاتبان معتقد بودند که یهودیان باید از ۶۱۳ حکم شریعت کاملاً اطاعت کنند. ۳۶۵ نهی و ۲۴۸ امر به معروف. یکی از مباحث مورد علاقه آنها تعیین مهمترین اولویت در میان این احکام بود.

خداوند از تثنیه ۶: ۴-۵ نقل قول کرد، اقرار ایمان که حتی امروزه نیز هر یهودی متدینی هر روز صبح و شب آن را از بر می‌خواند. این اعتراف به نام "شما" معروف است به معنای

”شنیدن“ که از اولین کلمه آن عبارات گرفته شده است. سپس به لاویان ۱۹:۱۸ اشاره فرمود که بر محبت نسبت به همسایه تاکید دارد. عیسی محبت را مهمترین عنصر در زندگی معرفی کرد چرا که ”محبت تکمیل شریعت است“ (رومیان ۱۳: ۸-۱۰). اگر ما خدا را برآستی محبت کنیم، محبت او را ابتدا در خود تجربه خواهیم کرد و سپس به دیگران نشان خواهیم داد. ما با احکام زندگی نمی‌کنیم بلکه با روابط. آنهم ارتباطی بر اساس محبت با خدا که به ما قوت می‌دهد تا رابطه ما با دیگران بر اساس محبت باشد.

در حالی که عیسی صحبت خود را شروع کرده بود، آن کاتب در مقام عامل فریسیان در صدد بود تا بلکه مدرکی در سخنان عیسی بیابد که بتواند بر ضد او از آن استفاده کند (متی ۲۲: ۳۵). اما هنگامی که پاسخ خداوند را شنید، با شهادت ایستاد و او را تحسین کرد. کلام مسیح با قلب او سخن گفته بود و اکنون آن کاتب نسبت به آنچه که قبلاً فکر می‌کرد می‌داند، شناخت روحانی عمیق‌تری از ایمان بدست آورده بود. حتی عهد عتیق نیز تعلیم داده بود که برای یهودیان چیزهایی بسیار مهم‌تر از حفظ مناسک مذهبی، قربانی و احکام شرعی وجود دارد. (۱ سموئیل ۱۵: ۲۲؛ مزمو ۵۱: ۱۶-۱۷ و ۱۴۱: ۱-۲؛ ارمیا ۷: ۲۲-۲۳؛ هوشع ۶: ۶؛ میکاه ۶: ۶-۸).

مفهوم این سخن خداوند چه بود که فرمود ”از ملکوت خدا دور نیستی“؟ یعنی آن کاتب صادقانه با حقیقت روبرو شده بود و نمی‌خواست از ”جبهه مشترک“ و یا تعصبات شخصی خود دفاع کند. یعنی شخصی که ایمان خود را نه بر اساس مطالبات فرقه مذهبی خود، بلکه با محک کلام خدا می‌آزماید. افرادی که به ملکوت خدا نزدیک هستند با شهادت برای آنچه که حقیقت است می‌ایستند

حتی اگر به بهای از دادن برخی دوستان و یا برانگیختن دشمنان جدیدی باشد.

سؤال در باره هویت (مرقس ۱۲: ۳۵-۳۷). اکنون این خداوند بود که طرح سؤال می‌کرد، و در پرسش خود بر مهم‌ترین سؤال موجود متمرکز شد: مسیح کیست؟ ”در باره مسیح چه گمان می‌برید؟ او پسر کیست؟“ (متی ۲۲: ۴۲). این پرسش بسیار مهم‌تر از تمام سؤالاتی بود که دشمنان او مطرح کرده بودند. اگر ما در باره عیسی مسیح نگرش درستی نداشته باشیم، پس در مورد نجات و رستگاری نیز اشتباه کرده‌ایم. و این به آن معناست که روح خود را محکوم کرده‌ایم (یوحنا ۳: ۱۶-۲۱ و ۸: ۲۴؛ ۱ یوحنا ۲: ۱۸-۲۳).

عیسی از مزبور ۱:۱۱۰ نقل قول کرد و از آنها پرسید که پسر داود چگونه می‌تواند خداوند داود باشد؟ یهودیان اعتقاد داشتند که مسیح باید پسر داود پادشاه باشد (یوحنا ۷: ۴۱-۴۲)، اما تنها راهی که امکان می‌داد تا پسر داود، خداوند او باشد این بود که مسیح بایست خدا می‌بود که در جسم انسان ظاهر شده است. و این پاسخ البته مبین تولد معجزه‌آمیز او از باکره بود (اشعیا ۷: ۱۴؛ متی ۱: ۱۸-۲۵؛ لوقا ۱: ۲۶-۳۸).

این قسمت با ذکر دو هشدار عیسی به پایان می‌رسد: هشدار در مورد نخوت و غرور کاتبان (۱۲: ۳۸-۴۰) و هشدار در خصوص تکبر ثروتمندان (۱۲: ۴۱-۴۴). اگر یک شخص صرفاً به خاطر ”لباس مخصوصی که به تن دارد“ یا عنوان و مقامی که در اختیار دارد، مهم تلقی شود، پس ”اهمیت“ او چقدر سطحی و بی‌مایه است. این شخصیت فرد است که به او ارزش می‌دهد و هیچکس نمی‌تواند به شما شخصیت بدهد: شما باید شخصیت خود را در گام برداشتن با خدا رشد بدهید.

سیزده صندوق شیپوری شکل در صحن زنان وجود داشت که مردم صدقات خود را در آنها می‌انداختند. ثروتمندان به نحوی که کاملاً جلب توجه کنند هدایای خود را تقدیم می‌کردند (متی ۶: ۱-۴)، اما عیسی آنها و صدقاتشان را مردود دانست. این میزان و مقدار نیست که اهمیت دارد بلکه/انگیزه و تمایل قلبی مهم است. ثروتمندان از فراوانی مال خود می‌بخشیدند اما آن بیوه زن فقیر تمامی آنچه را که داشت، صدقه داد. از نظر ثروتمندان، هدایای آنها یک کمک کوچک و ناچیز بود، اما هدیه بیوه زن، وقف کردن راستین تمام معیشت خود بود.

غرور زندگی و غرور بخشندگی، گناहانی هستند که باید به هر نحو از آنها دوری کنیم و به هیچ روی مرتکب نشویم. چه تاثرانگیز است که رهبران مذهبی متکی به نظامی دینی بودند که بزودی از صحنه خارج می‌شد. جای بسی خوشحالی است که مردم عادی سخنان عیسی را با خشنودی می‌شنیدند و اطاعت می‌کردند.

شما در کدام گروه قرار دارید؟

خادم از آینده می‌گوید

مرقس ۱۳

یهودیان به وجود هیکل بسیار افتخار می‌کردند، علی‌رغم اینکه آن ساختمان توسط خاندان هیرودیس برای آرام کردن یهود ساخته شده بود. عیسی قبلاً نظر خود را در مورد هیکل بیان کرده بود (۱۱: ۱۵-۱۷)، لیکن شاگردان مجذوب عظمت و زیبایی ساختمان آن شده بودند. حال تصور کنید که آنها چه اندازه متحیر شده بودند وقتی که عیسی بدیشان اعلام کرد که آن بنایی که چنین تحسینش می‌کردند روزی ویران خواهد شد. رهبران یهود آن مکان را به فساد کشیده بودند، عیسی قصد داشت از آن دوری کند (متی ۲۳: ۳۸) و رومیان روزی آن را ویران خواهند کرد.

یکبار دیگر به دور از جماعت، چهار تن از شاگردان عیسی از او سؤال کردند که این وقایع مهم چه زمان اتفاق خواهند افتاد و چه نشانه‌هایی بر قریب‌الوقوع بودن آن دلالت خواهد داشت (۱۳: ۳-۴). پرسش شاگردان نشان داد که آنها هنوز در فهم نبوت مشکل داشتند. آنها تصور می‌کردند که انهدام ساختمان هیکل و انقضای عالم و بازگشت خداوند همزمان خواهند بود (متی ۲۴: ۳). اما این سؤالات به عیسی فرصت داد تا یک پیام نبوتی به ایشان بدهد که به "موعظه کوه زیتون" معروف می‌باشد (متی ۲۴-۲۵؛ لوقا ۲۱: ۵-۳۶).

در حالی که این موعظه مهم را مطالعه می‌کنیم، باید برخی رهنمودهای عملی را دنبال کنیم. در ابتدا لازم است خاطر نشان سازیم که این موعظه باید در انطباق با کلیت کتاب مقدس به ویژه کتاب دانیال

بررسی شود. متون نبوتی در کتاب مقدس چنانچه در پرتو تمامی مکاشفه خدا بررسی شوند، با یکدیگر هماهنگ خواهند بود.

دوم، باید به کاربردهای عملی این نبوت توجه کنیم. عیسی به منظور اقناع کردن حس کنجکاوی شاگردان خود و یا تصحیح کژفهمی آنان مطالب این قسمت را بیان نکرده است. عیسی حداقل چهار مرتبه به آنان هشدار داد که "مراقب باشید" (مرقس ۱۳: ۵ و ۹ و ۲۳ و ۳۳) و کلام خود را نیز با یک تذکر پایان داد: "بیدار باشید!" (آیه ۳۳). "بیدار بودن" در حین مطالعه این موعظه می‌تواند به درک بهتر ما از وقایع آینده کمک کند، ما نباید مرتکب اشتباه تعیین تاریخ بشویم (آیه ۳۲)!

سوم، در ضمن اینکه مطالعه می‌کنیم، باید "فضای یهودی" حاکم بر موعظه را در نظر داشته باشیم. موعظه زیتون پیامد پرسش‌های چهار مرد یهودی از یک ربّی (معلم) یهودی در خصوص آینده عبادتگاه یهودیان بود. هشدار در مورد "مسیحان دروغین" به طور خاص مربوط به یهودیان می‌شد (آیات ۵-۶ و ۲۱-۲۲)، درست به اندازه تذکر در باره دادگاه و محاکمات یهودیان (آیه ۹). به یهودیان علامت خاصی از کتاب "دانیال نبی" داده شده بود و آنان می‌بایست از یهودیه می‌گریختند (آیه ۱۴).

و سرانجام، باید به خاطر داشته باشیم که این فصل از کتاب مرقس به دوره‌ای از زمان مربوط می‌شود که ما به نام "دوران مصیبت" می‌شناسیم (مرقس ۱۳: ۱۹ و ۲۴؛ متی ۲۴: ۲۱ و ۲۹). انبیای عهد عتیق در باره این مقطع زمانی نوشته و آن را به عنوان "زمان تنگی یعقوب" (ارمیا ۳۰: ۷)، "روز غضب" (صفنیا ۱: ۱۵-۱۸) و دوران رنج و مجازات (اشعیا ۲۶: ۲۰-۲۱) ذکر

کرده‌اند. چنان که خواهیم دید، دانیال نبی "کلیدی" به می‌دهد که در شناخت بهتر از توالی وقایع ما را کمک خواهد کرد.

در مرقس فصل ۱۳، عیسی مسیح سه مرحله را در دوران مصیبت شرح داده است: (۱) دوره آغازین (آیات ۵-۱۳)؛ (۲) دوره میانه (آیات ۱۴-۱۸)؛ (۳) رخدادهای پایانی (آیات ۱۹-۲۷). سپس سخنان خود را با ذکر دو مثل در تاکید بر بیدار بودن ایمانداران به پایان می‌برد (آیات ۲۸ و ۳۷). انجیل متی گزارش مبسوطتری را درج کرده است، اما خطوط اصلی آن مشابه مرقس است: آغاز مصیبت یا "درد زه" (متی ۲۴: ۴-۱۴)، وقایع میانه (۲۴: ۱۵-۲۵) و حوادث پایانی (۲۴: ۲۹-۳۱)، توام با مثل‌های کاربردی.

باید یادآور شوم که اعتقاد راسخ بسیاری از محققین و پژوهشگران نبوتی این است که ایمانداران حاضر در این عصر که عصر کلیسا می‌باشد *قبل از آغاز دوران مصیبت* توسط مسیح ربوده و به آسمان برده خواهند شد (۱ تسالونیکیان ۴: ۱۳-۵: ۱۱؛ مکاشفه ۳: ۱۰-۱۱). در پایان دوران مصیبت، آنها با مسیح به زمین باز گشته، با او سلطنت خواهند کرد (مکاشفه ۱۹: ۱۱-۲۰: ۶). من با این تفسیر موافق هستم، لیکن آن را محکی برای راست‌آیینی و یا روحانیت نمی‌سازم.

۱- نیمه نخست دوران مصیبت (مرقس ۱۳: ۵-۱۳)

عبارت کلیدی در پایان آیه ۸ دیده می‌شود: "اینها ابتدای دردهای زه می‌باشند." مراد از "دردهای زه" اشاره به "دردهای شدید زایمان" است و به طور تلویحی می‌گوید که جهان در آن مقطع زمانی همانند زنی در آستانه وضع حمل خواهد بود (اشعیا ۱۳: ۶-۸؛ ارمیا ۴: ۳۱ و ۶: ۲۴ و ۱۳: ۲۱ و ۲۲: ۲۰-۲۳؛ ۱ تسالونیکیان

۵:۳). درد زایمان ناگهانی شروع می‌شود، و به تدریج شدت می‌یابد، و به سوی وخامت درد و مصیبت برای تمامی جهان پیش می‌رود.

الف) ”زنهار کسی شما را گمراه نکند“. عیسی فهرستی از وقایعی را ذکر کرد که نباید به عنوان ”نشانه‌های“ بازگشت او تلقی شوند. آن رخدادها تنها نشانگر شروع درد زه می‌باشند. این نشانه‌ها عبارتند از: موفقیت مسیحان دروغین (آیه ۶)، وقوع جنگ‌ها (آیات ۷ و ۸)، اغتشاش و ناآرامی‌های ملی (آیه ۸) و جفای مذهبی (آیات ۹-۱۳). البته چنین وقایعی همواره با ما همراه بوده‌اند، اما از آنجا که به عنوان علایم درد زه از آنها یاد شده، شاید بتوان گفت که *افزایش شتاب رخداد این وقایع مد نظر بوده است.*

مسیحان دروغین. صفحات تاریخ مملو از روایات تاثرانگیز مسیحان دروغین، انبیای کذب و پیروان پر شور اما فریب‌خورده آنان است. عیسی، پولس و یوحنا در مورد انبیای کذب هشدار داده‌اند (متی ۷: ۱۵-۲۰؛ اعمال ۲۰: ۲۸-۳۱؛ ۱ یوحنا ۴: ۱-۶). چیزی در طبیعت انسان وجود دارد که به دروغ و فریب عشق می‌ورزد و حاضر نیست از درس‌های ارزشمند گذشته عبرت بگیرد. مارک توآین گفته است که دروغ در سرتاسر جهان می‌گردد در حالی که حقیقت و راستی را بر شانه‌های خود نشانده است! برای آنان که فاقد بصیرت روحانی هستند، چه ساده است که از رهبران محبوب خود متابعت کنند و راه حل‌های ناصحیح آنها را برای حل مشکلات زندگی باور کنند. عیسی به شاگردان خود گوشزد کرد که فریب چنین شیادانی را نخورند و این هشدار امروزه نیز به قوت خود باقیست.

منازعات سیاسی. عیسی همچنین هشدار داد که آنها فریب کشمکش‌های سیاسی میان ملل را نخورند. امپراتوری روم مدت‌ها بود که در آرامش بسر می‌برد اما این آرامی دایمی نبود. با از میان رفتن

امپراتوری و گسترش ملی‌گرایی، بروز کشمکش‌ها و منازعات برای آن ملت اجتناب ناپذیر بود. ”روم آرام“ برای همیشه از میان رفت.

بلاهای طبیعی. جنگ، اغلب قحطی را پدید می‌آورد (۲ پادشاهان ۲۵: ۲-۳؛ حزقیال ۶: ۱۱). قحطی همچنین می‌تواند پیامد تخریب محیط زیست بدست انسان باشد، و یا به امر خدا برای داوری نازل شود (۱ پادشاهان ۱۷: ۱). زلزله‌ها همیشه بوده‌اند، و برخی از آنها گواه خشم خدا هستند (مکاشفه ۶: ۱۲ و ۵: ۸ و ۱۳: ۱۱ و ۱۶: ۱۸). از آنجا که بلاهای طبیعی علل گوناگونی دارند، نباید با نگرش متعصبانه تمام آنها را ”علایم زمانها“ بدانیم.

ب) ”مضطرب مشوید“. ایمانداران نه تنها باید مراقب گمراه‌کنندگان می‌بودند، بلکه همچنین باید مراقب خودشان نیز می‌بودند (مرقس ۱۳: ۹-۱۳). چرا؟ چون هم از طرف مقامات رسمی (۱۳: ۹-۱۱) و از سوی وابستگان خود (۱۳: ۱۲-۱۳) با خطر افزایش مخالفت‌ها و جفا روبرو بودند. بسیار مهم بود که ایمانداران از این تجربیات به عنوان فرصت‌هایی برای شهادت دادن در مورد مسیح استفاده می‌کردند. جفاها از محکمه‌های محلی یهود شروع می‌شد اما به سطوح بالاتر راه می‌یافت و ایمانداران می‌بایست در حضور دولتمردان و پادشاهان حاضر می‌شدند. گزارش مشابه این روند را می‌توانید در کتاب اعمال مشاهده کنید (فصل‌های ۴-۵ و ۷ و ۱۲ و ۱۶ و ۲۱-۲۸).

اما جفا تنها می‌توانست پیامد اعلان پیام باشد! ایمانداران به خاطر او بود که با جفا و آزار روبرو می‌شدند و از این طریق پیام انجیل را اعلام می‌کردند. ترتولیان به آزارکنندگان خود گفت: ”هر چه بیشتر به دست شما قتل عام شویم، بیشتر تکثیر خواهیم شد. خون مسیحیان، بذر است!“ من تصور نمی‌کنم که لزوم رسانیدن پیام انجیل به تمام ملت‌ها

(۱۰:۱۳) به منزله شرط بازگشت خداوند باشد بلکه این ماموریتی است که مسیح به قوم خود محول کرده است (متی ۲۸: ۱۹-۲۰). کلمه "انقضا" در این آیه که "انقضای عالم" یا "پایان این عصر" ترجمه شده است، به پایان دوره مصیبت اشاره دارد.

برای آن "مردان امی" رویارو شدن با دادگاه، حکام، و پادشاهان یک اتفاق ساده و معمولی نبود و به همین دلیل عیسی به ایشان اطمینان داد که در هر جا که فرصت شهادت دادن داشته باشند، روح‌القدس از طریق ایشان کار خواهد کرد (۱۳: ۱۱). این آیه را نباید به عنوان عذر و بهانه و یا چوب زیر بغل برای واعظین ضعیف و ناتوان به کار ببریم. این آیه موجب تشویق و دلگرمی تمام ایماندارانی است که صادقانه خواستار شهادت دادن برای مسیح و تکریم نمودن نام او هستند (یوحنا ۱۴: ۲۶؛ اعمال ۴: ۸). اگر ما در روح گام بر داریم، زمانی که فرصتی برای شهادت دادن در باره مسیح پیش آید هیچ مشکلی نخواهیم داشت (یوحنا ۱۵: ۲۶-۲۷).

ما می‌توانیم جفا و آزار دولتی را درک کنیم، اما چرا اعضای خانواده و دوستان و آشنایان باید برای ایماندار مشکل آفرین باشند؟ (میکاه ۴: ۷؛ یوحنا ۱۵: ۱۸-۲۷). شاید تصور کنید که در جامعه یهود، اعضای خانواده به طور خاص نسبت به یکدیگر وفادار بوده‌اند اما باید به یاد داشته باشیم که ایمان مسیحی، چه از نظر یهود و چه از دید اقوام غیر یهود، یک بدعت و کفر تلقی می‌شد. هر یهودی متدین روزی دوبار اعلام می‌کرد: "ای اسراییل بشنو، یهوه خدای ما خدای واحد است" (تثنیه ۶: ۴). هر یهودی که می‌گفت "عیسی خداوند است"، کافر و سزاوار مرگ محسوب می‌شد. روم از شهروندان خود انتظار داشت که بگویند "قیصر خداوند است!" و در غیر اینصورت عواقب دردناکی شامل ایشان می‌شد. بنابراین

خانواده‌ها و دوستان ما بین وفاداری به "اعتقادات کهن" و ملت خود و کسانی که دوستشان داشتند در کشمکش بودند.

دلیل اصلی مواجه شدن با جفا در مرقس ۱۳:۱۳ مشخص شده است: "به جهت اسم من". اگر ما خود را پیرو عیسی مسیح معرفی کنیم، باید انتظار داشته باشیم که دنیا با ما چگونه رفتار کند که در حق او کرد (یوحنا ۱۵:۲۰). شما می‌توانید به گروه‌های مذهبی عجیب و غریب وابسته باشید و با هیچ جفا و آزار و مخالفتی از سوی خانواده یا دوستان خود روبرو نگردید. اما درست لحظه‌ای که اسم عیسی را بر زبان بیاورید و از پیام انجیل صحبت کنید، بلافاصله مخالفت‌ها شروع خواهد شد. نام عیسی هنوز هم مورد تنفر قرار دارد.

آیه ۱۳ را به عنوان شرط نجات تفسیر نکنید، چرا که در وهله نخست به شهادت دادن در ایام مصیبت مربوط می‌شود. در هر مقطعی از زندگی ایماندار، اگر او برآستی تولد تازه یافته باشد، خدا او را محبت می‌کند (یوحنا ۱۳:۱؛ رومیان ۸: ۳۵-۳۸) و محافظت می‌فرماید (یوحنا ۱۰: ۲۷-۲۹؛ رومیان ۸: ۲۹-۳۴). "انتها" در مرقس ۷:۱۳ به معنای "پایان این عصر یا دوران" است که مشابه مفهوم ۱۳:۱۳ می‌باشد. در خلال دوران مصیبت، ایمانداران راستین، ایمان خود را با حفظ وفاداری به اثبات می‌رسانند. آنها در قبال فشار خدایان مذاهب دروغین تسلیم نخواهند شد (مکاشفه ۱۳).

۲- در میانه مصیبت (مرقس ۱۳: ۱۴-۱۸)

عبارت "مکروه ویرانی" از کتاب دانیال گرفته شده و نشان ملوث شدن معبد یهود بدست امت‌های بت پرست است. در نظر یهود هر گونه بت‌پرستی، نفرت‌انگیز است (تثنیه ۲۹:۱۷؛ ۲ پادشاهان

۱۶:۳). هیکل در سال ۱۶۷ ق.م به فرمان آنتیوخوس چهارم پادشاه سوریه (که به نام اپیفانس به معنای "برجسته" نیز شناخته شده است)، با ریختن خون خوک بر مذبح قربانی ملوث شد. این واقعه تحقق پیشگویی دانیال بود (دانیال ۱۱:۳۱)؛ همچنین هیکل در سال ۷۰ میلادی بدست سپاهیان روم طی محاصره و انهدام شهر اورشلیم، ویران شد. به هر حال انتظار می‌رود که این حوادث تحقق کامل نبوت "مکروه ویرانی" در کتاب دانیال ۹:۲۷ و ۱۲:۱۱ باشند.

به منظور درک مفهوم نبوت دانیال در ۹:۲۴-۲۷ باید به خاطر داشته باشیم که تقویم یهودی بر پایه توالی هفت تنظیم شده است. هفتمین روز هفته، سبت است، و هفتمین هفته بعد از فصح، روز پنطیکاست است. ماه هفتم موعد جشن کرنا، روز کفاره و عید خیمه‌ها می‌باشد. هفتمین سال نیز سال سبت است و هفتمین سال سبت، سال یوبیل می‌باشد.

دانیال هفتاد هفته یا دوره‌های هفت ساله را دیده بود که از سوی خدا برای یهود و شهر مقدس اورشلیم تعیین شده بود. دوره ۴۹۰ ساله با فرمان کوروش کبیر در ۴۴۵ ق.م. آغاز شد که طی آن پادشاه به یهودیان اجازه داد که به سرزمین خود بازگردند و اورشلیم را بازسازی کنند (عزرا ۱: ۱-۴). چرا آن شهر باید بازسازی می‌شد؟ چون ۴۸۳ سال بعد (۶۹×۷) مسیح به آن شهر می‌آمد و جان خود را برای گناهکاران فدیة می‌کرد.

اکنون باید یک محاسبه ساده را انجام بدهیم. اکثر مورخین اتفاق نظر دارند که عیسی در سال پنجم ق.م متولد شده است چرا که هیروودیس کبیر در آن ایام هنوز در قید حیات بوده و در ماه مارس سال چهارم ق.م درگذشته است. چنانچه خداوند ما در ۳۳ سالگی بر صلیب کشته شده باشد، پس این رخداد باید حول و حوش ۲۷ یا ۲۸

میلادی رخ داده باشد. و این درست ۴۸۳ سال بعد از فرمانی است که در ۴۴۵ ق.م صادر شده بود!

تا کنون ۴۸۳ سال از دوره ۴۹۰ ساله در نبوت دانیال را محاسبه کرده‌ایم. اما هفت سال باقی مانده چه خواهد شد؟ دانیال ۲۷:۹ این زمان را به دوره مصیبت اختصاص داده است. (توجه کنید که دانیال ۲۶:۹ از ویرانی اورشلیم خبر می‌دهد - مفسرین معتقد هستند که بدست رومیان تحقق یافت - اما این دو واقعه نباید با یکدیگر اشتباه گرفته شوند.) هفت سال آخر "زمان تنگی یعقوب" خواهد بود.

اکنون باید دید که چه علایمی آغاز آن هفت سال دهشتناک را خبر می‌دهند؟ امضای یک قرارداد میان ملت اسرائیل و "آن رئیس که می‌آید" (دانیال ۲۶:۹). "رئیس" اشاره به دیکتاتوری است که در آینده خواهد آمد و ما او را به نام "ضد مسیح" یا "دجال" می‌شناسیم. در کتاب مکاشفه او را با لقب "وحش" می‌بینیم (فصل‌های ۱۳-۱۴). او در آن قرارداد متعهد می‌شود که به مدت هفت سال از کشور اسرائیل در قبال دشمنان حمایت کند و حتی اجازه خواهد داد که یهودیان معبد خود را بازسازی و مناسک عبادی کهن و آیین قربانی‌ها را دوباره احیا و اجرا کنند. یهودیان مسیحی‌های راستین خود را رد کردند، اما این مسیح کاذب را خواهند پذیرفت (یوحنا ۵:۴۳). اما با گذشت سه سال و نیم، دجال عهد خود را نقض خواهد کرد، معبد اورشلیم را ملوث کرده و تمثال خود را در آن نصب خواهد کرد و جهانیان را به پرستیدن شیطان وادار خواهد ساخت (مکاشفه ۱۳؛ ۲ تسالونیکیان ۲: ۱-۱۲). این همان "مکروه ویرانی" دانیال است و ما را به نیمه دوم دوران مصیبت هدایت می‌کند که متی از آن با عنوان "مصیبت عظیم" یاد کرده است (متی ۲۴:۲۱). به مرقس ۱۳:۱۴ توجه کنید که او در این متن پرانتزی

گشوده و توجه خوانندگان آینده را جلب کرده است، و نه شنودگان آن زمان سخنان عیسی را. این پیغام برای آنها (خوانندگان م) در زمان مشاهده رخدادهای مذکور به طور خاص با معنا خواهد بود.

عیسی به یهودیان ساکن در اورشلیم و یهودیه هشدار داده است: "تا جایی که می‌توانید با سرعت بگریزید!" این هشدار در سال ۷۰ میلادی، به هنگام حمله رومیها عملاً به کار رفت. (نگاه کنید به لوقا ۲۱: ۲۰-۲۴ و به یاد داشته باشید که دانیال ۹: ۲۶ این تهاجم و خرابی را پیشگویی کرده بود). آنچه در سال ۷۰ میلادی رخ داد سایه‌ای از وقایع دوره میانی مصیبت است. دکتر هری رایمر همواره می‌گفت: "حوادثی که در راه هستند قبلاً سایه‌های خود را نشان داده‌اند؛ مسیر مستقیم مقابل دیروز قرار دارد!" هشدار مرقس ۱۳: ۱۴-۱۸ برای ایمانداران امروز کاربردی ندارد، اما به ما یاد آور می‌شود که قوم خدا در هر دوره‌ای باید کلام نبوتی خدا را بفهمند و در هر شرایطی مهبای اطاعت از خدا باشند.

۳- نیمه دوم و پایانی دوران مصیبت (مرقس ۱۳: ۱۹-۲۷)

در کتاب مکاشفه، نیمه دوم مصیبت با عنوان "غضب خدا" معرفی شده است (۱۴: ۱۰ و ۱۹-۱۵: ۷ و ۱۶: ۱۹-۱۵: ۱۹). در این زمان، خدا جهان را داوری خواهد کرد و اسرائیل را برای پذیرش مسیحا آماده خواهد ساخت. داوری خدا به گونه‌ای سهمگین و شدید خواهد بود که جهان هرگز مشابه آن را در تاریخ خود ندیده و نخواهد دید. در آن زمان خدا به تحقق اهداف خود اقدام و مراحل ورود آن فاتح بلامنازع را مهیا خواهد کرد (مکاشفه ۱۹: ۱۱).

اما خدا حتی در بحبوحه خشم خود، رحمتش را دریغ نخواهد فرمود (حقوق ۳: ۲) و به خاطر برگزیدگان خویش، دوره مصیبت

را کوتاه می‌کند (”برگزیدگان“ به یهودیان و غیر یهودیانی اشاره دارد که در طول مصیبت ایمان خواهند آورد، مکاشفه ۱۴). ”کوتاه کردن روزها“ حاکی از این حقیقت است که خدا آن ایام را به سه سال و نیم محدود کرده و به موقع متوقف خواهد ساخت.

فریب‌های شیطانی همچنان ادامه خواهد داشت و مسیحان دروغین و انبیای کذب مردم را به ارتداد هدایت خواهند کرد. آنان حتی اعمال خارق‌العاده انجام خواهند داد (متی ۷: ۲۱-۲۳؛ ۲ تسالونیکیان ۲: ۹-۱۲؛ مکاشفه ۱۳: ۱۳-۱۴). عجایب آنان چنان فریبکارانه است که حتی امکان دارد برخی از برگزیدگان در دام وسوسه باور کردن دروغ‌های ایشان بیفتند. اعمال عجیب آنها هیچ نشانی از دعوت و تایید الهی ندارند (تثنیه ۱۳: ۱-۱۵). محک غایی، کلام خداست.

دوران مصیبت با پدیدار شدن علامات هولناک در آسمان و اغتشاش و بی‌نظمی در زمین به اوج خواهد رسید (لوقا ۲۱: ۲۵-۲۶). این علامات که قبلا در نبوت انبیا ذکر شده‌اند (اشعیا ۱۳: ۱۰ و ۳۴: ۴؛ یوئیل ۲: ۱۰ و ۳: ۱۵)، راه را برای نزول اجلال عیسی مسیح بر زمین آماده می‌کنند. این مکاشفه جلال عظیم اوست (دانیال ۷: ۱۳-۱۴ مرقس ۸: ۳۸)، هنگامی که می‌آید تا سلطنت خود را بر زمین برقرار سازد.

مرقس ۱۳: ۲۷ شرح گردآوری پراکندگان اسرائیل در میان ملل مختلف است (تثنیه ۳۰: ۳-۶؛ اشعیا ۱۱: ۱۲؛ ارمیا ۳۱: ۷-۹). آنها مسیحای خود را می‌بینند و به او ایمان می‌آورند و قومی جدید در قدوسیت و جلال ایجاد خواهد شد (زکریا ۱۲: ۹ – ۱۳: ۱ و ۱۴: ۴-۱۱). پولس در رومیان فصل ۱۱ از آینده پر شکوه اسرائیل سخن گفته است.

عیسی مایل نبود که شاگردان او بقدری در نبوت‌های مربوط آخرالزمان غرق شوند که مسئولیت‌های کنونی خود را از یاد ببرند. به همین دلیل موعظه کوه زیتون را با ذکر دو مَثَل خاتمه داد (متی ۲۵ سه مَثَل دیگر را نیز اضافه کرده است - ده باکره، قنطارها و گوسفندان و بزها). با توجه به مَثَل اول (مرقس ۱۳: ۲۸-۳۱)، می‌بینیم که تاکید بر تشخیص قریبالوقوع بودن بازگشت او است، در حالی که مَثَل دوم می‌گوید زمان بازگشت او قابل تشخیص نیست. آیا با یک تناقض روبرو هستیم؟ خیر، چرا که این دو مَثَل به دو گروه مختلف از مردم اشاره دارند؛ اولی خطاب به مقدسینی است که در ایام مصیبت ایمان آورده‌اند و دومی به تمام ایمانداران در هر زمان مربوط می‌شود.

درخت انجیر ارتباط ویژه‌ای با ملت اسرائیل دارد (مرقس ۱۱: ۱۲-۱۴؛ لیکن توجه کنید که لوقا ۲۱: ۲۹ عبارت "سایر درختان" را اضافه کرده است). غالب درختان در سرزمین فلسطین همیشه سبز هستند و تغییرات چشمگیری با گذر فصول در آنها دیده نمی‌شود. البته درخت انجیر چنین نیست و از آخرین درختانی است که در بهار برگ می‌دهد. و به همین دلیل رویش جوانه‌های آن نویدبخش فرا رسیدن تابستان است.

به عنوان ایمانداران مسیحی در این دوره، ما بدنبال "نشانه‌ها" و علایم آمدن او نیستیم، ما در جستجوی خود او هستیم! اما مومنانی که در زمان مصیبت زندگی می‌کنند وقوع این رخدادها را خواهند دید و درک خواهند کرد که بازگشت او نزدیک است. و همین اطمینان به ایشان کمک خواهد کرد که طاقت بیاورند (۱۳: ۱۳) و شاهدان امین او باشند.

ما مرهون و سپاسگزار "این نسل"^۱ به عنوان بدن زنده ایمانداران در همان زمان در تاریخ هستیم. اما عیسی به کدام نسل در آیه ۳۰ اشاره کرده است؟ بدون تردید به نسلی که در یهودیه زندگی می‌کردند اشاره نکرده است چون آنها "جمع این حوادث" را ندیده بودند که واقع شده باشد. شاید منظور خداوند نسلی بوده که در ایام مصیبت زندگی خواهند کرد. اگر چنین باشد، با توجه به اینکه دوران مصیبت تنها هفت سال به طول می‌انجامد، پس چرا به یک نسل اشاره شده است؟ در هر مقطع از تاریخ همواره چندین نسل مختلف در کنار یکدیگر زیسته‌اند.

واژه یونانی در متن اصلی که به صورت "نسل" ترجمه شده است، دارای معانی مشابهی همچون "نژاد، تبار و خانواده" می‌باشد. در چند موقعیت عیسی این واژه را در اشاره به ملت یهود به کار برده (مرقس ۸: ۱۲ و ۳۸ و ۹: ۱۹)؛ و احتمالاً به همین دلیل نیز آن را در ۱۳: ۳۰ استفاده کرده است. قوم برگزیده و منتخب خدا، تا به آخر حفظ خواهند شد و خدا وعده‌های خود به آنان را متحقق خواهد ساخت. کلام او هرگز باطل نمی‌شود (یوشع ۲۱: ۴۵؛ ۱ پادشاهان ۸: ۵۶؛ متی ۲۴: ۳۵). ما به عنوان ایماندار به نشانه‌ها متکی نیستیم، ما به کلام تبدیل‌ناپذیر او تکیه داریم، "کلام اطمینان بخش نبوت" (۲ پطرس ۱: ۱۹-۲۱).

مثل درخت انجیر، ایمانداران دوره مصیبت را دعوت می‌کند که "علایم زمانها" را ببینند و تشخیص دهند. اما مثل صاحب‌خانه هشدار می‌دهد که برای همه ما در این زمان (مرقس ۱۳: ۳۷) تا هشیار و گوش‌بزننگ باشیم چرا که نمی‌دانیم او چه موقع خواهد آمد تا ما را به آسمان ببرد (۱ قرن‌تیان ۱۵: ۵۱-۵۲). مانند صاحب‌خانه در این

^۱ در ترجمه قدیم فارسی "این فرقه" آمده است. م

حکایت، قبل از آنکه خداوند از ما جدا شده و به آسمان صعود کند، وظیفه‌ای را به هر یک از ما سپرد. او انتظار دارد که ما در زمان نبودنش وفادار باشیم و هنگامی که می‌آید ما را مشغول به کار ببیند. ”بر حذر و بیدار شده، دعا کنید“ تذکر او به همه ما است.

”بیدار باشید“ یعنی مراقب و هشیار و در بهترین حالت خود باشید (کلمه گریگوری در زبان انگلیسی از شکل یونانی همین کلمه می‌آید که ”بیدار باشید“ ترجمه شده است). چرا باید مراقب و هشیار باشیم؟ به این دلیل که هیچکس نمی‌داند عیسی مسیح چه زمان خواهد آمد. هنگامی که در جسم انسانی خود بر زمین بود، او نیز از روز و ساعت بازگشت خود اطلاع نداشت. حتی فرشتگان هم این موضوع را نمی‌دانند. دنیای گناهکار، ما را تمسخر می‌کند چون هنوز به ”امید مبارک“ خود همچنان متمسک هستیم، اما عیسی خواهد آمد چون بازگشت خود را وعده فرموده است (۲ پطرس ۳). وظیفه ما این است که وفادار و سرگرم کار خود باشیم، نه اینکه به حدسیات و مناظرات در خود جزییات نهان نبوت متوسل باشیم.

گوش به زنگ بودن هیچ ارتباطی به رفتن به آسمان ندارد. این موضوع کاملاً به خشنود ساختن او، شنیدن تحسین محبت‌آمیز او و دریافت پاداش از او مربوط است (متی ۲۵: ۱۴-۳۰). هیچ تبصره‌ای در اینجا وجود ندارد مبنی بر اینکه وقتی عیسی بازگردد، تنها وفاداران را با خود خواهد برد و مابقی را بر زمین خواهد گذاشت تا رنج دوره مصیبت را تجربه کنند. خانواده او واحد است و او اکنون منزلی را برای همه آنها آماده کرده است حتی برای کمترینها (یوحنا ۱۴: ۱-۶). ما به آسمان خواهیم رفت تنها به سبب فیض او و نه به خاطر وفاداری یا اعمال نیک خود (افسیان ۲: ۸-۱۰).

پیام انجیل مرقس برای مسیحیانی که با جفای سخت و طاقت‌فرسای رومیها مواجه بودند (۱ پطرس ۴: ۱۲)، باید موجب آرامی و قوت ایشان بوده باشد. گذشته از اینها، اگر خدا قادر است که قوم خود را برای شهادت دادن در دوره مصیبت – بدترین جفای دوران تاریخ – یاری کند، پس بدون تردید می‌توانسته مقدسین خود را در روم هنگام مواجهه با جفا نیز قوت بخشد.

اگر چه مسیحیان این عصر با مصایب دهشتناک شرح داده شده در این فصل روبرو نیستند، اما به سهم خود متحمل جفا و ناملایمات دشوار در این دنیا قبل از بازگشت خداوند خواهند بود (یوحنا ۱۶: ۳۳؛ اعمال ۱۴: ۲۲). هشدارهای مطرح در فصل ۱۳ انجیل مرقس می‌تواند در زندگی امروز ما معنا و کاربرد داشته باشد: ”زنهار کسی شما را گمراه نکند.“ (۱۳: ۵ و ۲۳)، ”لیکن شما از برای خود احتیاط کنید“ (۹: ۱۳)، ”پس بر حذر و بیدار شده دعا کنید“ (۳۳: ۱۳).

”اما آنچه به شما می‌گویم به همه می‌گویم: بیدار باشید.“

رنج‌های خادم

مرقس ۱۴:۱-۱۵:۲۰

در حالی که هزاران زائر خود را آماده شرکت در مراسم عید کرده بودند، عیسی خویشان را برای روبرو شدن با عذاب‌ها، و در نهایت با صلیب، آماده می‌کرد. او قاطعانه رو به سوی اورشلیم داشت (لوقا ۹:۵۱) چرا که با تمام قلب خود مصمم بود تا اراده پدر را بجا آورد. خادم "تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید" (فیلبیان ۲:۸).

شما با دنبال کردن رد پای او در خلال روزها و ساعات آخرین هفته، از دیدن واکنش‌های مردم مختلف در قبال عیسی مسیح متحیر خواهید شد.

۱- در بیت عنیا - پرستیده شد (مرقس ۱۴: ۱-۱۱)

این واقعه شش روز قبل از فصح اتفاق افتاده و به عبارتی در روز جمعه و پیش از ورود پیروزمندانه بوده است (یوحنا ۱۲:۱). مرقس با قرار دادن این رویداد بعد از اشاره به طرح توطئه برای دستگیری عیسی، مقایسه‌ای میان عمل شنیع یهودا و سران قوم از یک سو و محبت و وفاداری مریم از سوی دیگر انجام داده است. نه مرقس و نه متی به اسم این زن اشاره نکرده‌اند، اما یوحنا به ما می‌گوید که او مریم خواهر مرتا و الیعازر بوده است (یوحنا ۱۱: ۲-۱). مریم سه مرتبه در انجیل ظاهر می‌شود و هر بار او را در حالی می‌بینیم که بر پای عیسی افتاده است (لوقا ۱۰: ۳۸-۴۲؛ یوحنا ۱۱: ۳۱-۳۲ و ۱۲: ۸-۱). مریم مشارکتی صمیمانه با خداوند داشت

چنانکه در مقابل او بر زمین می‌نشست و به سخنانش گوش می‌داد. او می‌تواند سرمشق خوبی برای هر یک از ما باشد.

آنچه مریم در اینجا انجام داده، نباید با واقعه مشابه در لوقا ۷: ۳۶-۵۰ یکسان تلقی شود. زن گمنام در روایت لوقا که وارد منزل شمعون فریسی می‌شود، زنی بدنام بود که محبت خود نسبت به خداوند را در عمل نشان داد و فیض عظیم آمرزش گناهان خود را یافت. در خانه شمعون ابرص (که بدست عیسی شفا یافته بود) در بیت عنیا، مریم محبت خود نسبت به عیسی را با تقدیم گرانباترین چیزی که داشت ابراز کرد چون می‌دانست که عیسی به سوی صلیب می‌رود تا به جای او مصلوب شود. مریم با ریختن عطر بر سر عیسی (مرقس ۱۴: ۳) و مسح کردن پای او (یوحنا ۱۲: ۳) بدن عیسی را به جهت دفن تدهین کرد. او محبت خود را زمانی نشان داد که عیسی هنوز مصلوب نشده بود.

هدیه‌ای که مریم به خداوند تقدیم کرد بسیار گرانبها بود. عطر سنبل یک محصول وارداتی بود که از هندوستان می‌آمد و یک شیشه آن معادل دستمزد یکسال یک کارگر معمولی بود. مریم هدیه خود را با محبت و سخاوت تقدیم کرد. او هیچ خجلت نداشت که محبت عمیق خود را به خداوند بر همگان آشکار سازد.

عملکرد پرستشی مریم سه پیامد درخور توجه داشت: نخست، فضای خانه آکنده از عطر خوشبوی سنبل شد (یوحنا ۱۲: ۳؛ ۲: ۱۵-۱۶). در خانه‌ای که عیسی مورد محبت و پرستش قرار بگیرد، همواره رایحه دلنشین "روحانیت" به مشام می‌رسد. دوم، شاگردان تحت تاثیر یهودا زبان به نکوهش مریم گشودند که چرا پول خود را به هدر داده بود! بهانه کردن فقرا، ندای مزورانه یهودا بود او در واقع امید داشت که با فروش آن عطر بتواند سهمی

بدست آورد! (یوحنا ۱۲: ۴-۶). حتی شش روز بعد در بالاخانه، شاگردان هنوز تصور می‌کردند که قلب یهودا برای فقرا می‌تپد (یوحنا ۱۳: ۲۱-۳۰). کلمه یونانی که در مرقس ۴: ۱۴ «تلف» ترجمه شده، همان عبارتی است که در یوحنا ۱۲: ۱۷ «هلاک» ترجمه و به یهودا نسبت داده شده است! یهودا، مریم را به خاطر «تلف» کردن پول سرزنش کرد اما خود «هلاک» شد و حیات ابدی را از دست داد.

سوم، عیسی از مریم حمایت کرد و هدیه او را پذیرفت. عیسی از مکنونات قلبی یهودا آگاه بود و می‌دانست که چرا سایر شاگردان از سرمشق نکوهیده او پیروی کردند. او همچنین از نیت قلبی مریم مطلع بود و بلافاصله از او حمایت کرد (رومیان ۸: ۳۳-۳۹). مهم نیست که دیگران در مورد پرستش و خدمت ما چه می‌گویند، مهم‌تر از همه چیز این است که خداوند را خشنود کنیم. این حقیقت که ممکن است سایرین به دلیل کژفهمی خود ما را سرزنش کنند نباید مانع از ابراز محبت ما نسبت به مسیح بشود. تنها هدف ما باید جلب رضایت او باشد و بس.

هنگامی که مریم بهترین‌های خود را به پای خداوند ریخت، «موجی از برکت» را براه انداخت که از آن پس همچنان ادامه یافته است. او با ابراز محبت خود، عیسی را تکریم کرد و فضای آن خانه را با انتشار رایحه عطر، مبارک ساخت. نه تنها مریم بلکه احتمالاً روستای او، بیت‌عنیا نیز آمرزیده شدند. ذکر عملکرد او در کلیسای اولیه باعث برکت بود و چون شرح حال وی در سه انجیل ثبت شده است، پس او برآستی برای تمام جهان یک برکت بوده است – و هنوز هم هست! پیشگویی خداوند ما به یقین تحقق یافته است.

مریم، بهترین‌های خود را با ایمان و محبت تقدیم کرد و یهودا بدترین‌های خویش را در بی‌ایمانی و نفرت آشکار ساخت. او مشکل سران یهود را برطرف ساخت، یعنی مشکل دستگیری عیسی بدون بروز ناآرامی و اغتشاش در ایام عید را. یهودا آقای خود را به قیمت تعیین‌شده برای یک برده فروخت (خروج ۲۱: ۳۲): شرم‌آورترین خیانت در طول تاریخ!

۲- در بالاخانه - مورد خیانت قرار گرفت (مرقس ۱۴: ۱۲-)

(۲۶)

بره فصیح در روز دهم از ماه نیسان (فروردین) انتخاب می‌شد، به لحاظ سلامت و نداشتن هیچگونه عیب و نقصی بررسی و در روز چهاردهم ذبح می‌شد (خروج ۱۲: ۳-۶). بره باید در خارج از محوطه هیکل قربانی می‌شد و سپس شام فصیح در درون محدوده شهر اورشلیم خورده می‌شد. برای یهودیان شام آیینی فصیح یادآور پیروزی گذشته بود، ولی عیسی آیینی را بنیاد نهاد که یادآور مرگ او باشد.

پطرس و یوحنا مقدمات شام را آماده کردند (لوقا ۲۲: ۸). یافتن مردی با سبوی آب چندان دشوار نبود چون این وظیفه را معمولاً زنان بر عهده داشتند. اینکه آیا آن مرد پدر مرقس بوده است، و آیا شام فصیح در منزل مادر مرقس برگزار شده بود، تصورات جالب توجهی هستند، اما هیچ مدرکی بر تایید آنها وجود ندارد، جز اینکه می‌دانیم خانه مادر مرقس مکان جمع شدن ایمانداران اورشلیم بوده است (اعمال ۱۲: ۱۲).

شام فصیح در اصل شامل گوشت کباب‌شده بره، نان فطیر و سبزیجات تلخ می‌شد (خروج ۱۲: ۸-۲۰). بره قربانی یادآور زمانی

بود که پدران ایشان در مصر چارچوب منازل خود را با خون علامت زدند تا فرشته مرگ نخست‌زادگان ایشان را هلاک نکند. نان فطیر نماد خروج شتابزده از مصر بود (خروج ۱۲: ۳۹)، و سبزیجات تلخ از رنج و مرارت بردگی برای فرعون سخن می‌گفت. در گذر ایام، یهودیان نوشیدن چهار پیاله شراب رقیق شده با آب را به سفره شام فصیح اضافه کردند.

از آنجا که برای یهودیان روز جدید با غروب آفتاب آغاز می‌شد، پس عیسی و شاگردان در روز جمعه در بالاخانه جمع شده بودند. برای عیسی این آخرین شام فصیح بود و در همان روز می‌بایست به عنوان بره بی عیب و کامل خدا جان خود را بر صلیب قربانی می‌کرد (یوحنا ۱: ۲۹؛ ۱ قرن‌تیا ۵: ۷؛ ۱ پطرس ۲: ۲۱-۲۴).

در حد فاصل مرقس ۱۴: ۱۷ تا ۱۸ واقعه شستن پای شاگردان و تعلیم درس فروتنی و تواضع اتفاق افتاده است (یوحنا ۱۳: ۱-۲۰). در ادامه آن درس، عیسی به شدت مکدر شد و آشکارا اعلام کرد که یکی از شاگردان به او خیانت خواهد کرد. بیان صریح عیسی تمامی آنان را به غیر از یهودا متحیر و آشفته کرد. یهودا می‌دانست که عیسی به وی اشاره دارد. عیسی تا آخرین لحظه از افشای هویت شاگرد خائن خودداری کرد چون نمی‌خواست فرصت پشیمانی و بازگشت احتمالی یهودا را از او بگیرد. او حتی پای یهودا را شست! شاید اگر پطرس حقیقت امر را می‌دانست دست به قتل یهودا دراز می‌کرد.

برخی قصد حمایت از یهودا را دارند و چنین استدلال می‌کنند که او عیسی را تسلیم کرد به این علت که وی را وادار سازد تا قدرت خویش را آشکار کند و پادشاهی یهود را احیا نماید. بعضی دیگر می‌گویند یهودا مقصر نبود چون کلام خدا باید به انجام می‌رسید.

یهودا نه در فشار و عذاب قرار داشت و نه یک آدم آهنی فرمان‌بر بود. او انسانی بود مسئول در قبال تصمیم خود. و همچنین نقشه خدا متحقق شد. نباید از یهودا (کسی که به عیسی خیانت کرد) تصویر یک قهرمان را بسازیم. و یا او را قربانی مظلوم تقدیری محتوم، بی‌رحم و از پیش تعیین‌شده بدانیم. یهودا باخت به همان دلیلی که امروزه نیز میلیون‌ها بازنده وجود دارند. او از ابتدا از گناهان خود توبه نکرده و به عیسی مسیح ایمان نیاورده بود (یوحنا ۶: ۶۴-۷۱ و ۱۳: ۱۰-۱۱). اگر شما هنوز تولد تازه نیافته‌اید، روزی فرا خواهد رسید که آرزو کنید ای کاش هرگز متولد نشده بودید.

هیچیک از سایر شاگردان واقعا خود را مصداق خائن مورد اشاره خداوند نمی‌دانست، چرا که سؤال ایشان بار منفی داشت: ”من که نیستم؟ هستم؟“ این مردان اغلب با یکدیگر بحث و گفتگو می‌کردند که چه کسی در میان آنها بزرگتر است، اما اکنون صحبت آنان این بود که کدامیک در بین ایشان می‌تواند چنین رذل و فرومایه باشد. عیسی با گفتن این عبارت که فرد خیانتکار با وی در سفره شریک است، شرایط را برای آنها وخیم‌تر ساخت. در آن زمان جدا کردن تکه‌ای نان و دادن آن به یکنفر به منزله پیمان دوستی و اعتماد دو جانبه بود. خوردن نان از سفره میزبان و خیانت کردن به او بسیار شرم‌آور و شنیع بود. اما حتی در این مورد نیز کلام خدا تحقق یافت (مزمور ۹: ۴۱).

یهودا در جایگاه محترمی در سمت چپ خداوند بر سفره نشسته بود و یوحنا در سمت راست عیسی قرار داشت (یوحنا ۱۳: ۲۳). زمانی که عیسی لقمه نان را به یهودا داد، عملی بزرگوارانه بود که میزبان نسبت به میهمان ویژه خود انجام می‌داد. لیکن حتی این عمل هم نتوانست قلب یهودا را لمس کند چرا که بعد از دریافت لقمه،

شیطان وجود او را تصاحب کرد. یهودا از آن مکان خارج شد تا آخرین ترتیبات لازم برای دستگیری عیسی را سامان بدهد. در آن زمان شاگردان نتوانستند حقیقت را در باره او تشخیص بدهند (یوحنا ۱۳: ۲۷-۳۰) و تا آن هنگام که دوباره با او در باغ جتسیمانی روبرو نشده بودند نیز بر حقیقت امر واقف نبودند.

پس از رفتن یهودا، عیسی آنچه را که مسیحیان به نام "شام خداوند" و یا "عشاء ربانی" می‌شناسند بنیاد نهاد (واژه یونانی برای عشاء ربانی، Eucharist است که از ریشه کلمه‌ای به معنای شکرگزاری گرفته شده است). پس از نوشیدن سه پیاله فصح، عیسی نان فطیر را برداشت، برکت داد و آن را پاره نمود و به شاگردان فرمود: "این جسد من است". سپس پیاله چهارم را برداشت و ادامه داد "این است خون من" (۱ قرننیاں ۱۱: ۲۳-۲۶).

نان و شراب در آن زمان دو چیز رایج و همگانی بود که در هر وعده غذایی مصرف می‌شد، اما عیسی مفهومی نوین به آنها بخشید. هنگامی که فرمود "این جسد من است" و "این است خون من" نان و شراب تغییر ماهیت نداد و به ماده‌ای نوین تبدیل نشد. وقتی شاگردان نان را به دهان گذاشتند هنوز هم همان نان بود و زمانی که از پیاله نوشیدند، محتوی آن هنوز هم شراب بود. از آنجا که خداوند مفهومی نوین به آنها بخشیده بود، از آن ساعت به بعد نماد یادآوری مرگ وی شدند.

عیسی با مرگ خود چه کاری انجام داد؟ او بر روی صلیب، عهد عتیق را به کمال رسانید و عهد جدید را استوار ساخت (عبرانیان ۹-۱۰). عهد عتیق با خون حیوانات منعقد شده بود، اما عهد جدید بر خون مقدس پسر خدا استوار بود. عهد جدید در خون او کاری را انجام داد که خون حیوانات قادر به تحقق آن نبود: آمرزش گناهان، و تطهیر قلب

و وجدان تمامی ایمانداران. ما با شرکت کردن در آیین‌ها و مناسک مذهبی قادر به نجات خود از اسارت گناه نیستیم، بلکه تنها با اعتماد بر عیسی مسیح به عنوان نجات‌دهنده خود می‌توانیم نجات یابیم.

خداوند حکم فرمود که ”این را به یادگاری من بجا آرید“ (۱ قرن‌تیاں ۱۱: ۲۳-۲۴). کلمه‌ای که به عنوان ”یادگاری“ ترجمه شده است، معنایی بسیار فراتر از صرف انجام کاری به یادبود شخص از دست رفته دارد — عیسی زنده است! بار معنای این واژه مبین یک مشارکت کنونی در رویدادی است که قبلاً اتفاق افتاده است. چون عیسی زنده است، در هنگام اجرای مراسم شام خداوند در واقع به واسطه ایمان با خود او مشارکت داریم (۱ قرن‌تیاں ۱۰: ۱۶-۱۷). تصور نکنید چیزی ”سحرآمیز“ در نان و پیاله وجود دارد. این یک تجربه روحانی است که از طریق پی بردن به مفهوم شام و درک ماهیت مسیح بدست می‌آید (۱ قرن‌تیاں ۱۱: ۲۷-۳۴).

آخرین کاری که عیسی و شاگردان در بالاخانه انجام دادند، سرابیدن سرود سنتی فصح بر اساس مزامیر ۱۱۵ — ۱۱۸ بود. مجسم کنید که خداوند ما سرود می‌خواند در حالی که فقط چند ساعت با صلیب فاصله داشت!

۳- در جتسیمانی - تنها و رها شده (مرقس ۱۴: ۲۷-۵۲)

عیسی در طول مسیر خود تا باغ جتسیمانی (یعنی باغ روغن زیتون)، به شاگردان خود خبر داد که همگی ایشان در آنشب او را ترک خواهند کرد، اما بلافاصله به ایشان اطمینان داد که بعد از قیام خود دوباره با آنها در جلیل ملاقات خواهد کرد. او برای تاکید بر جدی بودن هشدار خود در باره آنشب از زکریا ۷: ۱۳ قول کرد: ”شبان را می‌زنم و گوسفندان پراکنده خواهند شد.“ ذهن و قلب

شاگردان قادر به هضم سخنان او نبود چرا که سه روز بعد اخبار مربوط به قیام او از مردگان را باور نکردند! و فرشته خدا به طور خاص به آنها یادآور شد که مسیح در جلیل منتظر آنان است (مرقس ۱۶: ۶-۷). اگر با دقت به سخنان او گوش کرده بودند و آنها را باور می‌کردند، مجبور به تحمل آن همه اضطراب و نگرانی نمی‌شدند و پطرس نیز خداوند را انکار نمی‌کرد.

نقل قول انجام شده از زکریا به شاگردان می‌گفت که در زمان مواجه شدن با سربازان هیکل چه واکنشی خواهند داشت: همگی متفارق می‌شدند! در واقع درست در لحظه دستگیری خود، عیسی گفت "اینها (شاگردان) را بگذارید بروند" (یوحنا ۱۸: ۸). به عبارت دیگر به شاگردان خود گفته بود که "زودتر از اینجا بروید!" به یاد دارم که مجموعه‌ای از موعظه‌هایی را مطالعه می‌کردم که پطرس را به خاطر "دنبال‌روی بیهوده" شماتت کرده بودند، اما تمام آنها نکته اصلی را گم کرده بودند! پطرس الزامی نداشت که آنشب به دنبال عیسی حرکت کند. اگر او از خداوند اطاعت می‌کرد نیازی نبود با شمشیر به سربازان حمله کند و یا سه مرتبه خداوند را انکار نماید.

از قرار معلوم پطرس به سختی می‌توانست فرامین خداوند را شامل حال خودش بداند. به تصور او، شاید سایر شاگردان خداوند را رها می‌کردند، اما او هرگز! او وفادارانه می‌ایستاد و تا زندان و در صورت لزوم حتی تا مرگ هم در کنار خداوند می‌ماند. بقیه شاگردان نیز سخنان پطرس را تکرار کردند بنابراین نباید او را تنها فرد متکی به خود در گروه شاگردان محسوب کنیم. لیکن در نهایت همه گریختند و او را رها کردند.

در زمان مواجه شدن با تجربه‌ای دردناک و بزرگ، اکثر مردم مایل هستند که کسی همراه ایشان باشد و در تحمل بار یاری‌شان کند.

من بارها در طول خدمات شبانی خود در بیمارستان‌ها و در کنار افرادی بسر برده‌ام که منتظر خارج شدن پزشک جراح از اتاق عمل و کسب خبر بوده‌اند. عیسی به عنوان یک انسان کامل، چون با صلیب روبرو بود می‌خواست که یارانش در کنارش باشند، بنابراین پطرس، یعقوب و یوحنا را انتخاب کرد همان شاگردانی که در منزل یایروس (مرقس ۵: ۳۷) و کوه تبدیل هیات (مرقس ۹: ۲) همراه او بودند. این سه تجربه معادل فیلیپیان ۳: ۱۰ می‌باشد "تا او را (تبدیل هیات) و قوت قیامت او را (خانه یایروس) و شراکت در رنج‌های وی را (جتسیمانی) بشناسم."

کشمکش و مجاهدت خداوند ما در جتسیمانی تنها در پرتو آنچه بر صلیب انجام گرفت قابل درک است: او به خاطر ما گناه شد (۲ قرن‌تیا ۵: ۲۱) و لعنت شریعت را بر خود گرفت (غلاطیان ۳: ۱۳). این تنها اندیشه شکنجه و عذاب جسمانی نبود که او را در باغ "مضطرب و دل‌تنگ" می‌ساخت بلکه تعمق در لحظه‌ای بود که حتی پدر آسمانی از او رویگردان می‌شد (مرقس ۱۵: ۳۴) بر طبق عبرانیان ۵: ۷-۹، او استدعا کرده بود که نجات یابد اما نه از مرگ بلکه از میان مرگ. و این به مفهوم برخاستن از مردگان بود که پدر خواسته او را اجابت کرد.

"آبا" یک لغت آرامی است به معنای "پدر" یا "بابا". این کلمه مبین ارتباط عمیق و صمیمانه میان خداوند ما و پدر آسمانی است. اگر چه ممکن است ایمانداران امروزی از این لغت در ملا عام استفاده نکنند، اما به هر حال به ما تعلق دارد چون ما به او تعلق داریم (رومیان ۸: ۱۵؛ غلاطیان ۴: ۶). شایان توجه است که عیسی برای پدر آسمانی خط مشی تعیین نکرد؛ او به طور کامل به اراده و

خواست خدا اعتماد داشت. عیسی سه مرتبه در این خصوص دعا کرد و هر بار در اطاعتی پرمحبت به اراده خدا تسلیم شد.

در این زمان آن سه شاگرد چه می‌کردند؟ آنها خوابیده بودند! همان پطرس که سوگند خورده بود تا پای مرگ همراه خداوند باشد، اکنون حتی نمی‌توانست ساعتی در کنار او بیدار بماند! عیسی با ملاحظت آنها را توبیخ کرد و تذکر داد. غبارت "بیدار باشید و دعا کنید" هشدار می‌دهد که اغلب در کلام خدا تکرار شده است (نحمیا ۴:۹؛ مرقس ۱۳:۳۳؛ افسسیان ۶:۱۸؛ کولسیان ۲:۴). معنای آن چنین است: "در هنگام دعا هشیاری خود را حفظ کنید، چشمان روحانی خود را باز نگاه دارید چون دشمن در همین نزدیکی است!"

سومین باری که خداوند به نزد شاگردان خود آمد که در خواب بودند، فرمود: "آیا هنوز در خواب هستید و استراحت می‌کنید؟ کافیسست. ساعت رسیده است" (مرقس ۱۴:۴۱). اشاره او به فرا رسیدن ساعت عذاب‌هایش بود، زمانی که مقرر بود تا برای گناه جهانیان بمیرد. در آن لحظه یهودا به همراه سربازان هیکل از راه رسید و ایشان عیسی را دستگیر کردند. یهودا طبق قرار قبلی با بوسیدن چهره استاد خود، او را معرفی کرد. وه! چه ریاکاری شرم‌آوری!

این حقیقت که یهودا به همراه گروه کثیری افراد مسلح آمده بود نشان می‌دهد که نه او و نه سران یهود درک درستی از عیسی نداشته‌اند. آنها تصور کرده بودند که عیسی خواهد گریخت، و یا امکان دارد شاگردان او دست به مقاومت بزنند و شاید هم تصور کرده بودند که ممکن است عیسی معجزه‌ای بکند. بیانات خداوند ما در مرقس ۱۴:۴۹ گواهِ تسلط کامل او بر شرایط بود چرا که آنها

خیلی پیش از این می‌توانستند وی را دستگیر کنند اما تا آن لحظه ساعت او نرسیده بود.

پطرس با حمله به ملوک غلام ربیس کهنه (یوحنا ۱۸: ۱۰)، بسیار عجولانه و نابخردانه عمل کرد. ما هرگز نباید جنگ روحانی را با سلاح جسمانی انجام بدهیم (۲ قرن‌تیان ۱۰: ۳-۵). پطرس از سلاحی نادرست، در زمانی نادرست، برای هدفی نادرست و با انگیزه‌ای نادرست استفاده کرد. اگر عیسی آن غلام را شفا نداده بود، پطرس نیز دستگیر می‌شد و احتمالاً چهار صلیب در جلجتا بر پا می‌شد.

در آن لحظه بود که تمام شاگردان او را واگذاشتند و گریختند. حتی آن جوان ناشناس که به باغ آمده و شاهد وقایع بود نیز گریخت. آیا او یوحنا ملقب به مرقس بوده است؟ نمی‌دانیم، اما از آنجا که در میان چهار انجیل تنها انجیل مرقس به حضور این ناشناس در باغ اشاره کرده است، احتمال دارد که خود او بوده باشد. اگر فرض کنیم که آن بالاخانه در منزل مرقس بوده، احتمال دارد که یهودا با سربازان ابتدا به آنجا مراجعه کرده باشد و سپس مرقس شتابزده ردای خود را به تن کرده و گروه مشعلداران را تعقیب کرده تا به باغ رسیده باشد. و زمانی که سربازان سعی کردند او را دستگیر کنند وی از چنگ ایشان گریخته است.

شاگردان متفرق شده بودند و خادم در آن لحظات تنها بود: ”متفرق خواهید شد... و مرا تنها خواهید گذارد لیکن تنها نیستم زیرا که پدر با من است.“ (یوحنا ۱۶: ۳۲). و دیری نپایید که پدر هم او را واگذاشت!

۴- در محضر کاهن اعظم - مطرود (مرقس ۱۴: ۵۳-۷۲)

محاکمه در دادگاه یهود و دادگاه رومیان طی سه مرحله انجام شد. ابتدا محاکمه در حضور حنا که قبلاً کاهن اعظم بود برگزار شد (یوحنا ۱۸: ۱۳-۲۴). سپس عیسی را در حضور شورای کاهنان و مشایخ و کاتبان حاضر کردند تا شهادتات شهود را بشنوند (مرقس ۱۴: ۵۳-۶۵)؛ و بعد برای صدور رای نهایی، جاسه‌ای با حضور تمام اهل شورا در صبح زود تشکیل شد (مرقس ۱: ۱۵). آنگاه عیسی را به نزد پیلاتس فرستادند (مرقس ۱۵: ۱-۵؛ یوحنا ۱۸: ۲۸-۳۸). پیلاتس ابتدا عیسی را به نزد هیروودیس فرستاد (لوقا ۲۳: ۶-۱۲)، و هیروودیس عیسی را مجدد نزد پیلاتس باز گردانید (مرقس ۱۵: ۶-۱۵؛ یوحنا ۱۸: ۳۹-۱۹: ۶). در نهایت پیلاتس تسلیم فریادهای حضار شد و حکم به تصلیب عیسی داد.

سربازان هیکل به صحن کاهن اعظم رسیدند. پطرس و یوحنا بی‌اعتنا به هشدارهای مکرر خداوند، به دنبال گروه وارد صحن شده و حتی تا حیاط دادگاه جلو رفتند. عرق پیشانی عیسی در آن شب "مثل قطرات خون بود که بر زمین می‌ریخت" (لوقا ۲۲: ۴۴). اما پطرس از سردی هوا در کنار آتش دشمن خود را گرم می‌کرد! آن دو شاگرد از بخش عمده محاکمه بی‌خبر بودند، اما توانستند آنقدر نزدیک بشوند که از نتیجه آن با خبر گردند (متی ۲۶: ۵۸؛ یوحنا ۱۸: ۱۵).

بعد از سوالات فراوان و توهین به عیسی، حنا او را به نزد داماد خود قیافا که در آن زمان کاهن اعظم بود فرستاد. شورای سنهدرین تشکیل جلسه داده و شهود، حاضر بودند. برای آنکه یک متهم را گناهکار و شایسته مرگ اعلام کنند، شهادت حداقل دو شاهد ضرورت داشت (تثنیه ۱۷: ۶). شهود متعددی بر ضد عیسی شهادت

دادند اما سخنان آنها با یکدیگر تناقض داشت و فاقد اعتبار قانونی بود. چه اسفانگیز است که رهبران مذهبی، مردم را به شهادت کذب ترغیب کرده بودند آنهم در زمانی ویژه و مقدس!

در طول مدتی که اتهامات کاذب بر علیه عیسی بیان می‌شد، خداوند هیچ نگفت (اشعیا ۵۳: ۷؛ ۱ پطرس ۲: ۲۳). اما زمانی که کاهن اعظم او را قسم داد، دیگر سکوت جایز نبود و عیسی باید پاسخ می‌داد. آنگاه به وضوح تصریح کرد که برآستی پسر خداست. عنوان "پسر انسان" مفهوم مسیحایی دارد (دانیال ۷: ۱۳) و اعضای شورا کاملاً می‌دانستند که او از چه چیز سخن می‌گوید: او شهادت داد که خدا در جسم انسان ظاهر شده است! و البته چنین ادعایی از دید یهود کفر تلقی می‌شد و به همین دلیل حکم کردند که او مقصر و مستحق مرگ است. از آنجا که صدور حکم در مواقع مهم به هنگام شب برای سنهدرین خلاف عرف بود، شورا صبح روز بعد زود هنگام تشکیل جلسه داد و حکم رسمی خود را اعلام کرد (مرقس ۱۵: ۱).

در حالی که خداوند متحمل تمسخرها و بدرفتاری ملازمان کاهن اعظم بود، پطرس در ایوان پایین سرگرم گریز از کنجکاو و تجسس اطرافیان بود. اگر او به تذکرهاى خداوند توجه کرده بود، می‌توانست از فرو لغزیدن به دام تجربه و سه بار انکار کردن آقای خود در امان بماند. پطرس برای همه ما هشدارى دارد: اگر یک رسول که با مسیح همگام و همنشین بود، خداوند خود را انکار کرد، پس ما در شرایط مشابه چه خواهیم کرد؟ خوانندگان رومی انجیل مرقس بدون تردید از این ماجرا درس عبرت می‌گرفتند چون بزودی با کوره آتش ملتهب جفا روبرو می‌شدند.

ابتدا یکی از ندیمه‌های رییس کاهنان با پطرس سخن گفت و او هر گونه آشنایی با عیسی را انکار کرد. در این هنگام خروس برای بار اول بانگ زد. در مرتبه دوم همان ندیمه با اشاره به پطرس حاضرین را خطاب کرده، گفت: ”این شخص از آنهاست“؛ و پطرس دوباره انکار کرد. سرانجام برخی از حاضرین او را متهم کردند که از شاگردان عیسی است و پطرس قویا آشنایی با عیسی را منکر شد و حتی خود را لعن کرد و قسم خورد. در آن لحظه بانگ خروس برای دومین بار شنیده شد و پیشگویی خداوند تحقق یافت (مرقس ۱۴: ۳۰).

آوای خروس نبود که پطرس را ملزم کرد، بلکه یادآوری سخنان خداوند در او تاثیر کرد. همواره این کلام خداست که در قلب نفوذ می‌کند و توبه راستین را به بار می‌نشانند. پطرس سخت در اندیشه سخنان عیسی و عملکرد خود فرو رفته بود و زمانی که عیسی را به سوی پیلاتس می‌بردند او برگشته و نگاهی به پطرس انداخت. این نگاهی از روی محبت بود اما محبتی مجروح (لوقا ۲۲: ۶۱).

پطرس با قلبی شکسته از آنجا خارج شد و به تلخی گریست.

پیش از آنکه پطرس را مورد قضاوت قرار دهیم، باید ابتدا زندگی خود را تفتیش کنیم. چند مرتبه تا به حال خداوند را انکار کرده‌ایم و فرصت‌هایی را که می‌توانستیم پیام انجیل را به دیگران برسانیم از دست داده‌ایم؟ آیا ما نیز مانند پطرس، سخن نگفته‌ایم زمانی که باید سکوت می‌کردیم، بحث و جدل نکرده‌ایم وقتی که باید اطاعت می‌کردیم و نجنبیده‌ایم هنگامی که باید تسلیم می‌شدیم؟ پطرس حداقل به خاطر گناه خود به شدت نادم و پشیمان بود و برای آن گریه کرد، و خداوند او را آمرزید. عیسی بعد از قیام خود ملاقات ویژه‌ای با پطرس داشت (لوقا ۲۴: ۳۴) و هنگامی که با سایر

شاگردان خود در جلیل دیدار کرد به پطرس امکان داد تا ایمان خود را در جمع آنان ابراز کند (یوحنا ۲۱).

۵- در حضور پیلطس - محکوم (مرقس ۱۵: ۱-۲۰)

به محض آنکه جلسه شورا در آن صبح زود به پایان رسید و رای نهایی و رسمی صادر شد، سران یهود عیسی را تحویل پیلطس فرماندار رومی دادند. فرماندار به طور معمول در قیصریه اقامت داشت، اما او بر حسب عادت هر سال در موعد عید فصح به اورشلیم می‌آمد. حضور او موجب خشنودی برخی یهودیان بود چرا که در صورت بروز هرگونه مشکلی در بین هزاران زائر ساکن در اورشلیم، می‌توانستند به سرعت به وی دسترسی داشته باشند. فرمانداران رومی جلسات رسیدگی به شکایات را صبح زود برگزار می‌کردند و به همین دلیل وقتی زندانی را به حضور پیلطس بردند، او آماده بود.

شورای یهود قصد داشت پیلطس را متقاعد کند که عیسی مجرم و مستحق مرگ است (یوحنا ۱۸: ۳۱-۳۲). به رغم فساد سیاسی موجود در نظام حاکمه، بسیاری از مقامات رسمی روم اجرای عدالت را حرمت می‌گذاشتند و تلاش می‌کردند که با زندانیان به طور منصفانه رفتار کنند. افزون بر این، پیلطس شخصاً علاقه‌ای به یهودیان نداشت و مایل نبود که لطف چندانی به آنان نشان بدهد. او می‌دانست که بزرگان یهود در این مورد برآستی خواستار اجرای عدالت نبودند بلکه می‌خواستند انتقام بگیرند (مرقس ۱۵: ۱۰).

یوحنا جزئیات بیشتری از شیوه محاکمه رومیان در اختیار ما قرار می‌دهد، و زمانی که شما گزارش‌های اناجیل را در کنار یکدیگر قرار بدهید، متوجه خواهید شد پیلطس چند بار اعلام

می‌کند که هیچ خطایی در عیسی نیافته است (یوحنا ۱۸: ۳۸؛ لوقا ۲۳: ۱۴ و ۲۲؛ یوحنا ۴: ۱۹؛ متی ۲۷: ۲۴). مشکل پیلاطس این بود که آنقدر شهادت نداشت که بر اعتقاد و باور خود بایستد. او می‌خواست از بروز ناآرامی جلوگیری کند (متی ۲۷: ۲۴) و ”مردم را خشنود گرداند“ (مرقس ۱۵: ۱۵). پیلاطس از خود سؤال نکرد که ”آیا این درست است؟“ بلکه با خود فکر کرده بود که ”آیا این راه امن‌تر است؟ آیا اینگونه محبوبیت بیشتری نخواهم داشت؟“

شاخص‌ترین اتهامی که سران یهود می‌توانستند با دستاویز قرار دادن آن، عیسی را به نزد پیلاطس بفرستند، این اتهام بود که او با ادعای پادشاهی خود قصد فریب دادن مردم را دارد. آنان سعی داشتند عیسی را به عنوان یک شورشی خطرناک و تهدیدی جدی بر علیه حاکمیت روم معرفی کنند. وقتی پیلاطس از عیسی بازجویی کرد، خداوند در دفاع از خود هیچ نگفت. اما کاهنان با تکرار اتهام او سعی کردند مقاومت فرماندار را درهم بشکنند.

پیلاطس تصور کرد با فرستادن عیسی به نزد هیرودیس، حاکم جلیل، می‌تواند از خود سلب مسئولیت کند و تصمیم‌گیری را به عهده او بگذارد (لوقا ۲۳: ۶-۱۲). اما هیرودیس تنها بعد از توهین و تمسخر کردن عیسی او را به نزد پیلاطس باز پس فرستاد. آنگاه فرماندار، مردم را در موقعیت انتخاب قرار داد- عیسی ناصری یا باراباس، که یک شورشی و جنایتکار بود- با این تصور که آنها عاقلانه تصمیم خواهند گرفت و آزادی عیسی را خواستار خواهند شد. اما روسای کهنه مردم را به دقت آماده کرده بودند (مرقس ۱۵: ۱۱)، و آنها یکصدا آزادی باراباس و مصلوب شدن عیسی را خواستار شدند.

آنگاه پیلاتس سومین ترفند خود را به کار برد: دستور داد که عیسی را تازیانه بزنند به این امید که شاید مشاهده زخم‌های او به نوعی ترحم مردم را جلب کند (یوحنا ۱۹:۱؛ مرقس ۱۵:۱۵). اما این نقشه نیز موثر واقع نشد و مردم با فریادهای خود خواستار مرگ او بودند. فرماندار تسلیم شد و عیسی را سپرد تا مصلوب شود.

آنگاه سربازان رومی به تمسخر عیسی پرداختند، او را کتک زدند و به صورتش آب دهان انداختند و در مقابل او زانو زده، به طعنه او را پادشاه خواندند. به یقین سربازان رومی مایل بودند که یک یهودی را که ادعا کرده بود پادشاه است مسخره کنند! ”غیر از قیصر، پادشاهی نداریم!“ (یوحنا ۱۹:۱۵). عذاب‌های خداوند ما و مقاومت نکردن او درسی بود که مخاطبین مرقس هنگام مواجه شدن با جفای دولتی نیاز به آموختن داشتند (۱ پطرس ۲: ۲۱-۲۴).

اما آنان هنوز بدترین‌های خود را نسبت به پسر خدا انجام نداده بودند. آنها او را به خارج از شهر می‌بردند تا بر صلیب میخکوب کنند، و خادم می‌بایست به خاطر گناهان تمام کسانی که او را به صلیب می‌کشیدند کشته می‌شد.

خادم کار خود را به کمال می‌رساند

مرقس ۲۱:۱۵ - ۲۰:۱۶

سیسیل رودز عمر خود را وقف گسترش سلطه بریتانیا در آفریقای جنوبی کرد و البته خود نیز از نخایر الماس آن منتفع شده بود. او هنوز پنجاه و پنج سال نداشت که چشم از جهان فرو بست. وی در آخرین سخنان خود گفت: ”آنچه انجام گرفته چقدر کم و آنچه باقی مانده چقدر زیاد است.“

عیسی خطاب به پدر آسمانی خود گفت: ”من بر روی زمین نام ترا جلال دادم و کاری را که به من سپردی تا بکنم به کمال رسانیدم.“ (یوحنا ۱۷:۴). چه عالی و شایسته خواهد بود اگر ما نیز در پایان سفر زندگی خود بتوانیم مشابه چنین سخنی را به خدا بگوییم. دانستن اینکه کار او را به کمال رسانیده و جلال نام وی را آشکار کرده‌ایم، به یقین ما را بر آن می‌دارد تا با شکرگزاری به گذشته نگاه کنیم و با اشتیاق و انتظار چشم به آینده داشته باشیم.

مرقس در واپسین بخش انجیل خود چهار رویداد مهم را شرح داده است که نقطه اوج روایت او و شالوده تاریخی پیغام انجیل هستند (۱ قرن‌تیاں ۱۵: ۱-۸).

۱- مرگ خادم (مرقس ۱۵: ۲۱-۴۱)

مرقس در این قسمت سه ساعت خاص را مورد توجه قرار داده است: ساعت سوم (۱۵:۲۵)، ساعت ششم (۱۵:۳۳) و ساعت نهم (۱۵:۳۳-۳۴). یهودیان ساعات روز را از ۶ بامداد تا ۶ عصر محاسبه می‌کردند، بدین معنا که ساعت سوم برابر با ۹ صبح، ساعت

ششم وقت ظهر و ساعت نهم معادل ۳ بعد از ظهر می‌باشد. مرقس نظام محاسبات یهود را در کتاب خود دنبال کرده است، در حالی که یوحنا از شیوه رومیان استفاده کرده است. بنابراین "ساعت ششم" در یوحنا ۱۹:۱۴ برابر با ۶ صبح بوده است.

ساعت سوم (۱۵: ۲۱-۳۲). طبق قانون، محکوم به مرگ باید صلیب خود و یا حد اقل تیرک افقی آن را تا محل اجرای حکم حمل می‌کرد و عیسی نیز مستثنی نبود. او به هنگام خارج شدن از صحن پیلاتس، صلیب خود را برداشته بود (یوحنا ۱۹: ۱۶-۱۷). اما نمی‌توانست به راه خود ادامه بدهد، به همین علت سربازان فردی به نام شمعون قیروانی را "مجبور" کردند که صلیب او را حمل کند. افسران رومی از امتیاز "وادار ساختن" افراد برای انجام خدمات برخوردار بودند و روشی که آنها از امتیاز خود استفاده می‌کردند، موجب رنجش و خشم یهودیان می‌شد (متی ۵: ۴۱).

وقتی تمامی آنچه را که خداوند ما از لحظه دستگیری به بعد تحمل کرده بود مورد توجه قرار بدهیم، دیگر عدم توانایی او در حمل صلیب موجب تعجب ما نخواهد بود. برآستی که او می‌توانست "ده هزار از فرشتگان خدا را احضار کند" لیکن به میل خود آماده بود تا به جای ما زجر بکشد. در ورای این عمل، هدف والاتری نهفته بود: یک محکوم عادی صلیب خود را حمل می‌کرد چون سزاوار حکم بود/ اما خداوند ما هیچ گناهی نداشت. این ما هستیم که گناهکار و مقصر می‌باشیم و شمعون در واقع صلیب ما را حمل کرد. شمعون پطرس با اعتماد بنفس مدعی شده بود که به همراه عیسی به زندان خواهد رفت و حتی تا مرگ از او جدا نخواهد شد (لوقا ۲۲: ۳۳)، اما اینک شمعون قیروانی و نه پطرس آمده بود تا به استاد کمک کند.

هری ترومن در یکی از نامه‌های خود به مادرش نوشت: ”من به کاخ سفید رفتم تا با رییس جمهور ملاقات کنم و متوجه شدم که خودم رییس جمهور بودم.“ شمعون به اورشلیم آمده بود تا در مراسم عید شرکت کند (اعمال ۲: ۱۰ و ۶: ۹) و در نهایت با بره فصیح روبرو شده بود! ما می‌توانیم صادقانه باور داشته باشیم که شمعون به نجات‌دهنده ایمان آورد و چون به خانه خود بازگشت دو پسر خود را به سوی خداوند هدایت کرد. تردیدی نیست که برخی از مخاطبین رومی مرقس با اسکندر و روفوس (رومیان ۱۶: ۱۳) آشنا بوده و احتمال دارد که حتی شمعون را نیز می‌شناخته‌اند.

جَلجتا یک واژه عبری به معنای ”جمجمه“ است. اما وجه تسمیه این تپه در هیچ متنی از عهد جدید توضیح داده نشده است. بازدیدکنندگانی که امروزه از ارض مقدس دیدار می‌کنند مکانی به نام ”جلجتای گوردون“ را می‌بینند که شبیه جمجمه است، اما معمولاً راهنمای محلی مکان دیگری را در نزدیکی کلیسای مقبره مقدس نشان می‌دهد که احتمال دارد همان جَلجتا باشد. ما به طور دقیق از محل مصلوب شدن خداوند اطلاع نداریم و اهمیتی هم ندارد که بدانیم. به هر حال او در مکانی خارج از حصار شهر اورشلیم به صلیب کشیده شد (عبرانیان ۱۳: ۱۲-۱۳) و به خاطر گناهان تمامی جهان جان سپرد.

در آن زمان مرسوم بود که به قربانی معجونی می‌دادند که در کاستن از شدت درد موثر بود (امثال ۳۱: ۶)، اما خداوند از نوشیدن آن امتناع کرد، چرا که او می‌خواست هنگام بجا آوردن اراده پدر و تکمیل عمل کفاره، بر هشیاری ذهنی خود مسلط باشد. عیسی می‌خواست یه طور کامل رنج‌های ما را بر خود بگیرد و حاضر نبود در این راه از میان بُر عبور کند.

او از چشیدن پیاله همدردی و ترحم خودداری کرد اما جام رذالت و ظلم انسان را نوشید (متی ۲۶: ۳۶-۴۳). این سرمشق نیکویی برای تمام کسانی است که می‌خواهند اراده خدا را انجام دهند و ”شراکت در رنج‌های او“ را تجربه کنند (فیلیپیان ۳: ۱۰).

هیچیک از نویسندگان اناجیل به تشریح جزئیات مصلوب کردن نپرداخته‌اند و ضرورتی هم نداشت که چنین کنند. هدف آنها برانگیختن حس ترحم و دلسوزی ما نبود بلکه ارتقا و ثبات ایمان ما را در نظر داشته‌اند. به احتمال قریب به یقین بسیاری از خوانندگان اولیه اناجیل شاهد مصلوب کردن محکومین بوده‌اند و لذا ذکر جزئیات در روایات اناجیل ضرورتی نداشته است. مصلوب کردن انسان عملی نفرت‌انگیز بود که کسی مشتاق توضیح دادن جزئیات آن نبوده است، چنان که امروز نیز در جهان غرب کسی از اتاق گاز یا صندلی الکتریکی در جامعه صحبت نمی‌کند. همین اندازه کفایت می‌کند که بگوییم تصلیب یکی از وحشتناک‌ترین شیوه‌های مرگ بود که انسان ابداع کرده است. در مزمور ۲۲ شرح قسمتی از عذاب‌های خداوند را هنگامی که بر صلیب آویخته شده بود می‌توانیم بخوانیم.

معمول بود که دلیل محکومیت قربانی را به صورت مکتوب در بالای سر او بر صلیب نصب می‌کردند. پیلطس دستور داد که آنچه را عیسی ادعا کرده بود به عنوان تقصیرنامه بر بالای سر او بیاویزند: ”این است عیسی ناصری، پادشاه یهود“. بزرگان قوم اعتراض کردند اما برای نخستین بار پیلطس تغییر موضع نداد (یوحنا ۱۹: ۱۹-۲۲). احتمال دارد پیام آن تقصیرنامه امید به توبه را در قلب آن دزد بیدار کرده باشد (لوقا ۲۳: ۳۹-۴۳). شاید با خود چنین استدلال کرده بود: ”اگر نام او عیسی است، پس باید نجات‌دهنده باشد؛ اگر اهل ناصره است پس باید با مطرودین و

رانده‌شدگان همدرد باشد (یوحنا ۱: ۴۶)، و اگر او ملکوتی دارد پس شاید برای من نیز در آنجا جایگاهی وجود داشته باشد!“

سربازانی که مامور اجرای حکم بودند نه تنها به وظیفه خود عمل کردند، بلکه با قرعه انداختن بر ردای خداوند، نبوت عهد عتیق را متحقق ساختند (مزمور ۱۸: ۲۲). حتی قرار گرفتن پسر خدا در میان دو دزد نیز تحقق ثبوت انبیا بود (اشعیا ۵۳: ۱۲؛ لوقا ۲۲: ۳۷). واژه “دزد” در اینجا همان است که در یوحنا ۱۸: ۴۰ در وصف باراباس به کار رفته است و احتمال دارد که دو دزد روی صلیب از اعضای گروه او بوده‌اند.

بسیار شگفت‌آور است که رهبران مذهبی یهود به قدری از عیسی نفرت داشتند که حتی به جلجتا رفته بودند تا او را استهزا کنند. توماس کار لایل، استهزا را “خنده شیطان” توصیف کرده است. و در این مورد توصیف او بدون تردید حقیقت دارد. حتی رهگرانی که از آنجا عبور می‌کردند به تقلید از الگوی رفتار زشت و نکوهیده رهبران خود زبان به تمسخر عیسی می‌گشودند. تحمل آن دشنام‌ها و استهزاهای موهن بر رنج‌های خداوند می‌افزود. آنها نبی بودن (۲۹: ۱۵)، نجات‌دهنده بودن (۲۱: ۱۵) و پادشاهی او را به سخره گرفته بودند. احتمال دارد که عبارت طعنه‌آمیز “دیگران را نجات داد” مشوق آن دزد برای ایمان آوردن به عیسی بوده باشد: “اگر دیگران را نجات داد پس می‌تواند مرا نیز نجات بدهد!” بنابراین خدا می‌تواند از خشم انسان برای ستایش جلال خود استفاده کند (مزمور ۱۰: ۷۶).

ساعت ششم (مرقس ۱۵: ۳۳). به هنگام ظهر تاریکی خارق‌العاده‌ای آن سرزمین را پوشانید. تمامی خلقت با خالق رنج‌کش خود همدردی کرد. این واقعه یک پدیده طبیعی مانند توفان شن و یا خورشید گرفتگی نبود، بلکه برآستی معجزه بود. وقوع کسوف در

ایام بدر کامل فصیح امکان نداشت. از طریق آن تاریکی، خدا پیغامی به مردم داد.

یهودیان به یقین روایت اولین فصیح تاریخ خود را به خاطر داشتند. نهمین بلای آسمانی عبارت بود از سه روز تاریکی بر سرزمین مصر و متعاقب آن بلای دهم نازل شد - مرگ نخست‌زادگان مصری (خروج ۱۰: ۲۲ - ۹: ۱۱). تاریکی در جلجتا اعلام کرد که نخست‌زاده خدا، پسر یگانه و محبوب و آن بره خدا به خاطر گناه جهان قربانی شد. و نیز این پیام را داشت که داوری خدا آمده بود و انسانها باید خود را آماده می‌کردند.

ساعت نهم (مرقس ۱۵: ۳۴-۴۱). خداوند ما بر صلیب هفت بار سخن گفت. سه مرتبه پیش از فرا رسیدن تاریکی بود: "ای پدر اینها را بیامرز زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند" (لوقا ۲۲: ۳۴)؛ "امروز با من در فردوس خواهی بود" (لوقا ۲۳: ۴۳)؛ و "ای زن اینک پسر تو... اینک مادر تو" (یوحنا ۱۹: ۲۶-۲۷). هنگامی که تاریکی زمین را پوشانید، عیسی بر صلیب خاموش بود چرا که در آن هنگام او به خاطر ما، یکپارچه گناه شده بود (۲ قرن‌تیان ۱۵: ۲۱).

در ساعت نهم، عیسی شدت تلخی جان خود را با این فریاد اعلان کرد: "ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای؟" (مزمور ۲۲: ۱). تاریکی نماد قرار گرفتن داوری خدا بر عیسای گناه‌شده بود. در آن لحظات، پدر نیز از وی روی گردانیده بود. طبق معمول نظاره‌گران قادر به درک سخنان او نبودند و برخی تصور کردند که الیاس (ایلیا) نبی را صدا می‌زنند. تاریکی نه تنها بر زمین سایه افکنده بود، بلکه بر ذهن و قبل مردم نیز سیطره داشت (۲ قرن‌تیان ۴: ۳-۶؛ یوحنا ۳: ۱۶-۲۱ و ۱۲: ۳۵-۴۱).

سپس عیسی گفت: «تشنه‌ام» (یوحنا ۱۹: ۲۸)، و عمل مهربانانه سرباز رومی در نوشانیدن جرعه‌ای سرکه به او (مزمور ۶۹: ۲۱) موجب شد تا عیسی آخرین سخنان پر معنا و بی‌همتای خود را بر زبان جاری کند: «تمام شد» (یوحنا ۱۹: ۳۰)، و «ای پدر به دستهای تو روح خود را می‌سپارم» (لوقا ۲۳: ۴۶؛ مزمور ۳۱: ۵). عیسی مقتول نشد بلکه با میل و اراده خود جان خویش را به خاطر ما فدا کرد (یوحنا ۱۰: ۱۱ و ۱۵ و ۱۷-۱۸). او شهید هم نبود چون با رضایت قلبی خویش برای گناهان جهان قربانی شد.

دو رویداد چشمگیر و شایان توجه در هنگام جان سپردن او اتفاق افتاد: وقوع زمین لرزه (متی ۲۷: ۵۱) و از میان پاره شدن پرده قدس‌الاقداص. آن پرده نمادی از حایل موجود میان خدا و انسان بود، اما اکنون عیسی از طریق مرگ خود، یک «طریق تازه و زنده» (عبرانیان ۱۰: ۱۲-۲۲) را برای تمام جهانیان به حضور خدا گشوده بود (یوحنا ۱۴: ۶). هنگامی که خدا بر کوه سینا نزول کرد تا شریعت را عطا کند، کوه متزلزل شد (خروج ۱۹: ۱۸)، ولی اکنون شریعت خدا در مسیح عیسی کامل شده و لعنت آن مرتفع شده بود (رومیان ۱۰: ۴؛ غلاطیان ۳: ۱۰-۱۴). عیسی با قربانی کردن خود نه تنها آزادی از شریعت بلکه آزادی از نظام قربانی‌ها را نیز خریداری کرد.

شهادت افسر رومی در اینجا بسیار جالب توجه است. به ویژه در نظر داشته باشید که به خاطر آنچه گفت ممکن بود هم از سوی یهود و هم از طرف رومیان دچار دردسر بشود. این حقیقت که عیسی مسیح، پسر خدا است از مضامین مهم در انجیل مرقس می‌باشد (۱: ۱ و ۱۱؛ ۳: ۱۱؛ ۵: ۷؛ ۹: ۷؛ ۱۴: ۶۱-۶۲). توجه به اهمیت این

موضوع، زندگی خادم‌وار او را بسیار با معناتر جلوه می‌دهد (فیلیپیان ۲: ۱-۱۱).

مشاهده زنانی که تا واپسین لحظات ناظر حوادث بودند، بسیار تاثیرانگیز است. یوحنا نیز در آن میان حضور داشته است و اجازه یافت که از مریم مادر خداوند نگهداری کند (یوحنا ۱۹: ۲۵-۲۷). آن زنان وفادار و امین، آخرین نفرات پای صلیب در آن جمعه و اولین افراد در کنار قبر در صبح یکشنبه بودند. چه تضاد آشکاری دیده می‌شود میان آنها و شاگردانی که ادعا کرده بودند تا لحظه مرگ با او خواهند بود! کلیسای عیسی مسیح بسیار مدیون و مرهون فداکاری‌ها و ایثار زنان ایماندار است.

۲- تدفین خادم (مرقس ۱۵: ۴۲-۴۷)

شامگاهان یا غروب برای یهودیان دو مرحله داشت: "اوایل عصر" از ساعت ۳ بعد از ظهر تا ساعت ۶ و "شام" یا غروب بعد از ساعت ۶ عصر که روز جدید آغاز می‌شد. این مساله مشخص می‌کند که چرا متی (۲۷: ۵۷) و مرقس در اینجا اواخر بعد از ظهر جمعه را "شام" نامیده‌اند. بسیار اهمیت داشت که جسد اعدامی‌ها بسرعت پایین آورده شود چون سبت یهود نزدیک بود. و آن سبت "روز بزرگ" بود چون با فصح مصادف شده بود (یوحنا ۱۹: ۳۱). خدا شاگرد متمولی در میان اعضای سنهدرین داشت: یوسف اهل رامه که داوطلب شد تا جسد عیسی را تدفین کند (متی ۲۷: ۲۵). نیکو‌دیمس که او نیز از اعضای شورای عالی یهود بود در این خدمت با یوسف همراه شد (یوحنا ۱۹: ۳۸-۴۳). نباید تصور کنیم که این دو نفر ناگهان تصمیم به دفن بدن عیسی گرفتند چرا که مراسم تدفین مستلزم آماده‌سازی مراحل بود.

در ابتدا، یوسف می‌بایست مقبره جدید در باغ نزدیک به محل قتل‌گاه عیسی را از قبل آماده می‌کرد. آن مقبره به احتمال قوی متعلق به شخص یوسف نبوده است، چون فرد متمولی مانند او نزدیک بودن به محل اعدام محکومین را برای مقبره خود انتخاب نمی‌کرد. یوسف و نیقودیمس باید قبلاً مواد معطر لازم در تدفین را خریداری کرده باشند (یوحنا ۱۹: ۳۹) و این کار باید پیش از بسته شدن مغازه‌ها در فصیح انجام می‌شد. و البته تمام این اعمال باید بدون اطلاع اعضای شورا صورت گرفته باشد.

کاملاً آشکار است که خدا این دو مرد را در انجام کارهایشان هدایت و همراهی کرده است. نیقودیموس قبلاً در نهان با عیسی ملاقات (یوحنا ۳) و حتی در مقابل شورا از او حمایت کرده بود (یوحنا ۷: ۴۵-۵۳). من اعتقاد دارم که یوسف و نیقودیموس با یکدیگر کتب مقدس را بررسی کرده و با هدایت روح‌القدس دریافته بودند که بره خدا باید در فصیح ذبح می‌شد. شاید آنها در زمان مرگ عیسی در همان مقبره تازه پنهان شده بودند. کسب اجازه از پیلاتس جهت پایین آوردن جسد عیسی برای یوسف کار ساده‌ای نبود و همچنین محافظت از جسد عیسی توسط نیقودیموس تا زمان صدور فرمان رسمی دشوار بوده است. اگر آن دو چنین با شهامت عمل نکرده بودند، بدن عیسی مانند یک چیز زاید به گوشه‌ای افکنده می‌شد.

خیلی مهم بود که بدن عیسی به جهت دفن آماده شود، تا اینکه کفن خالی در قبر مشاهده شود (یوحنا ۲۰: ۱-۱۰). همچنین روش دفن او تحقق نبوت انبیا بود (اش ۵۳: ۹). این حقیقت که او دفن شد تایید مرگ واقعی او بر صلیب می‌باشد چرا که مقامات رومی تا حصول

اطمینان از مرگ محکوم، مجوز پایین آوردن جسد از صلیب و دفن او را صادر نمی‌کردند.

۳- قیام خادم (مرقس ۱۶: ۱-۱۸)

عیسی مسیح "به سبب گناهان ما تسلیم گردید و به سبب عادل شدن ما برخیزانیده شد." (روم ۴: ۲۵). یک منجی مرده نمی‌تواند کسی را نجات بدهد. قیام عیسی مسیح از مردگان به اندازه مرگ نیابتی او، پیغام محوری انجیل است (۱ قرن‌تیاں ۱۵: ۱-۸). به واقع در کتاب اعمال می‌بینیم که کلیسا به طور عمده بر قیام او شهادت می‌داد (اعمال ۱: ۲۲ و ۲: ۳۳ و ۴).

قیام عیسی مسیح از مردگان اثبات کرد که او همان کسی است که ادعا می‌کرد: پسر خدا (روم ۱: ۴). او به شاگردان خود گفته بود که از مردگان بر خواهد خاست. اما آنها معنای سخن او را در نیافتند (مرقس ۹: ۹-۱۰، ۳۱ و ۳۴). حتی زنانی که صبح زود به مقبره آمده بودند، انتظار نداشتند او را زنده ملاقات کنند. در واقع آنها مواد معطر با خود برده بودند تا آیین تدفین را که یوسف و نیکودیمس شتابزده انجام داده بودند تکمیل کنند.

وقتی روایات انجیل را به طور موازی بررسی کنید، با موارد زیر در ظاهر شدن عیسی بعد از برخاستن از مردگان در نخستین روز هفته روبرو خواهید شد:

۱- ظاهر شدن بر مریم مجدلیه (یوحنا ۲۰: ۱۱-۱۸؛ مرقس ۱۶: ۹-۱۱).

۲- ظاهر شدن بر سایر زنان (متی ۲۸: ۹-۱۰)

۳- ظاهر شدن بر پطرس (لوقا ۲۴: ۳۴؛ ۱ قرن‌تیاں ۱۵: ۵)

۴- ظاهر شدن به دو شاگرد در راه عموآس (مرقس ۱۶:۱۲؛ لوقا ۲۴:۱۳-۳۳)

۵- ظاهر شدن بر ده تن از حواریون در بالاخانه (مرقس ۱۶:۱۴؛ یوحنا ۲۰:۱۹-۲۵).

هنوز هوا تاریک بود که مریم مجدلیه، مریم مادر یعقوب، سالومه و یونا (مرقس ۱۶:۱؛ لوقا ۲۴:۱۰) بسوی مقبره می‌رفتند (یوحنا ۲۰:۱) و هنگام سپیده سحر به آنجا رسیدند (لوقا ۲۴:۱). نخستین چیزی که مایه تحیر آنان شد مشاهده سنگ قبر بود که به کناری غلتانیده شده بود. دومین صحنه حیرت‌آور ملاقات با دو فرشته بود که در داخل مقبره حضور داشتند. و سومین مورد که آنان را شگفت‌زده کرد، شنیدن پیغام آن دو فرشته بود. جای تعجب نیست که آن زنان ترسیده باشند!

پیام این بود که عیسی در مقبره نبود: او از مردگان برخاسته بود و پیش از شاگردان خود به جلیل می‌رفت تا ایشان را در آنجا ملاقات کند. آن زنان اولین مبشرین پیام خوش قیام عیسی از مردگان بودند! توجه داشته باشید که در آن پیغام، اشاره با نام پطرس به طور خاص مایه دلگرمی و قوت قلب او بوده است (مرقس ۱۶:۷). همچنین به یاد داشته باشید که مرقس کتاب خود را با مشارکت پطرس تحریر کرده است.

مریم مجدلیه شتابان به سوی پطرس و یوحنا دویده بود تا به آنان بگوید که چه اتفاقی افتاده است (یوحنا ۲۰:۲-۱۰). و بعد از آنکه دو شاگرد از مقبره بازگشتند، مریم به تنهایی در آنجا ماند. در آن زمان بود که عیسی خود را بر او آشکار کرد (یوحنا ۲۰:۱۱-۱۸). از گفتگوی مریم با عیسی می‌توان دریافت که ظاهراً پیام فرشتگان را به خوبی رک نکرده بود. با وجود این، او اولین ایمان‌داری بود که

عیسای قیام‌کرده را ملاقات کرد. مرقس ۸:۱۶ ممکن است این تصور را ایجاد کند که آن زنان در ابتدا هراسان از مقبره گریخته‌اند اما در آیه ۹ می‌بینیم که مریم مجدلیه شخصا با عیسی ملاقات می‌کند.

عیسی بعد از ملاقات با مریم در مسیر بازگشت سایر زنان که می‌رفتند تا سایر شاگردان را از ماجرا با خبر کنند، بر ایشان ظاهر شد و سخن گفت (متی ۲۸: ۹-۱۰). در ابتدا که زنان از مقبره خارج شدند، همگی هیجان‌زده و هراسان بودند. اما بعد از ملاقات با مسیح قیام کرده، بسوی شاگردان بازگشتند تا خبر خوش قیام عیسی را به آنها بدهند (متی ۲۸: ۸). شنیدن پیغام یک چیز است و ملاقات شخصی با خداوند قیام‌کرده چیزی کاملاً متفاوت. وقتی شما با او ملاقات کنید حرفی برای گفتن به دیگران خواهید داشت.

مرقس ۱۶: ۹-۱۴ بر ناباوری و بی‌ایمانی شاگردان تاکید دارد که به عوض شادی و شمع از شنیدن آن خبر خوش، هنوز ماتم‌زده و گریان بودند. آیا مخالفت آنها با پیغام زنان از تعصب آنان ناشی می‌شد؟ شاید چنین بوده است چون شهادت زن در نظام قضایی یهود اعتباری نداشت. اما حتی زمانی که دو شاگرد در راه عمواس نیز شهادت دادند هیچیک از شاگردان آنها را تصدیق نکردند. مرقس ۱۶: ۱۳ را با لوقا ۲۴: ۳۳-۳۵ مقایسه کنید. از قرار معلوم میان شاگردان در بالاخانه تفرقه و دو دستگی وجود داشته است تا زمانی که عیسی خود را بر آنها آشکار ساخت.

زمانی که عیسی بر آنها ظاهر شد، همگی ایشان را به سبب بی‌ایمانی ناشی از سخت‌دلی توبیخ کرد (نگاه کنید به مرقس ۶: ۵۲ و ۸: ۱۷). او تصریح کرد که شاهدان قیام وی بایست مورد تایید قرار می‌گرفتند. عبارت "یازده" در مرقس ۱۶: ۱۴ اشاره به "رسولان"

دارد که ده تن از آنان در آن زمان با یکدیگر بودند و توما در میان ایشان نبود (یوحنا ۲۰: ۱۹-۲۵).

قبل از آنکه چهل روز بعد به آسمان صعود کند، خداوند چندین ماموریت را به پیروان خود محول کرد: یوحنا ۲۰: ۲۱، ۲۱: ۱۵-۱۷؛ متی ۲۸: ۱۸-۲۰؛ لوقا ۲۴: ۴۷-۴۹؛ اعمال ۱: ۴-۸). آنچه مرقس در اینجا آورده است احتمالاً بخشی از فرمان ماموریت بزرگ بوده است که عیسی در کوهی واقع در جلیل به شاگردان خویش تکلیف کرد (متی ۲۸: ۱۶-۲۰).

در این ماموریت عیسی ابتدا به پیغام ما و خدمت ما اشاره کرده است و سپس آیات معجزه‌آسایی را نام برده که تنها او می‌تواند به پیروان خود بدهد. پیغام ما انجیل است، خبر خوش نجات و رستگاری از طریق ایمان به عیسی مسیح. و خدمت ما این است که پیغام خوش او را به سرتاسر عالم برسانیم.

از مطالعه سطحی و بی‌مایه مرقس ۱۶: ۱۵-۱۶ ممکن است چنین برداشت شود که گناهکاران باید تعمید بگیرند تا نجات یابند. اما نادرست بودن چنین تفسیری زمانی مشخص می‌شود که به تاکید متن بر *ایمان آوردن* توجه کنیم. اگر کسی ایمان نیاورد، حتی چنانچه تعمید هم گرفته باشد باز محکوم خواهد بود (یوحنا ۳: ۱۶-۱۸ و ۳۶). در کلیسای اولیه از ایمانداران، انتظار می‌رفت که تعمید بگیرند (اعمال ۲: ۴۱ و ۱۰: ۴۴-۴۸).

زمانی که موسی به مقابله با فرعون در مصر فرستاده شد، آیات و معجزاتی را برای اثبات رسالت خود دریافت داشت تا اینچنین ثابت کند که از سوی خدا فرستاده شده است (خروج ۴: ۱-۹). این امر در مورد برخی از انبیا نیز صادق بوده است (۱ پادشاهان ۱۸؛ ۲ پادشاهان ۲: ۱۴-۲۵). رسولان مسیح نیز "آیات" ویژه‌ای را برای

اعلام پیام خود دریافت کرده بودند (عبرانیان ۲: ۳-۴؛ ۲ قرن‌تیمان ۱۲: ۱۲؛ اعمال ۱۹: ۱۱-۱۲). معجزات به تنهایی گواه معتبری بر فرستاده شدن شخص از سوی خدا نیست، بلکه پیغام او نیز باید منطبق با حقیقت کلام خدا باشد (۲ تسالونیکیان ۲؛ مکاشفه ۱۳).

غالب "آیاتی" که در این قسمت نام برده شده‌اند در عهد رسولان به کار رفته‌اند و در کتاب اعمال نیز شرح آنها مشهود است. بارزترین نمونه برداشتن مارها را در مورد پولس می‌بینیم هنگامی که در جزیره ملیطه بود (اعمال ۲۸: ۳-۶). اما در هیچ قسمتی از عهد جدید نمونه‌ای وجود ندارد که کسی زهر خورده و زنده مانده باشد. تردیدی نیست که خدا اعمال عجیبی را برای جلال نام خود انجام می‌دهد که ما از آنها مطلع نیستیم. اما عاقبت همه چیز را در آسمان خواهیم دانست.

جای بسی تاسف است که افرادی خوش نیت اما تعلیم نیافته با ادعای برخوردار بودن از قوت این "آیات" به خاطر مارگزیدگی یا خوردن سم جان خود را از دست داده‌اند. البته به سادگی می‌توان عذر و بهانه آورد که به حد کافی ایمان نداشته‌اند، اما کلام خدا می‌گوید هر آنچه از ایمان نیست گناه است (رومیان ۱۴: ۲۳). بنابراین در وهله اول نباید هرگز دست به چنین اعمالی می‌زدند.

فردی که با مارهای سمی بازی می‌کند فقط برای اینکه ایمان خود را نشان بدهد، تسلیم همان وسوسه‌ای شده است که شیطان با بردن عیسی به بالای معبد در مقابل او قرار داد (متی ۴: ۵-۷). "برای آنکه بدانی خدا از تو محافظت می‌کند خودت را به زیر بینداز"؛ این کلامی بود که ابلیس برای وادار کردن عیسی به او گفت. شیطان می‌خواهد ما برای "ابراز ایمان" خود، خدا را وادار به انجام معجزه‌ای غیر ضروری بکنیم. عیسی از آزمودن خدا امتناع کرد

وما نیز باید از سرمشق او پیروی کنیم. تردیدی نیست که وقتی فرزندان خدا در اراده او با خطرات مواجه می‌شوند، او از ایشان حمایت خواهد کرد. اما هیچ تعهدی وجود ندارد که وقتی خارج از اراده او نابخردانه خود را به خطر می‌اندازیم، از ما محافظت کند. ما دعوت شده‌ایم تا بر حسب ایمان زندگی کنیم نه شانس و اقبال، و اینکه به خدا اعتماد کنیم نه اینکه او را بیازماییم.

۴- صعود خادم (مرقس ۱۶: ۱۹-۲۰)

انجیل مرقس به نحو چشمگیری با "قطعه خادم" در فصل دوم فیلیپیان هماهنگی دارد.

او به صورت یک خادم (غلام) آمد (فیلیپیان ۲: ۱-۷) — مرقس ۱۳-۱

او بر صلیب جان سپرد (فیلیپیان ۲: ۸) — مرقس ۱۴-۱۵

به جلال بالا برده شد (فیلیپیان ۲: ۹) — مرقس ۱۶

پولس و مرقس تاکید دارند که قوم خدا باید پیغام انجیل را به تمام جهان برسانند (فیلیپیان ۲: ۱۰-۱۱؛ مرقس ۱۶: ۱۵-۱۶). همچنین به ایمانداران اطمینان می‌دهند که خدا در ایشان و از طریق ایشان کار می‌کند (فیلیپیان ۲: ۱۲-۱۳؛ مرقس ۱۶: ۱۹-۲۰).

صعود خداوند تائیدی است بر به کمال رسیدن خدمت زمینی او و آغاز خدمت جدید وی در آسمان به عنوان کاهن اعظم و شفیع قوم خود (عبرانیان ۷-۱۰؛ ۱ یوحنا ۲: ۱-۳). "دست راست خدا" مکان جلال و اقتدار است (مزمور ۱۱۰: ۱؛ ۱ پطرس ۳: ۲۲). خداوند ما همانند ملک‌یصدق، پادشاه صلح و سلامتی است (پیدایش ۱۴: ۱۷-۱۹؛ عبرانیان ۲: ۷).

یکی از کارهای عیسی در آسمان، قوت بخشیدن به قوم خود جهت انجام اراده‌اش می‌باشد (عبرانیان ۱۳: ۲۰-۲۱). کاملاً بجا و مناسب است که انجیل خادم با کار و خدمت به پایان می‌رسد، همانطور که انجیل پادشاه، انجیل متی با اشاره به اقتدار و حاکمیت او خاتمه می‌یابد. عیسی به واسطه روح القدس خود می‌خواهد در ما (فیلیپیان ۲: ۱۲-۱۳)، با ما (مرقس ۱۶: ۲۰) و برای ما (رومیان ۸: ۲۸) کار کند.

رسولان و انبیا شالوده کلیسا را بنیاد نهاده‌اند (افسیان ۲: ۲۰). بنابراین کار آنان به پایان رسیده و آیات و علایم رسولی متوقف شده است. اما کار خدا هرگز متوقف نمی‌شود. او هنوز هم در قوم خود و از طریق ایشان برای نجات جان‌های گمشده کار می‌کند. عیسی، خادم و پسر خدا به آسمان بازگشت، لیکن هنوز قوم خود را بر روی زمین دارد که می‌توانند خادمین او باشند. اگر بخواهند.

چه موهبتی است که خداوند با ما همکاری می‌کند!

چه فرصت مغتنم و تعهد بزرگی داریم که پیغام انجیل را به سرتاسر جهان برسانیم!

”زیرا که پسر انسان نیز نیامد تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و جان خود را فدای بسیاری کند“ (مرقس ۱۰: ۴۵).

آیا شما می‌خواهید خدمت کنید، یا هنوز توقع دارید دیگران به شما خدمت کنند؟

چگونه می‌توانید خدا- و دیگران را- پرشورتر خدمت کنید

مرقس انجیلی است کامل برای اشخاصی که در زمان و مکان پرسرعت امروزی زندگی می‌کنند. دکتر ویرزبی در این بررسی، توجه خود را خادم بودن عیسی مسیح متمرکز می‌سازد، خادمی که پیوسته در حرکت است، همواره اراده پدر را انجام می‌دهد و به خدمت مردمان همت می‌گمارد. مرقس انجیلی است ایده‌آل برای افراد پر مشغله‌ای که می‌کوشند کشف کنند که زندگی خود را برای خدا پر مفهوم بسازند.

مطالعه روایت هیجان‌انگیز مرقس در باره زندگی و خدمت عیسی مسیح به ما کمک می‌کند تا او را در مقام خادم ایده‌آل خدا ارج بنهیم. این کتاب به ما در خدمت خود به خداوند انگیزش می‌دهد و ترغیب می‌نماید، و کمک می‌کند تا "سخت‌کوش" باشیم.

دکتر ویرزبی به‌طور مرتب در برنامه "بازگشت بسوی کتاب‌مقدس" "Back to the Bible Broadcast" تعلیم می‌دهد. او سه کلیسا را شبانی کرده که تازه‌ترین آنها، "کلیسای مودی" در شیکاگو می‌باشد.